انوار

مجله داخلی حوزه علمیه انوار العلوم خیرآباد
شماره ۱۱/ زمستان ۱۴۰۱

❖ فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
❖ استکبار و استبداد زیر ذره‌بین آیات
❖ علامه مولانا عبدالعزیز، بیدارگر بلوچستان
❖ ضرورت تربیت و تزکیه در جامعه امروز
❖ نظامیه بغداد، قلب جهان اسلام

نمایی زیبا از مسجدجامع مکی زاهدان

روى الإمام أحمد في المسند وغيره عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ .رضي الله عنه. قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ رَجَبٌ، قَالَ: اللهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَبَارِكْ لَنَا فِي رَمَضَانَ.

وفي رواية غيره: ... وَبَلِّغْنَا رَمَضَانَ.

امام احمد بن حنبل و ديگران از حضرت انس بن مالك رضي الله عنه روايت مي كنند كه هر گاه ماه رجب مي شد پيامبر اسلام صلي الله عليه و سلم مي فرمودند: «خدايا در رجب و شعبان براي ما بركت بده و در ماه رمضان براي ما بركت بده.»

در روايت ديگري آمده است كه پيامبر صلي الله عليه و سلم مي فرمودند: خدايا ما را به رمضان برسان.

بسم الله الرحمن الرحیم

دین، سرمنشأ سعادت / مولوی عبدالواحد مؤمنی(علی‌بایی)	۲
فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم / ترجمه و تالیف: عبدالقادر تاجیکی	۳
صحابیِ یاد شده در فراتر از آسمان‌ها / ترجمه: محمد عمر عیدی	۱۱
استکبار و استبداد زیر ذره‌بین آیات (۱) / عبدالمجید خدادادیان	۱۲
بیوگرافی دکتر یوسف قرضاوی (رح) /انتخاب و اختصار: حبیب الرحمن حاجی حسینی	۱۷
علامه مولانا عبدالعزیز، بیدارگر بلوچستان / عصمت الله پورمحمد تیموری	۲۱
بیوگرافی عطاء خراسانی رحمه الله / ترجمه: نورمحمد خسروی	۲۶
گلی از گلستان سعدی (۳) / حسین سلیمان‌پور	۲۶
برخیز و چاره کن، فصلی دوباره کن / ترجمه مقاله کتاب ابدأ کتابة حیاتك	۳۱
عذاب یا مغفرت؟ / احسان شجاعی	۳۳
ضرورت تربیت و تزکیه در جامعه امروز / ابراهیم یوسف پور	۳۴
با مغزها / قاسم حسینی	۳۷
اسلام، گمشده‌ی بشریت / طالب العلم: مصطفی احمدی	۳۹
نظامیه بغداد، قلب جهان اسلام / طالب العلم: سعید احمدی	۴۱
نعمتی بزرگ به نام خانواده / طالب العلم: محمدعادل بالش زر	۴۴
حجامت / طالب العلم: حامد مستعد	۴۷
هویت گم‌گشته / طالب العلم: توحید سلامتی	۵۰
زمین می‌لرزد، دل می‌لرزد ، قلم می‌لرزد / حسین سلیمان‌پور	۵۲

مجله داخلی و تجربی حوزه علمیه انوارالعلوم خیرآباد تایباد

سردبیر:
مولوی عبدالواحد علی بائی(مومنی)

با همکاری اساتید و طلاب
حوزه علمیه انوارالعلوم خیرآباد

مطالب مجله را می توانید در سایت
حوزه علمیه انوارالعلوم خیرآباد
(انوراوب) به نشانی
WWW.ANVARWEB.NET/FA
مطالعه نمایید.

سرمقاله

دین، سرمنشأ سعادت

مولوی عبدالواحد مؤمنی (علی‌بایی)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

إِنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ (رعد/۱۱)

امروزه دنیا با وجود همهٔ مواهب و نعمات خدادادی، از هرج و مرج و کشت و کشتار و ظلم افراد سنگدل، ملتهب و نا آرام است. مردم از همه چیز خسته شده‌اند و احساس می‌کنند افسردگی گرفته‌اند. آنان فکر می‌کنند همه چیز برای‌شان بی‌ارزش و بی‌مزه شده است، بنابراین هرچه می‌بینند و یا می‌شنوند که فساد اوج گرفته است و یا قتل و غارت بیشتر شده‌است، واکنش کمتری از خود بروز می‌دهند، چون فکر می‌کنند همهٔ مردم دنیا از زندگی سیرشده‌اند و شاید بپندارند مردن از زندگی برای آنها شیرین‌تر است!

بدون شک وقتی انسان به این نقطه برسد، همهٔ دنیا با تمام جاذبه‌ها و زرق و برق‌هایش در نگاه او تیره و تار دیده می‌شود، اینجاست که توصیه‌های پندآموز قرآنی و یا احادیث نبوی و پندهای حکمای امت در موضوع «چگونه زیستن» به کمک انسان می‌آید، زیرا هیچکس به اندازهٔ خود آفریدگارِ انسان، او را نمی‌شناسد.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه نیز در بازه زمانی مأموریت خطیر خویش در ابلاغ رسالت و هدایتگری هیچگونه کوتاهی وسهل‌انگاری ننمودند و هرآنچه موردنیاز جدی انسان‌ها برای رسیدن به قلهٔ عزت و کرامت بود، با بیان و فعل و تقریر خود رساندند و توضیح دادند، زیرا تا قیامت همین آموزه‌ها باید راهنما و راهگشا باشد و اگر این آموزه‌ها نبود، انسان‌ها نمی‌توانستند راه حل مسائل عبادی و سیاسی و اجتماعی خود را بیابند.

تعالیم و آموزه‌های اسلام در قضایا و امور اجتماعی بسیار ارزشمند و دقیق است و به همهٔ ابعاد اجتماعی توجه شده است؛ زیرا از بین همهٔ موجودات روی کره خاکی تنها انسان است که تکلیف دارد تا دنیا را آباد نگه دارد. کاملا روشن و واضح است اگر این موجود اندیشمند به آبادی دنیا همت گمارد، همه چیز انتظام خواهد گرفت و اگر او از خط سیر تعالی بخش اسلام فاصله بگیرد و یا خدای نخواسته مسیر فکری مقابل آن‌را برگزیند، شکی در این نیست که به مقصد مطلوب خویش که همان سعادت و رشد است، نائل نخواهد شد.

بدون شک آدم‌ها تشنهٔ سعادت هستند و به حکم فطرت حق طلب می‌باشند، آنها همواره خلاءی درخود حس می‌کنند و برای پر کردن این خلاء، معمولا باید هدایت آسمانی و هدایت فکر و اندیشه توامان در شخص تاثیر بگذارند، داستان‌ها وقصه‌های بت‌پرستان مکه در عین حال که بر ضلالت و سفاهت عقل آنها دلالت می‌کند، از عطش باطن آنها در تکاپوی حقیقت خبرمی‌دهد.

انسان در هر وضعیتی که باشد، نمی‌تواند کرنش در برابر ذات بی‌همتا را برای همیشه کنار بگذارد، همانطور که نمی‌تواند عزلت‌نشینی دائمی را برگزیند، چرا که انسان یک موجود اجتماعی‌ست و گزارهٔ زندگی اجتماعی وی

جز با زندگی در اجتماع بشری امکان پذیر نیست. به همین خاطر می‌بینیم در آموزه‌های دینی وسیرهٔ انسان‌های فرزانه اهتمام به انجام تعهدات و مسئولیت‌های اجتماعی مورد تاکید قرارگرفته است، به طور نمونه عرض می کنم: همین شرکت در نماز جنازهٔ برادر مسلمان را بینید که چقدر در شریعت مورد تاکید است! شاید تاکیدها به این دلیل باشد که با حضور افراد زیاد در نماز جنازه متوفی، بازماندگان در وقت مصیبت احساس تنهایی نکنند و با حضور مردم در تشییع و تدفین و شرکت در نمازجنازه و تسلیت به صاحبان عزا، از غم و اندوه آن‌ها بکاهند.

احتمالا یک فلسفه، از چند فلسفه تشریع نماز بر میت همین مطلب یاد شده باشد و چیزی که اهمیت این موضوع را نشان می‌دهد این است که نماز جنازه را فرض کفایه گفته‌اند؛ توگویی نماز بر میت حقی است عمومی که برگردن همه نهاده شده است تا حضور مومنانه درکنار خانواده و بستگان متوفی چشمگیر باشد، و برای اینکه جاذبه و اشتیاق حضور چند برابر شود، ثواب دو قیراط آن‌هم هر قیراط به اندازهٔ کوه احد برای فرد شرکت کننده وعده داده شده است، این دستورات و تشریعات هرکدام باید مورد توجه ما قرار گیرد و به آنها عمل شود تا اثر آن عینا لمس شود.

بدون شک آنانکه در انجام تکالیف دینی و تعهدات اخلاقی و وظایف اجتماعی سهل‌انگاری نمی کنند، افرادی پسندیده هستند، زیرا منهج نبوی را در زندگی خود دنبال می کنند و ازآنجا که اخلاق نبوی از طرف پروردگار متعال ستوده شده است، لذا هرکس به هر میزان که از آن بهره‌مند گردد، همان قدر نزد خداوند متعال مقرب و نزد خلق خدا محبوب خواهدگردید.

دریغا که مسلمان امروزی از خلق وخوی نیکوی نبوی یا چندان اطلاعی ندارد و اگر هم دارد، در عمل کوتاهی می کند و طبیعی‌ست در چنین حالتی نمی‌تواند برای دیگران الگو و سرمشق باشد. بسا اوقات از این ترک فعل خود زیان می‌بینند، و یا تاوان پس می‌دهد، در اینجا لازم است خواص و طیف علماءِ کرام بنا به اقتضای وظیفهٔ ذاتی خویش درکنار اهتمام به این امور، اهمیت و جایگاه و تاثیر خلق و خوی نبوی را برای مسلمانان تبیین نمایند تا شاهد جامعه‌ای پر از امن وسکون باشیم.

در پایان به‌عنوان حسن ختام، یک فراز از سخنان گهرگونه پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم را بعنوان دلیل بر مدعی یادآور می‌شویم تا برای خواننده گرامی روشن شود که پیامبراسلام صلی الله علیه و سلم چه توصیه‌های اخلاقی زیبایی به امت خود نموده‌اند: در کتاب صحیح مسلم از شداد بن اوس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الإِحسَانَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ، فَإِذا قَتَلتُم فَأَحسِنُوا القِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُم فَأَحْسِنُوا الذِّبْحَةَ، وليُحِدَّ أَحَدُكُم شَفْرَتَهُ وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ»: «الله نیکی و احسان را در هر کاری لازم قرار داده است؛ لذا وقتی ـ کافری ستیزه گر یا مجرمی را به قصاص یا جانوری موذی را ـ می کُشید، خوب بکُشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می کنید، خوب ذبح نمایید و هریک از شما باید چاقویش را تیز کند و حیوانی را که می‌خواهد ذبح نماید، زود راحت کند».

بدون شک آنانکه در انجام تکالیف دینی و تعهدات اخلاقی و وظایف اجتماعی سهل‌انگاری نمی‌کنند، افرادی پسندیده هستند، زیرا منهج نبوی را در زندگی خود دنبال می‌کنند و ازآنجا که اخلاق نبوی از طرف پروردگار متعال ستوده شده است، لذا هرکس به هر میزان که از آن بهره‌مند گردد، همان قدر نزد خداوند متعال مقرب و نزد خلق خدا محبوب خواهدگردید.

حدیث بیانگر این است که در وقت قتل و ذبح که پایان زندگی یک موجود زنده است، هم باید به خلق پسندیده پایبند باشیم.

از ذات کریم پروردگار خواهانیم که به امت اسلام توفیق التزام به دستورات اسلام به ویژه مباحث اخلاقی را نصیب بفرماید.

****

****

******

***

*

فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

ترجمه و تالیف: عبدالقادر تاجیکی

مقدمه:

پانزده سال قبل از بعثت، رسول الله صلی الله علیه و سلم در بیست و پنج سالگي با حضرت خدیجه بنت خویلد ازواج فرمودند. خدیجه زني با اخلاق بود که جایگاه رسالت و پیامبري رسول‌الله صلی الله علیه و سلم را خوب مي‌دانست. او عمري را با سعادت و خوشبختي با پیامبر صلی الله علیه و سلم زندگي کرد.

فرزندان آن حضرت صلی الله علیه و سلم، چهار دختر (۱) و دو پسر بودند. پسران: قاسم و ابراهیم نام داشتند.(۲) همه فرزندان پیامبر صلی الله علیه و سلم از ام‌المؤمنین خدیجه متولد گردیدند، به جز ابراهیم که مادرش حضرت ماریه بود. خداوند نخواست پسران آن حضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا مدتي طولاني زندگي کنند و یکي بعد از دیگري وفات نمودند.

اما دختران آن حضرت: زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه نام داشتند که در خانواده‌اي گرم و صمیمي بزرگ شدند، آنان دوران طفولیت را با پدري مهربان و مادري خوش اخلاق سپري کردند و با بهترین مردان زمان ازدواج نمودند از حضرات زینب، رقیه و فاطمه فرزنداني نیز به دنیا آمد. سه نفر از دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم در حیات پدر وفات نمودند و چهارمي نیز بعد از شش ماه از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم به آنها ملحق شد.

إن شاالله در این نوشتار فرزندان رسول صلی الله علیه و سلم را معرفي خواهیم کرد و به اختصار به زندگي آنان خواهیم پرداخت.

قاسم

قاسم اولین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود که از ام المؤمنین خدیجه متولد گشت.
به خاطر اسم او، کنیه پیامبر صلی الله علیه و سلم را « ابوالقاسم » گذاشتند، قاسم آن‌قدر زنده بود که می توانست راه برود.(۳)
او هنور دو سالش تمام نشده بود که به علت نامعلومی درگذشت. او را در قبرستان ابوطالب مکه دفن کردند.
پس از وفات او عاص بن وائل سهمی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را ابتر خواند و سوره کوثر در پاسخ وی نازل گردید.(٤)

زینب کبری

زینب بزرگ‌ترین دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم است که در سال ۳۰ عام الفیل، هنگامی که پیامبر سی ساله بود متولد شد (۵) او پیش از اسلام با پسرخاله‌اش ابی‌العاص بن ربیع ازدواج کرد. ابی‌العاص مردی تاجر و ثروتمند و شخصی امانت‌دار بود. (٦) نام اصلی ابی‌العاص، قاسم بوده و به «جرو البطاء» (یعنی فرزند سرزمین بطی) مشهور بوده است.(۷)
زینب مانند مادر و سه خواهر دیگرش اسلام آورد و چون ابی‌العاص بر کفرش باقی بود، او نیز همراه شوهرش در مکه ماند و با پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه هجرت نکرد. با مسلمان شدن زینب، روابط آن دو به هم خورده بود؛ بزرگان قریش از او خواستند، تا زینب را طلاق دهد؛ ولی او هرگز قبول نکرد. (۸) پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز هیچ قدرتی در مکه نداشت تا بتواند آنها را از هم جدا نموده و یا او را مجبور به طلاق زینب نماید.(۹)
ابی‌العاص همراه قریش در جنگ بدر شرکت نمود و به دست مسلمین اسیر گشت. حضرت زینب گردنبندی را که در روز عروسی، از مادرش خدیجه هدیه دریافت کرده بود، برای آزادی شوهرش به مدینه فرستاد.
وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم گردنبند را دیدند، یاد حضرت خدیجه برای‌شان زنده گشت و بسیار متأثر گردیدند و به اصحاب رضی الله عنه فرمودند: « اگر صلاح می‌دانید اسیر زینب را آزاد نماییم و گردنبند را نیز برگردانیم.»(۱۰)
مسلمانان با اشتیاق سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را پذیرفتند و ابی‌العاص را بدون فدیه آزاد نمودند.
رسول الله صلی الله علیه و سلم از او قول گرفتند که زینب را نزد ایشان به مدینه بفرستد.
حضرت زینب پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد و در حفاظت و حمایت پدرش صلی الله علیه و سلم در آنجا ساکن گردید.
چنانکه قبلاً بیان شد به جهت اینکه ابوالعاص شخصی تاجر، امانتدار و درستکار بود، مردم مکه اموال تجاری فراوانی به او سپرده بودند، تا برایشان تجارت کند. در جمادی‌الاولی سال ششم هجری مسلمانان با خبر شدند که قافله‌ای از قریش به همراه مال التجاره‌ی بسیاری از شام به سوی مکه در حرکت است، ابی‌العاص نیز در آن قافله حضور داشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم زید بن حارثه را به همراه یک صد و هفتاد سوار جهت دستگیری آنها اعزام نمودند.
سپاه اسلام در ساحل دریای سرخ و در مسیر کاروان‌های مکه به مدینه در منطقه‌ای به نام «عیص» با کاروان قریش برخورد نمود که این واقعه به «سریه زید بن حارثه به عیص» نامیده شد.
سپاه اسلام اموال کاروان را تصرف نموده گروهی از کاروانیان را دستگیر کردند. ولی ابوالعاص موفق به فرار گردید و به مکه گریخت و پس از چندی، جهت بازپس گیری اموالش به مدینه سفر کرد و در نیمه‌های شب به طور مخفیانه وارد شهر شد (۱۱) و در تاریکی شب خود را به خانه زینب رساند و از او امان خواست. حضرت زینب نیز او را در خانه‌اش پناه داد.
وقت نماز صبح که مسلمانان پشت سر پیامبر صلی الله علیه و سلم در نماز ایستاده بودند، زینب خود را به مسجد رساند و با صدای بلندی که همه بشنوند فریاد زد: ای مردم! من ابی‌العاص بن ربیع را پناه دادم.
وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم از نماز فارغ گشتند به صحابه رضی‌الله عنه رو نموده فرمودند: قسم به خدایی که جان محمد در دست اوست، من از این موضوع چیزی نمی‌دانستم تا اینکه حال شنیدم آنچه شما شنیدید (که زینب به ابی‌العاص پناه داده است.) ابی العاص از کم‌ترین مسلمانان امان خواسته است و من به کسی که زینب او را پناه داده است امان دادم.
سپس به خانه‌ی حضرت زینب تشریف بردند و ابی‌العاص را در آنجا دیدند. به زینب فرمودند: او را گرامی دار و با احترام از او پذیرایی کن. ایشان به حضرت زینب یادآور شدند که تو بر او حلال نیستی، زیرا تو مسلمانی، و ابی‌العاص مشرك است.
پیامبر صلی الله علیه و سلم ابوالعاص را احترام نموده و از صحابه رضی الله عنهم اجازه خواستند تا آنچه از اموال او گرفته شده، برگردانده شود. صحابه رضی‌الله عنهم قبول فرمودند و آنچه را از اموالش مصادره شده بود به او برگرداندند، حتی کم‌ترین چیزی باقی نماند.
وقتی ابوالعاص به مکه برگشت اموال قریش را به ایشان برگرداند و به آنها گفت: ای قوم قریش! آیا چیزی از اموال شما در دست من باقی مانده است؟ گفتند: نه! ابی‌العاص گفت: من گواهی می‌دهم که خدای قابل ستایش، یکی است و محمد صلی الله علیه و سلم بنده و فرستاده خدا است. أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدًا عبده ورسوله. به خدا قسم! من تا به حال فقط به این خاطر مسلمان نشدم

که شاید شما فکر می کردید من با مسلمان شدن، می خواهم اموال شما را صاحب شوم. حال که خداوند اموال شما را کامل به شما بگرداند و من هم از تحویل اموال‌تان فارغ گردیدم اسلام آوردم. (۱۲)

ابوالعاص در ماه محرم سال ۷ هجری در حالیکه مسلمان شده بود، به مدینه هجرت کرد و به حضور رسول‌الله صلی الله علیه و سلم رسید. پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز زینب همسر او را به او برگرداند. (۱۳)

حضرت زینب بعد از مسلمان شدن

ابی‌العاص، مدتی بیش زندگی نکرد. او یک سال بعد، در سال هشتم هجری وفات کرد (۱٤) ام‌ایمن با ام‌المؤمنین سوده و ام‌المؤمنین ام‌سلمه او را غسل دادند. پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به آنها فرمود: او را سه یا پنج بار و اگر خواستید، بیشتر غسل دهید و با سدر و کافور او را بشوئید و چون از غسل دادن او فارغ شدید، مرا خبر کنید. وقتی کار غسل دادن زینب تمام شد، پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم پیراهن خود را داده و فرمود: آن را چسبیده به بدنش بر او بپیچند.(۱۵)

در مورد علت وفات زینب گفته‌اند: زمانی که از مکه به مدینه می آمد، مردانی از قریش به تعقیب وی برخاستند و دو نفر به نام‌های هبار بن اسود و نافع بن عبدالقیس به او رسیده و هودج او را آماج تیر قرار دادند، چنانکه گفته‌اند او باردار بوده و فرزندش را در اثر ترس سقط نمود. (۱٦)

او در اثر این اتفاق بیمار شد و بهبود نیافت، تا در سال ۸ هجری درگذشت. (۱۷) پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز جنازه‌اش را خواندند و در بقیع دفن شد.

از او دختری کوچک به نام امامه [و پسری به نام علی] (۱۸) باقی ماند. امامه همان کودکی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دوست می‌داشتند و نوازشش می کردند و با دیدن او به یاد مادرش زینب می‌افتادند. امامه هنگامی که رسول‌الله صلی الله علیه و سلم نماز می گزاردند، بر دوش آن حضرت بالا می‌رفت. پیامبرصلی الله علیه و سلم هنگامی که به سجده می‌رفتند او را بر زمین می گذاشتند و هنگامی که بلند می‌شدند دوباره او را برمی‌داشتند. (۱۹)

ابوالعاص نیز در ذی‌حجه سال ۱۲ هجری درگذشت.(۲۰)

رقیه مهاجر

حضرت رقیه در سال ٦۰۳ میلادی هفت سال قبل از بعثت در مکه متولد گشت. (۲۱) او پیش از اسلام به عقد عتبة بن ابی لهب درآمد(۲۲) ولی پس از نزول سوره «تبت یدا ابی لهب» و پیش از عروسی به دستور ابولهب و همسرش ام‌جمیل از وی جدا گشت.(۲۳)

بیهقی نوشته است: البته پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم قبلاً طلاق رقیه را از عتبه خواسته بود و خود رقیه نیز خواستار طلاق بود. ولی نزول سوره مسد و به دلیل مسلمان‌شدن رقیه، عتبه او را طلاق داد.(۲٤)

در سال سوم هجری حضرت عثمان رضی الله عنه با حضرت رقیه ازدواج کرد و وقتی آزار و اذیت مشرکین در مکه بر مسلمانان شدت گرفت، به همراه حضرت رقیه به حبشه هجرت کرد. آنان به همراه تعدادی از مسلمین، اولین کسانی بودند که به جهت حفاظت دین‌شان به حبشه هجرت کردند.

در حبشه فرزند حضرت رقیه به نام عبدالله متولد شد و موجب مسرت و خوشحالی ایشان گردید. با ولادت عبدالله روح تازه‌ای در زندگی ایشان دمیده شد و از رنج و ناراحتی که به علت دوری از وطن و اقوام ایشان را رسیده بود، کاسته شد.

بعد از چندی مهاجرین فکر کردند که مشرکین در مکه دست از آزار و اذیت مسلمین برداشتند، پس تعدادی از آنان به مکه برگشتند و حضرت عثمان و همسرشان نیز به همراه آنان بودند. ولی اوضاع هیچ تغییری نکرده بود و آزار و اذیت مسلمین همچنان ادامه داشت.

با ورود حضرت رقیه به مکه، دردی بر غم‌هایش افزوده شد، او متوجه شد که مادرش خدیجه کبری وفات نموده‌اند، ولی با دیدن پدرش صلی الله علیه و سلم درد فراغش کاهش یافت. او در چهره رسول الله صلی الله علیه و سلم اثری را مشاهده کرد که با آن غم و اندوهش را فراموش نمود.

در تاریخ اسلام حضرت رقیه به «ذات الهجرتین» ملقب است، زیرا ضمن هجرت به مدینه، به حبشه نیز هجرت نموده است. همچنین در بعضی منابع از دو بار هجرتش به حبشه به همراه حضرت عثمان رضی الله عنه نیز یاد شده است.(۲۵)

سکونت حضرت رقیه در مکه طولی نکشید، او قبل از رسول الله صلی الله علیه و سلم به همراه شوهرش حضرت عثمان رشی الله عنه به مدینه هجرت کرد. (۲۶) و در آنجا زندگی آرام و راحتی را سپری می‌نمود. اما طولی نکشید که با وفات فرزند شش ساله‌اش عبدالله، سخت آزمایش گردید. عبدالله در سال چهارم هجری به سبب مرض [و عفونتی] که از نوك زدن خروس به صورتش به وجود آمد، وفات یافت. (۲۷) از آن پس غم و اندوه بر او چیره گشت و با مریضی و تب شدید در بستر مریضی افتاد و شوهرش از او مراقبت می‌نمود. در این هنگام مسلمین برای غزوه‌ی بدر بیرون شدند، ولی حضرت عثمان نتوانست در این غزوه حاضر شده و مسلمانان را همراهی کند، او به دستور پیامبرصلی الله علیه و سلم برای پرستاری و مراقبت از حضرت رقیه در مدینه ماند.

حضرت رقیه در رمضان سال دوم هجری) مارس ٦٢٤ میلادی) سه روز بعد از غزوه بدر در بیست و یك سالگی در مدینه وفات یافت.

خداوند چنان خواسته بود که وقتی زید بن حارثه رضی الله عنه بشارت پیروزی مسلمانان در غزوه بدر را به مدینه آورد، حضرت رقیه وفات نموده، و حضرت عثمان رضی الله عنه جهت تدفین او بر قبرش حضور داشت.

مرگ وی را بر اثر بیماری حصبه ذکر کرده اند. (۲۸) اسماءبنت عُمَیس و صفیه بنت عبدالمطلب، رقیه را غسل دادند و او را در بقیع دفن کردند.(۲۹) پیامبر صلی الله علیه و سلم دعا نموده، از خداوند خواستند که او را با صالحانی همچون عثمان بن مَظعُون محشور نماید و از فشار قبر نگه دارد.

حضرت فاطمه کنار قبر رقیه اشك می‌ریخت و پیامبر صلی الله علیه و سلم اشك او را با پیراهنش پاك می کردند.(۳۰)

ام کلثوم

حضرت ام کلثوم نیز در مکه متولد شد و پیش از اسلام به عقد عتیبة بن ابی لهب درآمد و مانند خواهرش رقیه، پیش از عروسی از شوهرش عتیبه جدا شد.

در اخبار صحابه رضی الله عنهم آمده است که حضرت عمر رضی الله عنه پیشنهاد ازدواج با دخترش حفصه را به حضرت ابوبکر دادند، ولی حضرت ابوبکر به عللی قبول نفرمودند، همچنین این پیشنهاد را به حضرت عثمان دادند و وقتی با جواب رد مواجه گشتند، این شکایت را به رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش نمودند که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من به ابوبکر و عثمان پیشنهاد ازدواج با دخترم حفصه را دادم، اما ایشان قبول نفرمودند!؟

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: حفصه با شوهری بهتر از عثمان و عثمان با همسری بهتر از حفصه ازدواج می کند. (۳۱) پس رسول الله صلی الله علیه و سلم با حفصه ازدواج نموده و بعد از وفات رقیه رضی‌اللهعنها رسول الله صلی الله علیه و سلم ، دخترشان ام کلثوم را به ازدواج حضرت عثمان رضی الله عنه درآوردند.

از این جهت که حضرت عثمان رضی الله عنه با دو دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم ازدواج نموده بود، لقب ذی‌النورین (دارای دو نور) بر او نهاده شد و این لقب افتخار بزرگی است که غیر حضرت عثمان رضی الله عنه کسی دیگر از صحابه رضی الله عنهم به آن مفتخر نگردید.

عقد ازدواج حضرت ام کلثوم در ربیع الاول سال سوم هجری با حضرت عثمان رضی الله عنه بسته شد گر چه حضرت عثمان از او صاحب فرزندی نشد (۳۲) اما حضرت ام کلثوم زندگی خوشی را با حضرت عثمان رضی الله عنه سپری می کرد از طرفی هم پیروزی‌های لشکر اسلام را مشاهده می کرد که روز به روز بر آن افزوده می‌شد و از طرفی خوشحال بود که شوهرش عثمان همیشه در خدمت اسلام و مسلمین می‌باشد.

حضرت ام کلثوم در شعبان سال ۹ هجری وفات کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم بر او نماز خواندند و در پهلوی خواهرش رقیه دفن کردند و با چشمانی اشکبار و قلبی اندوهگین بر قبر او حاضر شدند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: فَلَوْ كُنَّ عَشْرًا لَزَوَّجْتُهُنَّ عُثْمَانَ وَمَا زَوَّجْتُهُ إِلا بِوَحْيٍ مِنَ السَّمَاءِ». «اگر ده دختر هم داشتم به ازدواج عثمان درمی‌آوردم. من ام کلثوم را به دستور خداوند به ازدواج عثمان درآوردم.»(۳۳)

فاطمة زهرا

حضرت فاطمه کوچك‌ترین دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم بود، او در سال پنجم قبل از بعثت به دنیا آمد و کودکی او به خوشی در

سایه محبت پدر و مادر و خواهرانش سپری گردید. حضرت فاطمه طلوع خورشید عالم‌تاب اسلام را در خانه پدرش مشاهده کرد، همچنین دعوت و فراخوانی مردم به سوی توحید و یکتاپرستی را شاهد بود، او رسول الله صلی الله علیه و سلم را در راه دعوت و تبلیغ یاری می‌کرد، به پهلویش می‌ایستاد و آزار و اذیت مشرکین را از او دور می‌کرد.

حضرت فاطمه پس از هجرت به مدینه در سال دوم هجری در سن هجده سالگی با حضرت علی رضی الله عنه پسرعموی رسول الله صلی الله علیه و سلم ازدواج کرد. جهازیه حضرت فاطمه بسیار ساده بود که شامل:

قطیفه(۳٤):حوله،

وساده (۳۵) : بالشت و پشتی.

رحی(۳٦): آسیاب دستی،

إناءین للشرب: دو لیوان و ظرف آبخوری

جرتین(۳۷) دو کاسه

حضرت علی رضی الله عنه مانند بسیاری از صحابه رضی الله عنهم فقیر بود و نمی‌توانست برای حضرت فاطمه مستخدمی فراهم کند تا کارهای خانه را انجام دهد و در کارهای سخت او را یاری دهد، به این سبب همه‌ی کارهای خانه را حضرت فاطمه شخصاً انجام می‌داد. (۳۸) روزی به حضرت فاطمه خبر رسید که اسیرانی را نزد پیامبر آورده‌اند. او به خانه‌ی آن حضرت رفت تا کنیزی طلب کند؛ اما پیامبر را نیافت؛ لذا خواسته‌اش را با حضرت عایشه در میان گذاشت. زمانی که پیامبر تشریف آوردند حضرت عایشه آن حضرت را از علت آمدن فاطمه باخبر ساخت. (حضرت علی روایت می‌کند): (شبانگاه)آن حضرت نزد ما آمد در حالی که ما به خوابگاه خود رفته بودیم. خواستیم که برخیزیم اما آن حضرت فرمودند: از جای خود برنخیزید. پس میان هر دوی ما نشستند به گونه‌ای که اثر سردی پای آن حضرت را در سینه‌ی خود احساس نمودم. سپس فرمودند: «آیا شما را به چیزی، بهتر از آنچه خواسته بودید خبر ندهم؟! چون به خوابگاه خویش درآمدید، سی و چهار مرتبه «الله اکبر» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» بگوئید. این از آنچه خواستید برای شما بهتر از است » (۳۹)

زندگی حضرت فاطمه رضی الله عنها زندگی سخت و پرمشقتی بود .

حضرت فاطمه رضی الله عنها در سال سوم هجری اولین فرزندش حضرت حسن رضی الله عنه را به دنیا آورد. با تولد حضرت حسن، رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار خوشحال گردیدند و به وزن موی نوزاد برای فقرا نقره صدقه نمودند.

حضرت حسین رضی الله عنه نیز در شعبان سال چهارم هجری متولد شد با تولد او رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار خوشحال گردیدند.

آن حضرت صلی الله علیه و سلم با دلی پر از محبت و مهربانی که شایسته‌ی قلب سلیم ایشان بود حضرات حسنین را بسیار دوست داشتند.

خداوند متعال به حضرت علی و فاطمه احسان و نعمت بزرگی عنایت فرمود و آن اینکه ذریه و نسب پیامبر صلی الله علیه و سلم را در فرزندان ایشان قرار داد و با فرزندان ایشان بزرگ‌ترین نسبی را که بشریت می‌شناسند حفظ نمود.

در سال پنجم هجری حضرت فاطمه اولین دخترش را به دنیا آورد و رسول‌الله صلی الله علیه و سلم او را به نام دختر بزرگ‌شان، زینب نام نهادند و دو سال بعد از تولد زینب، خداوند دختر دوم، ام کلثوم را به حضرت فاطمه عنایت فرمود

حضرت فاطمه در راه رفتن و صحبت نمودن شباهت بسیاری با پیامبر صلی الله علیه و سلم داشت، هرگاه در مجلس ایشان وارد می‌شد رسول الله صلی الله علیه و سلم بلند شده، ایشان را می‌بوسیدند و در پهلوی خویش می‌نشاندند. و از دوستی رسول‌الله صلی الله علیه و سلم به حضرت فاطمه همین بس که فرمودند: « فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِی»(٤٠) « فاطمه پاره‌ای از تن من است هرکس او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است.»

رسول الله صلی الله علیه و سلم حضرت

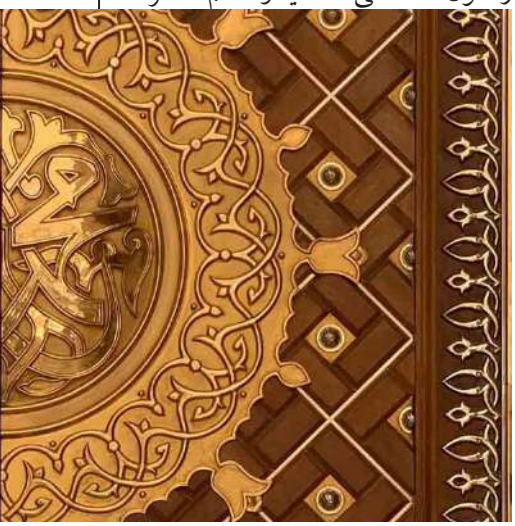

فاطمه را به سردار زنان دنیا (یا سردار زنان بهشت(٤١)) توصیف نموده، چنانکه در حدیثی بیان فرمودند: أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ وَمَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُنَّ أَجْمَعِينَ.(٤٢) برترین زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحم و مریم دختر عمران می‌باشند.

حضرت فاطمه تا آخر زندگی رسول الله صلی الله علیه و سلم زنده ماند و در وفات ایشان حاضر بود و شش ماه بعد از رحلت پیامبرصلی الله علیه و سلم در دوم رمضان سال ۱۱ هجری قمری در بیست و هشت سالگی وفات نمود و به رسول الله صلی الله علیه و سلم ملحق شد.و در بقیع دفن گردید.

ابراهیم

ابراهیم آخرین فرزند پیامبر صلی الله علیه و سلم بود که در ذی الحجه سال هشتم هجری از ام‌المؤمنین ماریه قبطیه متولد گردید(۴۳). ماریه کنیزی بود که در سال ششم هجری از طرف مقوقس حاکم مصر به پیامبر صلی الله علیه و سلم اهدا شد. ماریه مسلمان گشت و رسول الله صلی الله علیه و سلم او را به ازدواج خود درآوردند. با تولد ابراهیم رسول الله صلی الله

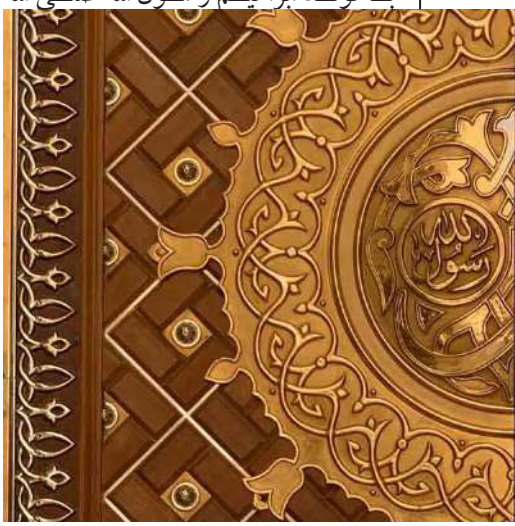

علیه و سلم بسیار خوشحال گردیدند. در روز هفتم تولد او سرش را تراشیدند و به اندازه وزن موی او، به فقرا نقره صدقه نمودند. و دستور دادند مویش را دفن نمایند.(٤٤)

ابراهیم مدت کمی بیشتر زنده نماند، وی به مدت یك سال و ده ماه و هشت روز و به روایتی دیگر، یك سال و شش ماه و چند روز زنده بود و سپس بیمار شد و در همان بیماری، در ۱۸ ماهگی در ۱۸ رجب سال دهم هجری قمری ، (سه ماه قبل از رحلت پیامبرصلی الله علیه و سلم) وفات کرد.(٤٥) و در حالی روح از بدنش جدا شد که در دستان رسول الله صلی الله علیه و سلم قرار داشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار اندوهگین گشته و بر او گریستند و فرمودند:

« إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ» (٤٦) « چشم می‌گرید و قلب اندوهگین است و ما نمی‌گوییم مگر آنچه خدای ما راضی است. و ما در فراغ و دوری تو اندوهگینیم ای ابراهیم!.

روزی که ابراهیم فوت کرد، خورشید گرفتگی اتفاق افتاد. مردم می‌گفتند: برای فوت ابراهیم، خورشید گرفته است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: خورشید و ماه نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند می‌باشند و برای موت و زندگی کسی نمی‌گیرند پس هرگاه چنین موردی دیدید نماز خوانده و دعا کنید.(٤٧)

پاورقی:

۱. پیامبر چهار دختر داشت که همگی از خدیجه بودند: ،[سیرة ابن‌هشام ج ۱، ص ۱۹۰.]

۲. در بعضی از منابع، سه پسر برای پیامبر صلی الله علیه و سلم ذکر شده است: قاسم، عبدالله و ابراهیم. عبدالله دومین پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم است که از حضرت خدیجه متولد گردید. عبدالله پس از بعثت رسول خدا در مکه متولد شد و در همانجا وفات یافت. همچنین از طیب و طاهر نیز به عنوان پسران پیامبر صلی الله علیه و سلم نام برده شده است. اما بعضی طیب و طاهر را دو لقب برای عبدالله دانسته‌اند.[سیرة النبویه ابن‌هشام ، دار المعرفة، ج ۱، ص ۱۹۰؛ الإصابة، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص۴۴۵و۴۴۶.]

۳. همچنین گفته شده که بزرگ‌تر شد چنانکه می‌توانست بر اسب سوار شود.

٤. سیر و مغازی ابن اسحاق، صفحة ٢٤٥

۵. اسدالغابه، ۱۴۰۹ق، ج۶، ص ۱۳۰.

٦. انساب الاشراف، ج۱، ص۳۹۷.

۷. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج۴، ص ۱۷۰۱.

۸. انساب الاشراف، ج۱، ص۳۹۷.

۹. السیرة النبویة، ج۱، ص۶۵۱- ۶۵۵.

۱۰. «إِنْ رَأَيْتُمْ أَنْ تُطْلِقُوا لَهَا أَسِيرَهَا وَتَرُدُّوا عَلَيْهَا الَّذِي لَهَا، فَقَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ »(سنن ابوداود/۲۳۱۷بَاب فِي فِدَاءِ الْأَسِيرِ بِالْمَالِ)

۱۱. السیرة النبویة، ج۱، ص۶۵۳.

همچنین گفته‌اند که: وقتی همراهان ابوالعاص کشته شدند او موفق به فرار گردید و به شاخه‌های درختان که شبیه چادر و خیمه‌گاه بود پناه برد و در آنجا مخفی گشت و در نیمه‌های شب به طور مخفیانه وارد شهر مدینه گردید و به خانه زینب پناهنده شد.» [دختران پیامبر ، ص ۳۰]

۱۲. این مطلب در بسیاری از منابع، مختصر و مفصل ذکر گردیده است از جمله در : مستدرك حاکم و سنن کبری بیهقی

۱۳. طبقات ، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج۸، ص۳۳.

١٤. الاستیعاب، ۱۴۱۲ق، ج۴، ص۱۸۵۳

۱۵. طبقات ، ج۸، ص۳۳.

١٦. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم یابنده، ج۳، ص۹۸۷.

۱۷. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج۴، ص ۱۸۵۴.

۱۸. دختران پیامبر ،ص ٣٤

۱۹. الاستیعاب، ۱۴۱۲ق، ج۴، ص۱۷۸۸؛ اسدالغابه، ۱۴۰۹ق، ج۶، ص۲۲؛ البدء و التاریخ، ج۷، ص۳۳۱.

امامه از زنان محدث است. ابن عبدالبر و ابن اثیر او را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم برشمرده‌اند.حضرت فاطمه زهرا رضی‌الله‌عنها وصیت کردند تا بعد از وفاتش حضرت علی با امامه (دختر خواهر فاطمه) ازدواج کند زیرا او می‌تواند برای فرزندانش مادری کند .حضرت علی از امامه صاحب پسری شد که محمد اوسط نام گرفت.] الکامل، ۱۳۸۵ق، ج۳، ص۳۹۷؛ ، انساب الاشراف، ۱۴۱۷ق، ج۳، ص۱۹۳.] و طبری این پسر را به نام هلال بن علی نوشته است. [تاریخ طبری، جلد ۵، صفحه ۱۵۴] اُمامَه پیش از بعثت به دنیا آمد و در سال ۵۰ هـ‌ق از دنیا رفت.] تاریخ اسلام، ج۴، ص۲۴.]

۲۰. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج۴، ص ۱۷۰۴.

۲۱. المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ، ص. ٤٧٩-٤٨٠، جزء ١، ٢٠١٥.

۲۲. ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و سلم حضرت رقیه و ام کلثوم را برای دو پسر ابی لهب عتبه و عتیبة خواستکاری کرد و رسول الله پس از مشوره با همسرش خدیجه و دختران‌شان جواب مثبت دادند. دختران پیامبر ص ۳۸

۲۳. انساب الاشراف، ج۱، ص۴۰۱.

٢٤. دلائل النبوة، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج۲، ص۳۳۹.

۲۵. طبقات، ج ۸، ص ۳۶؛ انساب الاشراف ، ج ۱، ص ۲۲۴؛

٢٦. دلایل النبوة، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج۲، ص۴۶۱.

۲۷. طبقات الکبری ابن سعد ج ۸ ص ۳٦

تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۳ ص ۱۵۱
۲۸. مستدرك ج ۴، ص ۴۸؛ بیهقی، ج ۶، ص ۳۳۵؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۱۳۹؛
۲۹. احمدبن عبدالله طبری، ص ۱۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸۶.
۳۰. مسند احمد ٤٧١/٦ حدیث ۲۹۳۸ ابن سعد، ج ۸، ص ۳۷؛ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۱۳۸.
۳۱. مسند أبی یعلی الموصلی ج ۱ ص ۸ ، الاستیعات ۳۰۰/٤
۳۲. الاستیعاب، ۱۴۱۲ق، ج۴، ص۱۹۵۲؛ تاریخ الأمم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج۱۱، ص۵۹۵
۳۳. معجم طبرانی ۲۹۵/۱٦ طبقات ابن سعد ۳۸/۸ ، تاریخ دمشق ۱٥٤/۳
۳٤. حوله و شاید زیلو که فرش خانه کنند.
۳۵. بالشت و پشتی، که از لیف پر شده باشد. بستر و خوابگاه نیز گفته‌اند. و لیف: تارها و رشته هایی که از گیاهان به دست می‌آید. الیاف خرما که از آن طناب می‌بافند.
۳٦. آسیاب دستی، وسیله‌ای که با آن دانه و حبوبات را نرم و آرد می کنند.
۳۷. الجرة: إناء من الخزف، جره : کاسه و ظرفی سفالین
۳۸. فرزندان پیامبر ، ابراهیم سعداوی ص ٦۰
۳۹. صحیح البخاری، چاپ قاهره، ج ۵، ص ۲۱۰، ح ۲۷۷۹ ـ صحیح مسلم، ج٤،ص ۲۰۹۰ ــ سنن أبی داود، ،ج٤، ص۲۱٥٤ ــ السنن الکبری ج ٦ ص ۲۰٤
٤۰. بخاری: بَاب مَنَاقِبِ فَاطِمَةَ عَلَيهَا السَّلَام / ۳٤۸۳
٤۱. فَاطِمَةُ سَيدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ [بخاری/بَاب مَنَاقِبِ فَاطِمَةَ عَلَيهَا السَّلَام]
٤۲. مسند احمد/ ۲٥۳٦
٤۳. دوحة النبویه الشریفه ص ۳۳
٤٤. طبقات ابن سعد ۱۳٤/۱ و ۱۳٥
٤٥. دوحة انبویه الشریفه ص ۳۳
٤٦. صحیح بخاری باب قول النبی صلی الله علیه وسلم إنا بك لمحزونون رواه عن أنس بن مالك، الصفحة أو الرقم:۱۳۰۳، / ۱۲۲۰ سنن ابی داود ج ۸ ص ۳۹٤ بَاب فِی الْبُكَاءِ عَلَى الْمَيتِ حدیث ۲۷۱۹
٤۷. صحیح بخاری. باب الصلوة فی کسوف الشمس ٥۲٦/۲ و٥٤٦

منابع:

الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابی عمر یوسف بن عبدالبر النمری القرطبی تحقیق و تعلیق : علی محمد معوض ، عادل احمد عبدالموجود ، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱٤۱٥ ق .
اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ابن اثیر، علی بن محمد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
البدء و التاریخ، مطهربن طاهر مقدسی ؛ ، مکتبة الثقافة،
انساب الأشراف، بلاذری، احمد بن یحیی، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ط الأولی، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
البدء و التاریخ، مقدسی، مکتبة الثقافة،
بنات النبی، عائشه عبدالرحمن بنت الشاطی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱٤۰٦ ق .
تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ذهبی، محمد بن احمد، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب العربی،
تاریخ الأمم و الملوک، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری ؛ قاهره، استقامه، ۱۳٥۸ ق
تاریخ دمشق علی بن الحسن بن هبه الله الشافعی المعروف بابن عساکر ؛ تحقیق و تعلیق و تخریج ابی عبدالله علی عاشور الجنوبی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱٤۲۱ ق .
تاریخ طبری، تالیف محمدبن جریرطبری ؛ ترجمه ابولقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷٥ش
دختران پیامبر ، مولف محمد علی قطب مترجم علیرضا سالاری، تربت جام ، خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۹۳
دلائل النبوة، تالیف ابوبکر احمدبن حسین بیهقی ؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳٦۱
الدوحه النبویه الشریفه، تالیف فاروق حماده، دمشق، دار القلم، ۱٤۲۰
رحمة للعالمین تالیف محمد سلیمان سلمان المنصورپوری ؛ ترجمه سمیر عبدالحمید ابراهیم، ریاض ، دارالسلام
سنن ابوداود، ابوداود سلیمان ابن اشعث، سنن أبی داود، سلیمان بن اشعث، قاهره، دار الحدیث، ۱٤۲۰ ه.ق.
سنن الکبری، احمد بن علی نسائی، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱٤۱۱ ه.ق.:
سیرة النبویه، عبدالملك ابن هشام ، دار المعرفة، ؛
صحیح البخاری، محمدبن اسماعیل البخاری، بیروت، دارالکتب العربی
صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری ، قاهره ، وزارة الاوقاف، المجلس الاعلی للشئون الاسلامیة، لجنة إحیاء کتب السنة، ۱٤۱۰ ه.ق.:
صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، قاهره، دار الحدیث، ۱٤۱۲ ه.ق.
طبقات، محمد بن سعد کاتب واقدی ؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷٤ ش
طبقات الکبری ابن سعد مؤلف: محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری محقق: إحسان عباس، بیروت، دار صادر ، ۱۹٦۸ م
فرزندان پیامبر ، ابراهیم سعداوی باهتمام ابراهیم فاروقی ، مشهد ، دامینه ، واسع، ۱۳۸۷
فرهنگ فارسی ، محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱
الکامل فی التاریخ، علی ابن محمد ... المعروف بابن الاثیر، بیروت، دارالکتب العلمیه
مستدرك علی الصحیحین، محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری، بیروت، دارالمعرفه
مسند أبی یعلی، احمد بن علی بن المثنی التمیمی
مسند ،، احمد بن حنبل بن هلال الذهلی الشیبانی، ریاض، بیت الافکار الدولیه
المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ،شهاب الدین القسطلانی مصر، المکتبة التوفیقیة،

****
****
******
***
*

صحابیِ یاد شده در فراتر از آسمان‌ها

ترجمه: محمد عمر عیدی

او صحابی گرانقدر، نویسندهٔ وحی، بزرگ قاریان، از شرکت کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان، «أبوالمنذر أبی بن کعب انصاری» رضی الله عنه است.

نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم به أبی رضی‌الله‌عنه گفت: «الله به من فرموده است که سورهٔ بیّنه را برای تو بخوانم.» او گفت: آیا واقعاً خداوند نامم را گرفته است؟ ایشان صلی‌الله علیه‌وسلم فرمودند: «بله» أبی بن کعب دگرگون شد و گریه سرداد. (صحیح بخاری)

از جمله کسانی است که در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و سلم به کار بزرگ جمع‌آوری قرآن اقدام کردند. قتاده می‌گوید: من از حضرت انس رضی الله عنه پرسیدم: چه کسانی در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و سلم کار گردآوری قرآن را انجام دادند؟ گفت: چهار نفر که همگی از انصار بودند: أبی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و أبوزید.(رضی الله عنهم جمیعاً)

او نخستین کسی بود که وحی را برای نبی اکرم صلی الله علیه و سلم هنگام ورودش به مدینه نوشت. اولین کسی که با نوشتن (و کتب فلان) در آخر نامه، امضای پایین نامه را رایج کرده، او بود. او دو کنیه دارد: أبو المنذر، أبوالطفیل. اولی را نبی اکرم صلی الله علیه و سلم و دومی را حضرت عمر رضی الله عنه بر او نهاده است. حضرت عمر رضی الله عنه می‌گفت: «أبی سردار مسلمانان است.» أبو نضره عبدی می‌گوید: مردمی از ما ـ نامش جابر یا جویبر بود ـ گفت: برای درخواستی نزد امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه رفتم. مردی سفید پوش سپید موی کنارش نشسته بود. آن مرد گفت: دنیا گذرگاه و توشه‌گاه ما بسوی جهان آخرت است و کشتگاه ما همینجاست که برداشت محصول‌مان آنجا خواهد بود. گفتم: ای امیرالمؤمنین! این مرد کیست؟ گفت: سردار و سرور مسلمانان، أبی بن کعب است.

قرآن را از نبی اکرم صلی الله علیه و سلم فرا گرفت؛ در حالی که قرآن تازه داشت نازل می‌شد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید:«أبی به حضرت عمر رضی الله عنه گفت: من قرآن را از کسی فرا گرفتم که جبرئیل علیه السلام آموخته است؛ در حالی که قرآن تازه داشت نازل می‌شد.» نبی اکرم صلی الله علیه و سلم معلم او بود، به همین دلیل، او از فقیهان جماعت صحابه بشمار می‌رود. عده‌ای از صحابه از او روایت کرده‌اند. یکی از صفات بارز او این است که در میان جماعت صحابه، بیشتر از هر کس به کتاب الهی علم و آگهی دارد. ممکن است مهمترین علت آن دسترسی او به کتاب‌های آسمانی پیشین باشد. کاتب وحی بودنش نیز او را عالم به اسباب نزول و ناسخ و منسوخ کرده است. چنانکه او را از لحاظ روایت و درایت، مرجع معتبر و منبع معتمدی برای دیگر مفسدان بر شمرده‌اند.

توانایی او در تفسیر از این مصداق‌یابی او مشخص می‌شود: در آیه ۲۶ سوره فتح، مصداق کلمه «التقوی» را شهادت و گواهی دادن به لا إله إلا الله قرار می‌دهد. درباره عذاب‌های چهارگانه آیه ۲۶ سورهٔ انعام گفته است: همگی قطعاً به وقوع خواهد پیوست. دو تا از این‌ها بیست و پنج سال پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و سلم به شکل دو دستگی و به جان همدیگر افتادن امت پیش آمد. دو تای دیگر هم حتماً اتفاق خواهد افتاد: یکی فرو رفتن به زمین و دیگری باران سنگ.

برخی تاریخ وفاتش را سال ۲۲ هجری در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه و عده‌ای سال ۳۰ هجری در خلافت عثمان رضی الله عنه گفته‌اند.

در پایان، دعا می‌کنیم که الله تعالی ما را با حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و یاران او در بهشت‌های جاویدان جمع کند. آمین

مهم ترین منابع:

سیر أعلام النبلاء (علامه ذهبی)
الاستیعاب (أبی عمربن عبدالبر)
أسد الغابة فی معرفة الصحابة (ابن أثیر)
الإصابة فی تمییز الصحابة (ابن حجرعسقلانی)

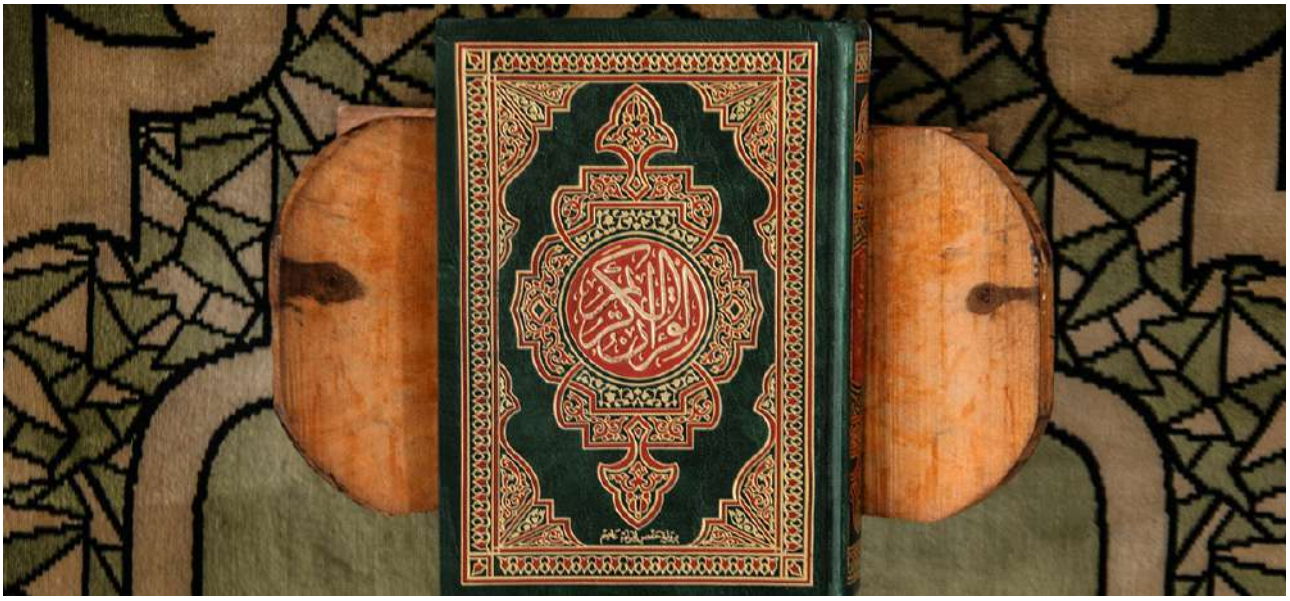

استکبار و استبداد زیر ذره‌بین آیات (قسمت اول)

عبدالمجید خدادادیان

بسم الله الرحمن الرحیم والصلاة والسلام علی أشرف الأنبیاء والمرسلین، وعلی آله وصحبه الغر المیامین، وعلی من تبعه بإحسان إلی یوم الدین. أما بعد:

خودکامگان و گردنکشان در طول تاریخ همیشه مورد توجه مورخان، پژوهشگران و عموم مردم بوده‌اند و این افراد با وجود کم بودن تعدادشان نسبت به سایر مردم که شامل قشر متوسط و مظلوم می‌شوند، باز هم سر و صدای زیادی به پا کردند و صفحات زیادی از تاریخ را به خود اختصاص دادند. صفحاتی که خط به خطش بوی قتل و غصب و ظلم می‌دهد، کلمه به کلمه‌اش آهنگ دلخراش و ناکوک فریب و توطئه را در گوش انسان فرو می‌کند، نقطه به نقطه‌اش حکایت از قطره‌های خونی دارد که این جماعت خودشیفته و بی‌رحم بر صفحات تاریخ پاشیدند. مردم هر دوره مخصوصا قشر هشیار و بیدار جامعه سعی داشته‌اند با ورق‌گردانی تاریخ کمی بیشتر با این افراد و شگردهایشان آشنا شوند، به این امید که بتوانند قبل از اینکه امواج حرص و طمع‌شان آنها و سایر مردم را یک لقمه‌ی چپ کند با هم بستگی و آگاهی تبدیل به سد محکمی در برابر آنان و اهداف شوم‌شان شوند.

خواستم من هم به نوبه‌ی خود نقشی در این فرآیند داشته باشم و بتوانم گامی هر چند ناچیز در این راستا بردارم.

تصمیم گرفتم به بررسی مستکبران و شیوه‌های آنها در برده ساختن مردم بپردازم. ابتدا آیات قرآن را به شکلی اجمالی و گذرا در ذهنم مرور کردم تا آیات مرتبط با موضوع را پیدا کنم.

چند آیه‌ای بیشتر به ذهنم خطور نمی‌کرد. اما کمی بیشتر که فکر و جستجو کردم اینقدر آیات زیادی را مرتبط با موضوع پیدا کردم که مجبور به دسته‌بندی آن شدم و با خود گفتم: شاید نشود در یک قسمت به تمام‌شان بپردازم. سپس نیازی به این ندیدم که به دیگر منابع مراجعه کنم، چون واقعا چنان تشفی خاطر شدم که دیگر عطشی برای پرداختن بیشتر و گسترده‌تر به این موضوع در دلم باقی نماند.

البته از حق نگذریم این آیات قرآن بودند که ابتدا مرا به سمت خود جذب نموده و راه را برایم باز کردند و این اشتیاق را در من به وجود آوردند تا بیشتر به این موضوع در پرتو آیات بپردازم.

متاسفانه همیشه نگاه ما به قرآن نگاهی سطحی است که باعث می‌شود از بسیاری از مطالب آن محروم شویم و قافیه را ببازیم و لذت کامرانی از گشت و گذار در آن را نچشیم که هیچ، بلکه گاهی سرجنگ با آن هم برداریم!

بهترین تشبیهی که در این لحظه به ذهن قاصرم می‌رسد این است که قرآن مانند اقیانوسی بیکران است که هر کس به اندازه‌ی توانایی و استعداد و ظرفیت خود از آن بهره می‌برد. آن ملوانی که با لنج بزرگش تور پهن می‌کند چند تن ماهی صید می‌کند، آن غواصی که به عمق آن می‌رود مروارید به دست می‌آورد، و آن پسرکی که شنا بلد نیست و لب ساحل ایستاده است با موجهایی در قد و قواره خودش هم‌آغوش

می‌شود و چند دانه صدف از لب ساحل سوغات برمی‌دارد، و آنکه کمی‌دورتر ایستاده از نوای دلفریب موج‌های آرامش لذت می‌برد و گه‌گاهی از بانگ خروشان امواج سهمگینش لرزه براندام می‌شود. البته دیوانه‌هایی هم پیدا می‌شوند که با این اقیانوس بیکران سرجنگ برمی‌دارند و ناآگاهانه تصمیم می‌گیرند قلبش را بشکافند، ولی از گزند امواجش در امان نمی‌مانند.
این اقیانوس همینطور که خودش بیکران است اعماق و پهنایش پایانی ندارد و مردمان هر عصر و دوره‌ای به اندازه‌ی فهم و درک و علم و دانش و فناوری و طلب و ادب خود از آن بهره می‌برند.
در گذشته با وجود اینکه علوم لغت و علوم طبیعی و پزشکی و آناتومی و جامعه شناسی به اندازه‌ی امروز پیشرفت نکرده بود، اما مردم به دلیل صداقت و صفایی درونی که داشتند، انوار آیات بیشتر بر آبگینه‌ی وجودشان تجلی می‌نمود، اما امروزه با وجود اینکه هرساله بر تعداد تفاسیر و مطالب مرتبط به اعجاز قرآن افزوده می‌شود و کتاب‌ها و مطالب بیشتری در این عرصه منتشر می‌شود، اما از این صفحات کم و بیش دود زده و زنگار بسته کورسویی هم برآید غنیمت است.
مثل این است که بذرهای اصلاح شده با پیشرفته‌ترین تکنولوژی و تحت نظر خبره‌ترین متخصصین را در زمینی شوره زار بریزی، که اگر چند دانه هم بروید باید کلاهت را به هوا پرت کنی.
عذر می‌خواهم که مقداری از موضوع اصلی دور شدم، البته مرا معذور بدانید که وقتی بحث قرآن به وسط می‌آید دست خودم نیست و زمام قلم چموشم از دستم در می‌رود و نگه داشتنش بس دشوار می‌شود، چراکه ابراز احساسات و تجربه‌ها و خاطراتم در رکاب قرآن شاید تنها حظ من از نوشته‌هایم باشد.

الآن دیگر به سراغ بحث اصلی می‌رویم و به بررسی شگردهای مستبدان برای بسط نفوذ خود و برده ساختن مردم می‌پردازم.

۱- وعده‌های دروغین و ایجاد امیدهای واهی و پوچ:

بنیان گذار و پیشگام در این شیوه ابلیس بود که کارش را با تکبر شروع کرد و خود را از انسان‌ها برتر دید و خواست با هر شیوه‌ای که شده آنها را برده و تحت تسلط خود بگیرد، هرچند که خود خوب می‌دانست کارهایش آخر عاقبت خوبی نه برای خود و نه برای نوچه‌هایش ندارد، اما پادشاهی و جولان دادن چند روزی هم غنیمت است. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى». طه ۱۲۰

ولی باز شیطان فریبش بداد / بسی وسوسه در دلش در نهاد
بگفتا نشانت دهم آن درخت / کزان ملک جاوید یابی و بخت؟

شیطان که دید این شیوه بر «ابو البشر» کار ساز شد و مسیر زندگی‌اش را تغییر داد گفت: به! فریب دادن فرزندان او که حتما ساده‌تر است و با دادن وعده‌های پوچ و دروغ و ایجاد امیدهای واهی و بی‌اساس انسان‌ها را به سمت دامی که برایشان پهن کرده بود سوق داد و هرچه دلش می‌خواست از آنها سوء استفاده کرد. «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ، وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا». نساء ۱۲۰

دَهد وعده بسیار شیطان خوار / کند آرزومند و امیدوار
نباشد ولی وعده‌اش جز غرور / که تا خلق را سازد از حق بدور

بله! دیگر مستکبران تاریخ که نمک پرورده‌ی استاد بزرگ خود بودند هم از این شیوه غافل نماندند.
مثلا فرعون که نماد استبداد در تاریخ است، وقتی کارش پیش جادوگران گیر کرده بود به آنها وعده داد که اگر بر موسی ـ که منادی حق و مدافع قشر مظلوم وتهدیدی برای سلطنت او بود ـ چیره شوند، آنها را از مقربان خود قرار خواهد داد.
«فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ. قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»
دجّال نیز که بزرگترین دروغگوی تاریخ است از همین شیوه استفاده می‌کند. به این حدیث دقت کنید:
عن حذيفة عن النبي -صلى الله عليه وسلم- أنه قال في الدجّال: «إِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا، فَنَارُهُ مَاءٌ بَارِدٌ، وَمَاؤُهُ نَارٌ، فَلَا تَهْلِكُوا». (رواه مسلم/كتاب الفتن وأشراط الساعة/باب ذكر الدجال/الحديث: ۲۹۳٤)
حضرت حذیفه بن یمان از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کنند که ایشان در مورد دجال فرمودند: او با خود آب و آتش همراه دارد که آتشش آبی سرد و گوارا و آبش آتش است. پس هلاک نشوید.
در نتیجه ابتدای تاریخ بشر با فریب شیطان و وعده‌های پوچ و دروغینش شروع شد و پایانش نیز با فریبکاری‌ها و سیاه‌نمایی‌ها و شعبده‌بازیهای دجال رقم خواهد خورد و در این وسط شیاطین جنی و انسی و دجالان کوچک و بزرگ که دجّل (به معنای: دروغ، فریب) را خط مشی خود قرار می‌دهند و از قدرت‌هایی که به هر نحوی آن را به دست آورده‌اند برای فریب و برده ساختن مردم استفاده می‌کنند و چنان تظاهر می‌کنند که می‌توانند تغییراتی بزرگ ایجاد کنند و دنیا را زیر و زبر نمایند، ادعاهایی پوچ که برای جلب توجه و وابسته کردن مردم به خود استفاده می‌کنند. با امکانات و تسلطی که بر مردم دارند همه چیز را وارونه جلوه می‌دهند و اینقدر شب و روز در گوش مردم می‌خوانند و ضمیر ناخودآگاه مردم را پر از آنچه می‌خواهند می‌کنند، تا مردم را خودباخته، نیازمند و وابسته به خود می‌نمایند.
شیطان و دجال و فرعون از برجسته‌ترین کسانی هستند که در آیات و احادیث به عنوان نماد ظلم و استبداد و فریب

و دجل پیشگی از آنها یاد شده تا مردم مسحور قدرت و ثروت افرادی یا حکومت‌هایی اینچنینی نشوند و با طناب پوسیده اینها به چاه نروند و دنیا و آخرت خود را نابود نکنند.

۲- تبعیض، نسل کشی:

خداوند به عنوان منت بر بنی‌اسرائیل می‌فرمایند: «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ، وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» بقره: ۴۹

و (به یاد آورید) آن گاه را که شما را از دست فرعون و فرعونیان رها ساختیم، آنان که بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند. پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند، و در این آزمایش بزرگی از جانب خدا، برایتان بود.

فرعون تبعیض و نژادپرستی را به اوج رساند تا حدی که بخاطر یک نگرانی احتمالی فرزندان پسر بنی‌اسرائیل را سر می‌برید و زنانشان را برای خدمت زنده نگه می‌داشت. و از طرفی دیگر عرصه پیشرفت و پست‌های حکومتی و دیگر موقعیت‌ها را مختص نزدیکان و خاندان خود قرار داده بود، که از ذکر تعبیر «آل فرعون» در آیه مشخص است.

شاید اگر کمی فکر کنیم و به تاریخ و اطراف نگاهی بیندازیم این منش زیاد هم ناآشنا نباشد. مستکبران و سفّاکانی که از عصر ما چندان دور نیستند همین منش را داشتند و بر پایه‌ی وهم باطل برتری خود و نژادشان هدف از خلقت تمام مردم دنیا را خدمت به نژاد خود می‌دانستند.

امروزه هم در بسیاری از حکومت‌ها افرادی دیده می‌شوند که شاید در گفتارشان نه اما در عملکردشان به وضوح دیده می‌شود که خود را برتر می‌بینند و اغیار را برده‌ی خود می‌دانند و به شکل محسوس و بیشتر نامحسوس اقدام به تحمیل فشارهای اقتصادی و انواع نسل کشی بر اقشاری که قصد پسرفت آنها را دارند می‌کنند.

پروردگار در آیه‌ی دیگری می‌فرمایند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ (۲۰۵) وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶)» بقره

طبق فرمایش خداوند در میان مردم کسانی هستند که چنان حرف می‌زنند که انسان را به شگفت می‌آورند و خدا را بر صدق دل خود شاهد می‌گیرند اما در خفا از هیچ کوششی برای ایجاد فساد و لطمه‌ی اقتصادی و نسل کشی دریغ نمی‌کند و خداوند فساد را دوست ندارد، اگر به اینگونه افراد بگویند که از خدا بترسید چنان سرمست قدرت هستند و به گناه خود می‌بالند و تکبر تمام وجودشان را فراگرفته که هیچ اعتنایی نمی‌کنند. دوزخ برای اینگونه افراد بس است که واقعا بد جایگاهی است.

این شیوه‌ی تمام مستکبرین خدانشناس است که خداوند در چند جا از قرآن ما را از آن آگاه ساخته است، و ریشه‌ی این منش عدم ایمان یا ایمان ناسالم به خداوند و آخرت است، چراکه اگر کسی ایمان درستی به خداوند داشته باشد به خود جرأت نمی‌دهد که یک ارزن از حق ضعیف‌ترین بنده‌ی خدا را بخورد.

۳- اعمال سلیقه در اجرای قانون

در قصه‌ی حضرت موسی علیه السلام در قرآن می‌خوانیم که ایشان وقتی دید یک بنی‌اسرائیلی با شخصی از قبطی‌ها از قوم فرعون می‌جنگد، خواست درسی به قبطی بدهد، (چون طبیعت مقابله با ظلم و دفاع از مظلوم در وجود پیامران الهی موج می‌زد و همین باعث می‌شد که اغلب مستضعفان و مظلومان از آنها پیروی کنند) حضرت موسی علیه السلام با همین قصد، مشتی به او زد و او مرد. ایشان از کرده‌ی خود پشیمان شدند و از خدا درخواست بخشش کردند، فردا دیدند که همان بنی‌اسرائیلی با یک قبطی دیگر در جدال است، ایشان خشمگین شدند و به او گفتند: تو واقعا انسان گمراهی هستی، و سپس خواستند جدال را خاتمه بدهند. بنی‌اسرائیلی گمان کرد که حضرت موسی علیه السلام می‌خواهد او را بزند و از ترس گفت: می‌خواهی مرا

هم مثل شخص دیروز بکشی؟! تو قصدت اصلاح نیست.

قبطی قضیه را فهمید و راز فاش شد و خبر به فرعون رسید. حال ببینیم که فرعونی که چندین و چند نوزاد پسر بنی‌اسرائیلی را بی‌رحمانه‌تر از گرگ‌های درنده‌خو سر برید چگونه بی‌قرار می‌شود و برای دستگیر کردن موسی که بدون عمد یک شخص از قومش را کشته بود، حساسیت نشان می‌دهد و جلسه تشکیل می‌دهد و افرادی را مامور می‌کند تا او را پیدا کنند.

بله!!

طرز فکر یک مستکبر دقیقا همین است، اگر خودش هزاران هزار فرد بی‌گناه از یک ملت را بکشد هیچ اشکالی ندارد، ولی خدا نیاورد آن روزی که یکی از هم کاسه‌های خودش کشته شود یا آسیبی ببیند که شاید آن هم نتیجه‌ی عملکرد خودش

باشد، گوش دنیا را کر می‌کند و تا مسبب پیدا نشود و قانون بر او اجرا نشود آرام نمی‌گیرد. مستکبران در اینگونه مواقع چنان متعهد و قانون‌مدار می‌شوند و چنان برای اجرای قانون حساس می‌شوند که دیدن دارد.
اعمال سلیقه در اجرای قانون دقیقا همین کاری بود که فرعون کرد. او تمام توان و نیروهای تحت فرمانش را به کار بست تا قانون را جایی که خودش می‌خواست و به ظاهر به نفع او بود اجرا شود و در دیگر موارد طوری رفتار می‌کرد که

انگار حکومتش هیچ قانونی ندارد و او قدرت مطلق و تصمیم گیرنده‌ی نهایی و بالاتر از قانون بلکه خود قانون است.
این یکی دیگر از شیوه‌های مستکبران است که با این رفتار یک بام و دو هوای خود در اجرای قانون زیر سایه‌ی قانونی خود ساخته و حکومتی خود خوانده هر جنایتی می‌کنند و خودشان می‌برند و می‌دوزند، البته نه پارچه را بلکه زبان مطالبه‌گر و دهان افشاگر را.

۴- تشویش اذهان، فریب، نادان فرض کردن مردم

«وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ(۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم، بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ(۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا، وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ».سبا
خداوند خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: اگر می‌شد که گنهکاران زیان‌کار را ببینی که روز قیامت جلو پروردگار خود به خط شده‌اند و همدیگر را سرزنش می‌کنند و گناه را به گردن همدیگر می‌اندازند حتما از دیدنشان در عجب می‌ماندی! افرادی که مستکبران از ضعفشان سوء استفاده کردند و آنها را برای اهداف شوم خود به کار گرفتند به مستکبران و بالادستی‌ها می‌گویند: اگر شما نبودید ما ایمان می‌آوردیم و راه درست را انتخاب می‌کردیم. مستکبران به آنها می‌گویند: مگر ما شما را از راه درستی که خداوند به شما نشان داد بازداشتیم؟! پس خودتان برخود ظلم کردید و خودتان گنهکار و مجرم بودید! چراکه ما قدرت تحمیل و اجبار نداشتیم و شما با اختیار خود مسیر نادرست را انتخاب کردید. دوباره مستضعفان که همان بردگان فکری مستکبران هستند به آنها می‌گویند: بلکه شما شبانه روز برای فریب دادن و به بردگی کشاندن ما برنامه می‌ریختید و با دروغهای طرح‌ریزی شده‌تان چنان ما را مسحور می‌کردید که راحت ما را وادار می‌کردید تا به خدا کفر کنیم و برای او شریک قائل شویم، سپس همه پشیمانی و سرافکندگی خود را از فرط شرمندگی پنهان می‌کنند.
در آیه به صراحت قید شده که پیروان مستکبران می‌فهمند که چه کلاهی سرشان رفته و تمام عمر خود را صرف خدمت به اهداف چه کسانی کرده‌اند، اما حیف که چه دیر!
در مورد فرعون گفته شده: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ».زخرف/۵۴
فرعون (برای ادامه‌ی خودکامگی خود) قوم خویش را فرومایه و ناآگاه بارآورد (و آنان را در سطح پائینی از فرهنگ و رشد فکری نگاه داشت) و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند. آنان قومی فاسق (و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل) بودند.(۱)
واقعا چقدر آیات قرآن زیبا و پر محتوا و دقیق و با چیدمانی حیرت انگیز است که کلمات آن به نحو شگفتی با هم مرتبط‌اند و بلا تشبیه همچون چرخدنده‌هایی هستند که در اوج دقت و ظرافت تراشیده شده‌اند و با لطافتی وصف‌ناپذیر که فقط در شأن لطیفی الله متعال است در کنار هم قرار داده شده‌اند و همدیگر را تکمیل و به معانی بسیاری اشاره دارند.
همین آیه را تحلیل مختصری بکنیم که از موضوع هم خارج نیست.
لفظ «استخف» از ماده «خفف» گرفته شده و به چند صورت معنی کرده شده که از ویژگی‌های باب استفعال هستند و با ریشه‌ی کلمه ارتباط دارند.
۱- استخف أي: استخف عقول قومه(۲). یعنی آنها را سبک مغز یافت.
۲- استخف أي: حملهم على الخفة والجهل(۳). یعنی آنها را به سمت سبک مغزی و نادانی کشاند.
۳- استخف أي: استهان بهم(۴). یعنی آنها را کم و بی‌ارزش شمردن.
٤- استخف أي: استفزّ. (۵) استخفاف به معنای استفزاز و استفزاز یعنی کسی را از راه درست دور کردن و او را به گمراهی و جهالت کشاندن است.(۶)
بعد از این کلمه در آیه حرف «ف» آمده به این معنا که اطاعت قوم فرعون از او مبنی بر هر یک از معانی سابق است.
یعنی فقط کسانی خام مستکبران می‌شوند و به آنها خدمت می‌کنند که به خاطر سبک‌مغزی و عدم ژرف نگری فریب خورده باشند. اگر کمی واضح و صریح بگوییم هر جا خر باشد خرسوار هم پیدا می‌شود.

در نتیجه انسانهایی که اندیشه‌هایی پوچ و اهدافی سطحی دارند که باعث می‌شود شخصیت‌شان بی‌ثبات باشد و با چیزهای سطحی اشباع شوند خیلی راحت تن به بردگی انسانهایی ناقص می‌دهند که آرزوهای خود را در دستان آنها می‌بینند.

شاعر عرب زبان در بیتی چه جالب این انسان‌ها را به تصویر می‌کشد:

غیر الجدیر بأن تکون لقوحه / ربًّا علیه ولا الفصیل عیالا(دیوان الحماسة)

مرد با عزت کسی است که در شأن خود نبیند که شترش ارباب او باشد و بچه شترهایش خانواده‌اش.

یعنی اینقدر خود را در برابر مال دنیا خوار نمی‌کند.

در ادامه‌ی آیه علت این این بردگی همه جانبه از جنبه‌ای دیگر بررسی می‌شود.

لفظ «إن» گاهی برای بیان علت مطلب گذشته می‌آید که در اینجا نیز به همین معنا آمده که بیانگر این است که علت اطاعت کورکورانه قوم فرعون از او فاسق بودن آنها بود.

«فَسَقَ» معنای اصلیش «خَرَجَ» است، همانطور که در آیه‌ی «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» به همین معنا آمده، یعنی شیطان از فرمان پروردگارش خارج شد.

این بخش آیه به این نکته اشاره دارد که علت بردگی فکری و جسمی برای مستکبران خارج شدن از رهنمودهای پروردگار و بندگی اوست.

چراکه فرامین الهی چنان به انسان عزت می‌دهد و او را به کمال روحی و فکری می‌رساند و چنان اعتماد و توکل و استغنایی به او می‌بخشد که ممکن نیست شخصی که به چنین منبعی لامتناهی متصل باشد، برده‌ی طمع‌ها یا ترس‌هایش شود و کسی که از این منبع محروم باشد یا اتصال ضعیفی داشته باشد، انسانی عادی و غیر مسلح می‌شود که در جدال قدرت‌ها و امکانات قافیه را می‌بازد.

و تمام قصه‌های قرآن که از کشمکش حق و باطل حکایت می‌کند به همین اصل اشاره دارد.

لازم می‌بینم که به این نکته اشاره کنم که فرعون ـ همانطور که گذشت ـ بخشی از مردم مصر را با زور و تهدید و نسل‌کشی برده‌ی خود ساخت و بخشی دیگر را با مکر و فریب و تطمیع و وعده‌های دروغین.

در این آیین این مطلب مطرح شده: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ، إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»

فرعون در سرزمین مصر استکبار و سلطه‌گری کرد و مردم مصر را به گروه‌های مختلفی تقسیم کرد (یعنی تبعیض را اعمال کرد) بدین صورت که یک گروه از ایشان را ضعیف و ناتوان کرده و پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را برای خدمت زنده نگه می‌داشت، او واقعاً مفسد بود و با این کارهایش زمین را پر از تباهی کرد و به گروه دیگر که قوم او بودند ثروت و قدرت داد و آنها را فریب داد تا هر چه را می‌خواهد، اجرا کنند.

منظور اینکه لازم نیست یک مستکبر فقط از یک شیوه استفاده کند یا حتما از تمام شیوه‌ها استفاده کند، بلکه می‌شود از تمام شیوه‌ها استفاده کند یا تمرکزش را روی بعضی از آنها بگذارد، طوریکه ممکن است بعضی از شیوه‌هایش سریعتر مشخص شود و بعضی مخفی بمانند.

در آیه‌ای دیگر همین فرعون به راحتی با عقل مردم خود بازی می‌کند و حقیقت را برعکس جلوه می‌دهد و آنها را بی‌عقل و نادان فرض می‌کند و به خود اجازه می‌دهد که هر چرندی را در مغز آنها جای دهد و خطاب به آنها می‌گوید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي، أَفَلَا تُبْصِرُونَ»

فرعون برای اثبات فضل و خدایی خود به مردم مصر می‌گفت: نگاه کنید که چگونه این رودها از زیر پای من می‌گذرند؟

اگر منظورش این بوده که این رودها تحت فرمان من هستند خب چطور که خودش به وسیله‌ی همین آب کشته شد!

اگر هم ثروت خود را به رخ مردم می‌کشید خب باید کسی به او می‌گفت: تو که این قدرت و ثروت را با ظلم و فشار به مردم به دست آوردی! پس چطور شرم نمی‌کنی از اینکه با این وقاحت ثمره‌ی ظلم و بی‌عدالتیت را به رخ مردمت بکشی؟

در چند جای دیگر از قرآن هم از مکر فرعون و دیگر مستکبران سخن به میان آمده است.

شاید بگویید: چطور مردم آن زمان اینقدر ساده فریب می‌خوردند؟ یا اینکه اگر نقشه‌های مستکبران همینقدر ساده و سطحی باشد که مشکلی نیست!

اما مستکبران طبق شرایط و سطح فکر مردم برنامه‌ریزی می‌کنند و اگر لازم ببینند اتاق فکرهایی با استخدام نابغه‌ترین افراد زمان خود تشکیل می‌دهند تا مدرن‌ترین شیوه‌ها را برای انحراف افکار مردم طرح ریزی کنند

گرچه آیات مفاهیم بسیار گسترده‌تری دارد اما بخشی در ذهن بنده نمی‌گنجد و بخشی در این مقاله.

ادامه دارد...

مراجع:
۱- تفسیر نور
۲-التفسیر المیسر
۳-لسان العرب
۴-همان منبع
۵-تفسیر الجلالین

****
****
******
***
*

بیوگرافی دکتر یوسف قرضاوی

رحمه الله

سایت اتحادیه‌ی جهانی علمای اسلام
انتخاب و اختصار: حبیب الرحمن حاجی حسینی

خاستگاه و تحصیلات

دکتر یوسف قرضاوی رحمه الله در روستای «صفت تراب» مرکز محله الکبری در مصر به دنیا آمد؛ به نوشته حافظ ابن حجر و دیگر نویسندگان، عبدالله بن حارث بن جزء الزبیدی آخرین صحابه‌ای که در مصر وفات کرده است در این روستا مدفون است. تاریخ ولادت قرضاوی رحمه الله مصادف با ۱۹۲۶/۹/۹م می‌باشد؛ وی در حالی که کمتر از ده سال داشت، حفظ قرآن را در روستای یادشده به پایان رساند و تجوید را به صورت کامل فرا گرفت. سپس وارد دانشگاه الازهر شد و دوران ابتدایی و متوسطه را با رتبهٔ ممتاز طی کرد. با این که در آن زمان به خاطر برخی فعالیت‌هایی که داشت، چندین بار بازداشت شد، اما توانست با رتبه دوم کشوری قبول شود.

وی سپس وارد دانشکده اصول دین دانشگاه الازهر شد، و در سال ۱۹۵۲ م تا ۱۹۵۳م از میان یکصد و هشتاد نفر از هم کلاسی‌هایش در تحصیلات عالیه رتبه نخست را به دست آورد. در سال م۱۹۵۴ م در دانشکده زبان عربی اجازه تدریس یافت و در میان پانصد نفر از همکلاسی‌هایش که از فارغ التحصیلان سه دانشکده الازهر بودند، رتبه نخست را کسب کرد.

در سال ۱۹۸۵ م در رشتهٔ زبان و ادبیات در مؤسسه عالی مطالعات عربی مدرک دیپلم گرفت و در سال ۱۹۶۰م به مدرک مطالعات عالی معادل فوق لیسانس در رشتهٔ علوم قرآن و سنت دانشکده اصول دین نائل آمد. در سال ۱۹۷۳م در همان دانشکده با رتبهٔ برتر پیرامون مقوله «زکات و نقش آن در حل مشکلات اجتماعی» به مدرک دکترا نائل آمد.

فعالیت‌های رسمی

دکتر یوسف قرضاوی رحمه الله ابتدا مشغول سخنرانی و تدریس در مساجد بود، سپس سرپرستی مؤسسهٔ ائمه وابسته به وزارت اوقاف مصر را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۶۱م وارد قطر شد و به عنوان رئیس مؤسسهٔ دینی متوسطه مشغول فعالیت گشت و به توسعه پیشرفت آن همت گمارد، به طوری که توانست قدیم نافع و جدید مفید را در آن جمع کند.

در سال ۱۹۷۷م دانشکده شریعت و مطالعات اسلامی دانشگاه قطر تأسیس شد و شیخ ریاست آن را به عهده گرفت و تا پایان سال تحصیلی ۱۹۹۰-۱۹۸۹م در این سمت باقی ماند. وی همچنین به عنوان مدیر و مؤسس مرکز مطالعات سنت و سیرهٔ نبوی دانشگاه قطر انتخاب شد.

در سال تحصیلی ۱۹۹۰ -۱۹۹۱م از قطر

به الجزایر رفت و ریاست شوراهای علمی دانشگاه و مؤسسات عالی اسلامی را بر عهده گرفت، سپس به قطر بازگشت و به کار خود در مدیریت مرکز مطالعات سنت و سیره ادامه داد. در سال ۱۴۱۱ هجری جایزه‌ی بانک توسعه‌ی اسلامی در اقتصاد اسلامی را دریافت کرد. همچنین در سال ۱۴۱۳ به جایزه‌ی بین المللی ملک فیصل برای مشارکت در مطالعات اسلامی نائل آمد. در سال ۱۹۹۶ م جایزه‌ی ویژه‌ی علمی را از رئیس دانشگاه بین المللی اسلامی مالزی دریافت کرد. در سال ۱۹۹۷م نیز جایزه‌ی سلطان حسن بلقیه (سلطان برونئی) را در فقه اسلامی دریافت کرد.

تلاش‌ها و فعالیت‌های استاد در زمینه‌ی خدمت به اسلام

دکتر یوسف قرضاوی رحمه الله یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های جهان معاصر دنیای اسلام در زمینه علم و تفکر و دعوت و جهاد است. از مسلمانان معاصر کمتر کسی یافت می‌شود که کتاب، رساله، مقاله یا فتوایی از او نخوانده باشد یا به سخنرانی، خطبه، درس یا پاسخ‌های علمی او در یکی از دانشگاه‌ها، همایش‌ها یا از طریق رادیو و تلوزیون یا نوار گوش نداده باشد.

فعالیت‌های او در زمینه‌ی خدمت به اسلام در یک جهت یا زمینه‌ی خاصی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه همواره در زمینه‌های گوناگون و در جوانب متنوع فعالیت کرده است و آثار مختلفی از خود بر جای گذاشته است که به صراحت از شخصیت علمی او حکایت دارد.

در ادامه به مهمترین زمینه‌های علمی و فعالیتی وی اشاره می‌کنیم که عبارتند از:

۱ ـ تألیفات علمی

نوشتن و تألیف از مهمترین ویژگی‌های دکتر قرضاوی رحمه الله است، همان‌گونه که علامه ابوالحسن ندوی در کتاب «رسائل الاعلام» وی را ستوده است، کتاب‌های ایشان به عنوان عالمی محقق و مؤلف، وزن و تأثیر ویژه‌ای در جهان اسلام دارد. کسی که کتاب‌ها، پژوهش‌ها و مؤلفات استاد را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد به یقین می‌داند که او نویسنده و متفکری اصیل است، در هر زمینه چنان عمل نموده که مثلش تکرار نخواهد شد، او همیشه سردمدار بود و تنها زمانی وارد مبحث می‌شد که می‌دانست موضوع مورد

دکتر قرضاوی رحمه الله در زمینه‌های گوناگون همانند فعالیت‌های علمی، اجرایی و فرهنگی اشتغال داشته است و به فقه و فتوا، شعر و ادبیات و غیره نیز پرداخته است. اما در درجهٔ نخست می‌توان ایشان را فردی داعی نامید؛ شخصیت ایشان با دعوت به سوی خدا سرشته شده است و او را کاملاً به این امر مشغول کرده است

بحث می‌تواند مطلب تازه‌ای از قبیل تصحیح یک مفهوم یا ایجاد یک فکر یا شرح مسأله‌ی مبهم، پاسخ به شبهه یا بیان حکمت چیزی را با خود داشته باشد.

استاد در زمینه‌های مختلف فرهنگ اسلامی کتاب‌هایی تألیف کرده است که بالغ بر پنجاه جلد می‌شود. این کتاب‌ها در جای خود بسیار مهم و باارزشند و اهل علم در جهان اسلام آن را با دید قبول و تقدیر و ستایش پذیرفته‌اند؛ به همین خاطر بارها به زبان عربی چاپ شده‌اند و بیشترشان نیز به زبان‌های اسلامی و بین المللی ترجمه شده است و کمتر کشور اسلامی وجود دارد که آثاری از قرضاوی رحمه الله با زبان داخلی آن کشور موجود نباشد.

کتاب‌های شیخ از امتیازات ویژه‌ای برخوردارند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

نخست: این کتاب‌ها عمدتاً در میراث علمی اسلامی و بر پایه کتاب و سنت و شیوه سلف صالح تألیف شده است و مؤلف زمانی را که در آن به سر می‌برد فراموش نکرده است؛ وی اصالت و مقتضیات زمان را با هم جمع کرده است.

دوم: استاد در این کتاب‌ها تحقیق علمی، تعمق فکری و رویکرد اصلاحی را با هم جمع کرده است.

سوم: مؤلف از قید تقلید و تعصب مذهبی آزاد است و نیز دنباله روی فکری مذاهب وارداتی از غرب و شرق را بر نمی‌تابد.

چهارم: شیوه مؤلف در نوشتن به شیوه‌ی «سهل ممتنع» معروف است و این شیوه یک عالم ادیب تواناست. تمام کسانی که درباره‌ی او مطلب نوشته‌اند اتفاق نظر دارند که نوشته‌ها و تألیفات او ترکیبی از دقت و موشکافی فقهی، درخشش ادیبانه، حرارت دعوی و نگاه تجددگرایانه می باشد.

کتاب‌ها:

کتاب «حلال و حرام در اسلام» که آن را به سفارش تعدادی از اساتید الازهر در دوران شیخ محمود شلتوت تألیف کرده است. این کتاب به طور بی‌نظیری در جهان عرب و اسلام به چاپ رسید و بسیاری از علمای طراز اول این کار استاد را ستوده‌اند تا جایی که استاد بزرگوار مصطفی الزرقاء درباره‌ی آن می گوید: لازم است این کتاب در هر خانواده‌ی مسلمان وجود

داشته باشد.
این کتاب بیش از چهل بار به زبان عربی چاپ شده است. کتاب به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، اردو، فارسی، ترکی، مالزیایی، اندونزیایی، مالایی، سواحلی، اسپانیایی، چینی و غیره ترجمه شده است.

از دیگر کتاب‌های مؤلف:

فقه الزکاه: این کتاب یک تحقیق جامع و مقایسه‌ای از احکام زکات و اسرار و آثار آن در اصلاح جامعه در سایه قرآن و سنت را در بردارد و از برجسته‌ترین آثار علمی دوران معاصر به شمار می‌آید. کارشناسان بر این باورند که در میراث اسلامی تاکنون هیچ کتابی مانند این کتاب با موضوع مخصوص تألیف نشده، مانند بسیاری از کتاب‌های شیخ که مایه‌ی خیر و برکت برای اسلام و مسلمانان است. این کتاب به زبان‌های اردو، ترکی، اندونزیایی و غیره ترجمه شده است.
کتاب‌های شیخ بسیاری از مسائل و موضوعاتی را که مورد نیاز عقل سلیم در جهان معاصر است پوشش داده است؛ و چندین کتاب و رساله دیگر از ایشان به چاپ رسیده که مجال معرفی همه وجود ندارد و مسلمانان جهان از آن‌ها بهره می برند.

زمینهٔ فقه و فتوا

یکی از بارزترین اقدامات دکتر قرضاوی رحمه الله تلاش وی در زمینه‌ی فقه و فتوا است؛ ایشان در هر سخنرانی یا همایشی که شرکت می‌کرد، با سیلی از سؤالات حاضران در موضوعات گوناگون مواجه می‌شد؛ به خاطر برخورداری از دیدگاه علمی و گرایش میانه‌رو و قدرت اقناع بالا، پاسخ‌های استاد غالباً مورد پسند و پذیرش توده‌ی تحصیل کرده‌های مسلمان قرار می گرفت.
به طور خلاصه شیوه‌ی استاد بر آسانگیری، اعتماد بر دلیل و برهان و آزادی از قید و بند تعصب و تقلید در کنار بهرمندی از سرمایه‌ی فقهی مذاهب معتبر استوار است. شیخ با مردم با زبان عصر سخن می گفت و به رفع مشکلات آنان توجه می کرد و از آنچه برای شان سودمند نیست رویگردان بود.

در زمینه دعوت و ارشاد

دکتر قرضاوی رحمه الله در زمینه‌های گوناگون همانند فعالیت‌های علمی،

وی همچنین به همکاری با تمام حرکت‌های اسلامی دعوت می کرد و تعدد جماعت‌های اسلامی را نه تنها ایراد نمی‌دانست بلکه به آن قائل بود و باور داشت که اگر این تعدد بر اساس تنوع و تخصص باشد نه بر اساس تعارض و تناقض، بسیار مفید خواهد بود.

اجرایی و فرهنگی اشتغال داشته است و به فقه و فتوا، شعر و ادبیات و غیره نیز پرداخته است. اما در درجهٔ نخست می‌توان ایشان را فردی داعی نامید؛ شخصیت ایشان با دعوت به سوی خدا سرشته شده است و او را کاملاً به این امر مشغول کرده است؛ دعوت محور فکر و اندیشه و همت و علم و عمل وی به حساب می‌آمد. ایشان از عنفوان جوانی یعنی در دوران دانش آموزی و دوره دبیرستان که ۱۶ سال بیشتر نداشت وارد عرصه‌ی دعوت شد و کارش را در روستای محل سکونت و پیرامون آن آغاز کرد تا این که توانست شرق و غرب جهان را در برگیرد.

کنفرانس ها و همایش‌های علمی

کمتر کنفرانس و یا نشست علمی در خصوص اندیشه‌ی اسلامی یا دعوت اسلامی برگزار می‌شد که دکتر قرضاوی رحمه الله به آن دعوت نشود؛ وی به خاطر جایگاه والایی که در بین دعوتگران و متفکران اسلامی داشت معمولاً از سوی کسانی که به امر دعوت مشغولند مورد استقبال قرار می گرفت.

در زمینه‌ی اقتصاد اسلامی

دکتر قرضاوی رحمه الله از مدت‌ها پیش به مسائل اقتصادی اسلام از جهت نظری و عملی عنایت داشته است؛ از جهت نظری سخنرانی‌های زیادی در زمینه‌ی اقتصادی اسلام ایراد و مجموعه کتاب‌هایی تألیف کرده است که در جهان عرب و اسلام شهرت دارد. کافی است به برخی این کتاب‌ها اشاره کنیم: فقه الزکاة، مشکل فقر و راه حل اسلام، فروش مرابحه برای خرید به شیوه بانک‌های اسلامی و کتاب سود بانک ربای حرام.
از جهت عملی پیش از راه اندازی بانک‌های اسلامی و پس از آن با همکاری اتحادیه‌ی جهانی بانکداری اسلامی با این بانک‌ها همکاری نمود و همواره نیز مدافع آن بود. وی سال‌ها مشاور شرعی و داوطلب نخستین بانک اسلامی بود که در دبی تأسیس شد، سپس عضو اداره‌ی کل نظارت شرعی بر بیت المال اسلامی در ژنو و شرکت سرمایه‌گزاری اسلامی در عربستان سعودی بود.

فعالیت اجتماعی و خیری

دکتر قرضاوی رحمه الله توجه شایانی به فعالیت‌های اجتماعی و خیری از

خود نشان می‌داد، ایشان غرق شدن حرکت‌های اسلامی و بیداری اسلامی در فعالیت‌های سیاسی را که عمده‌ی وقت آن را می‌گیرد و آن را از فعالیت اجتماعی باز می‌دارد به باد انتقاد می‌گرفت. ایشان بر این باور بود که دشمنان دعوت اسلامی این کار را به خوبی انجام می‌دهند و از این راه توانسته‌اند در بین مسلمانان نفوذ کنند، آنان را به گمراهی بکشانند. آنان با ایجاد مدارس و بیمارستان‌ها و نهادهای مختلف اجتماعی تواست به خوبی از عهده این مهم برآید. گروه‌های تبشیری در این زمینه بیشترین سوءاستفاده را کرده‌اند و بسیاری از مناطق اسلامی در آفریقا و آسیا را که از مثلث فقر، بیسوادی و بیماری رنج می‌برند، فریفته‌اند و در بلندپروازی و غرور تا آنجا پیش رفته‌اند که برای مسیحی کردن مسلمانان جهان برنامه ریزی کرده‌اند.

توجیه و ارشاد جوانان بیداری اسلامی

مسأله‌ی جوانان بیداری اسلامی معاصر از بارزترین زمینه‌های فعالیت استاد بوده است که در سال‌های اخیر زبان، قلم، فکر و علم و همت خود را به آن اختصاص داده است. وی در بسیاری از اردوها، همایش‌ها و دیدارهایی که توسط جوانان بیداری اسلامی در داخل یا خارج از سرزمین‌های اسلامی برگزار می‌شد حضور می‌یافت و در تمام این دیدارها در آمریکا، کانادا و اروپا به پرسش‌های مطرح شده و شبهات وارده پیرامون اسلام، عقیده، شریعت و تاریخ اسلام پاسخ می‌داد. استاد مورد اعتماد جوانان و مقبول همگان بود؛ زیرا آنان به جایگاه علمی و گستره‌ی فقهی و اخلاص او در دعوت یقین داشتند، آنان مسائلی را که از دیگران نمی‌پذیرفتند و احیاناً به دیانت، جهت گیری یا ارتباط آنان با برخی جهت‌ها طعنه می‌زدند از استاد به دیده‌ی قبول می‌نگریستند.

علاوه بر این مقالات و کتاب‌های شیخ و خطبه‌ها و سخنرانی‌هایی که از او بر جای مانده و منتشر شده است همه پیرامون حمایت از دعوت و تقویت آن است و راهنمای حقیقی امت اسلامی و راه یابی آن به زندگی کامل اسلامی است.

حرکت و جهاد

دکتر قرضاوی رحمه الله در عنفوان جوانی به دعوت اسلامی به عنوان عقیده و نظام حیات اشتغال داشت و با خطبه‌ها و ایراد سخنرانی‌ها و القای دروس به این امر همت گمارده است. ارتباط دیرینه وی با حرکت اخوان المسلمین او را در این زمینه یاری کرده بود؛ استاد با امام حسن بنا آشنایی داشت. استاد در راه دعوت بسیاری از ناملایمات را به جان خرید؛ در سال ۱۹۴۹م در زمان ملک فاروق یعنی زمانی که دانشجوی سال دوم بود بارها بازداشت شد و پس از آن در دوران انقلاب ژانویه سال ۱۹۵۴م و سپس در نوامبر همان سال به مدت بیست ماه را در بازداشت به سر برد و در سال ۱۹۶۳م یک بار دیگر بازداشت شد.

وی همچنین به همکاری با تمام حرکت‌های اسلامی دعوت می‌کرد و تعدد جماعت‌های اسلامی را نه تنها ایراد نمی‌دانست بلکه به آن قائل بود و باور داشت که اگر این تعدد بر اساس تنوع و تخصص باشد نه بر اساس تعارض و تناقض، بسیار مفید خواهد بود.

وی معتقد بود اگر حرکات اسلامی با هم تفاهم و هماهنگی داشته باشند و در پرداختن به مسائل اساسی اسلام صف واحدی تشکیل دهند و در زمینه‌های مورد اتفاق تعمق و در مسائل اختلافی تسامح به خرج دهند و در دایره‌ی اصول اساسی اسلامی بر مبنای محکمات کتاب و سنت حرکت کنند سودمند خواهند بود.

وی تعدد جماعت‌های اسلامی در جهان اسلام را نفی نمی‌کند و زمانی که هدف از تعدد تنوع و تخصص باشد مانعی در آن نمی‌بیند: یک جماعت به پاکسازی عقیده از شرک و خرافات اهتمام می‌ورزد و گروهی دیگر در راستای پیرایش عبادت و پالایش آن از بدعت‌ها وارد عمل می‌شوند و گروه سومی هم به مشکلات خانواده عنایت دارد و گروه چهارم به کار تربیتی می‌پردازد. ممکن است برخی از جماعت‌ها با توده‌های مردم همکاری کنند و برخی نیز با تحصیل کرده‌ها؛ اما همگان باید نسبت به هم حسن نیت داشته باشند، در موارد اختلاف با گذشت برخورد کنند و در مسائل اساسی صف واحدی را تشکیل دهند. وی با انتقاد از برخی از دعوتگران اسلامی در کوتاهی در پرداختن به اعمال خیریه یا کمک به مردم تا زمان حکومت اسلامی مطلوب، یادآور می‌شود که تمام همت این افراد در انتظار خلاصه می شود و آنان پیوسته در صف منتظران هستند بدون این که تا تحقق حکومت موعودشان عملی انجام داده باشند. بدون شک دکتر یوسف قرضاوی رحمه الله از بارزترین فقهای معاصری بود که از دقت نظر بی نظیر برخوردار بود و این امتیاز ویژه، مرهون اشتغال عمیق او به علوم شرعی و تجربه‌ی کاری او در زمینه فعالیت‌های اسلام بوده است. وی همچنین از آن دسته اندیشمندانی است که به اعتدال و میانه روی شهرت داند و بین محکمات شرعی و مقتضیات زمانی ارتباط برقرار می‌کنند؛ آثار و تألیفات او دقت نظر عالمانه، درخشش ادیبانه و ذوق و حرارت دعوی را با هم جمع کرده بود.

****

****

******

علامه مولانا عبدالعزیز، بیدارگر بلوچستان

عصمت الله پورمحمد تیموری

مطالعه و تعمق در زندگی بزرگان و دانشمندان و رجال علم و الگوهای تقوا و فضیلت و رزمندگان راه آزادی و انسانیت، تحرک‌زا، ارزنده و سرنوشت‌ساز است و وظیفه‌ای است بر عهده‌ی نسل کنونی که از گذشتگان خود تقدیر و تجلیل نماید و سیرت آنان را برای آیندگان به یادگار بگذارد.

گاهی اوقات ادب تقاضا می‌کند که انسان در مورد برخی مسائل اظهار نظر نکند، و شایسته است تا مُهر سکوت بر لب زند و فقط نظاره‌گر باشد. یکی از این اوقات زمانی است که می‌خواهد در مورد کسی سخن بگوید که همگان نسبت به او اطلاعات کامل‌تر و بیشتری دارند و برای همه شناخته شده است.

قطعا علامه مولانا عبدالعزیز ملازاده نیز از همین شخصیت‌هاست، چرا که کمتر کسی از آگاهان جامعه هست که نسبت به شخصیت و خدمات ایشان ناآگاه و یا کم‌آگاه باشد. چهره‌ای که با خدمات و آثار خویشتن بسان برگی زرین در تاریخ ایران زمین می‌درخشد.

از این رو برآن شدم تا به بیان بعضی از زوایای شخصیتی ایشان بپردازم.

در سال ۱۲۹۵هـ‌ش در خانه «مولانا عبدالله ملازاده» کودکی دیده به جهان گشود که نامش را «عبدالعزیز» نهادند. پدرِ عالم که «قاضی القضات» آن عصر بلوچستان بود و مادر پارسا که ملقب به «ام المساکین» بود، توجه خاصی به فرزندان‌شان داشتند. عبدالعزیز در همان آوان خردسالی به همراه برادرش عبدالغفور قرآن را طی سه ماه فراگرفت.

علوم ابتدایی را نزد پدر آموخت و بخاطر نیاز آن زمان، طی مدت کوتاهی کتاب «کنزالدقائق» را حفظ کرد. محیط برای به پرواز درآمدن سیمرغ همّت عبدالعزیز تنگ بود، لذا عازم پاکستان و شبه قاره هند شد. مدتی را در کراچی گذراند و برای بهره‌مندی بیشتر از علوم نبوی عازم دیار هند و دارالعلوم دیوبند شد، و مدتی در مدرسه «امینیه» در محضر «مفتی کفایت الله» زانوی تلمذ زد، آنقدر در این میدان خوش درخشید که مولانا کفایت الله وی را «مفتی دیار بلوچستان» لقب داد. ایشان از خرمن مجاهدت‌ها و اندیشه‌های دینی و سیاسی سیداحمد مدنی خوشه‌ها چید. تا اینکه در سال ۱۳۲۵ به زادگاه خود سرباز بازگشت. مدتی در کنار پدر بود و به رتق و فتق امور و حل و فصل منازعات و مناقشات قومی و قبیله‌ای می‌پرداخت.

بعد از دو سال برای ادای فریضه‌ی حج عازم حجاز شد، ابتدا به قصد تحصیل در مدرسه «صولتیه» پا گذاشت، اما وقتی «شیخ سلیم» مدیر مدرسه پای صحبت و گفتار مولانا نشست شیفته‌ی کلامش شد و درخواست کرد تا بر مسند تدریس بنشیند، مولانا یک سال و اندی در مدرسه صولتیه تدریس نمود. تفهیم درست، علم وسیع و پشتکار مولانا

در حدی بود که مدیر مدرسه را وادار کرد در این مدت سه مرتبه حقوق مولانا را افزایش دهد.
تنها چیزی که مولانا را وادار کرد تا از شهر مکه مکرمه جدا شود، نامه پدر بود که فرزندش را فراخواند تا به زادگاهش برگردد و مردم همین سامان را فیض ببخشد.
مولانا در سال ۱۳۳۳ برای معالجه و درمان بیماری پدر بزرگوارشان به زاهدان آمدند، طی این مدت مردم به نبوغ علمی و ایمان و اخلاص ایشان پی بردند، اول از خود ایشان و بعد از پدر بزرگوارشان درخواست کردند تا مولانا عبدالعزیز در زاهدان بمانند و نهایتا مولانا عبدالله به خواسته مردم تن داده و به عزیمت فرزندش به زاهدان رضایت دادند.

فعالیت‌های دینی

تلاش‌ها و فعالیت‌های دینی مولانا عبدالعزیز در حدی مشهور است که نیازی به ارائه دلیل و نمونه ندارد اما در مجموع می‌توان گفت: ایشان در راستای اشاعه‌ی دین و گسترش قرآن و سنت و از بین بردن بدعات و رسومات جاهلی تلاش‌های زیادی کردند. احداث مدرسه و مساجد زیاد، خود نشانه تلاش وافر ایشان در این زمینه می‌باشد که از آن جمله می‌توان به احداث مدرسه «عزیزیه» سرباز، احداث مدرسه «اشاعه التوحید» زاهدان، و ساخت ده‌ها مسجد و مدرسه در اطراف و اکناف اشاره کرد و بالاخص تاسیس «دارالعلوم مکی» زاهدان که سرآمد تمام خدمات ایشان می‌باشد.

خصوصیات اخلاقی مولانا

به گفتهٔ تمام کسانی که با ایشان نشست و برخاست داشته‌اند: مولانا عبدالعزیز فردی متواضع و عابد بودند. صداقت، حسن گفتار و رفتار در تمام ابعاد زندگی ایشان مشهود بود. با تمام موقعیت‌های مهمی که برای ایشان پیش آمد، هیچ چشم‌داشتی به دنیا و مال دیگران نداشتند و ساده زیستی را نصب‌العین زندگی خود قرار داده بودند و اگر فردی تحفه و یا هدیه‌ای به ایشان پیش می‌کرد، حوزه و طلاب را بر اهل و خانواده خود ترجیح می‌دادند.
نقل شده که یکی از اراتمندان ایشان که اتفاقا شیعه مذهب هم بود یک ماشین و مقداری پول خدمت مولانا آورد و گفت: اینها هدیه من به شماست. مولانا فوراً آنها را به حوزه دادند تا در راستای مصارف طلاب هزینه شود.
یکی دیگر از صفات بارز ایشان احترام و خدمت به اهل علم و حتی طلاب بود. اگر مولانا در مجلسی حضور می‌داشتند و طلبه‌ای وارد می‌شد، طلبه را صدا زده و در بالای مجلس می نشاندند. از جمله صفات

مولانا عبدالعزیز فردی متواضع و عابد بودند. صداقت، حسن گفتار و رفتار در تمام ابعاد زندگی ایشان مشهود بود. با تمام موقعیت‌های مهمی که برای ایشان پیش آمد، هیچ چشم‌داشتی به دنیا و مال دیگران نداشتند و ساده زیستی را نصب‌العین زندگی خود قرار داده بودند و اگر فردی تحفه و یا هدیه‌ای به ایشان پیش می‌کرد، حوزه و طلاب را بر اهل و خانواده خود ترجیح می‌دادند.

بارز دیگر ایشان بود که هیچ زمان به رسالت و لباس روحانیت پشت نکرده و لباس و منزلت روحانیت را خوار نشمردند.
شب زنده‌داری، مهمان نوازی، غریب نوازی و بسیاری از صفات نیکوی دیگر از جمله کمالاتی‌ست که در زندگی ایشان هویدا و ملموس بوده است.

ضرورت انگیزه سیاسی در مولانا

نگاهی دقیق به زندگی مولانا عبدالعزیز و همطرازان وی، همواره این سؤال را در ذهن تداعی می‌کند که «آیا خیر جامعه و افراد آن در این است که دین از سیاست جدا باشد؟ یعنی رهبران مذهبی مطلقاً به امور آخرت و تزکیه نفس و بهترساختن رفتار و روحیه‌ی افراد به وسیله‌ی ارشاد و تعلیم بپردازند و هیچ مداخله‌ای در امور سیاسی نکنند؟ یا اینکه خیر و مصلحت جامعه در این است که رهبران دینی (همانند صدر اسلام) در عین حال رهبران سیاسی و حکومتی نیز باشند.»
جواب سوال کاملا مشخص است و نیاز به توضیح نیست.

فعالیت‌های سیاسی مولانا

مولانا در جهت به دست‌آوردن افکار و اندیشه‌های اسلامی از عوامل متعددی بهره جستند، که تعیین کننده‌ترین و سرنوشت‌سازترین آنها، مکتب فکری اسلامی دارالعلوم دیوبند وگستره‌ی آموزشی عمیق ضداستعماری‌آن بوده ،که به حق تأثیر بسزایی در شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی ایشان داشت و در این دوران مولانا کفایت الله اهرم اصلی جهت‌دهی به وی بود که خود از کسانی‌است که در مبارزه با استعمار پیر شرکت داشته و از عالمان وسیاست‌مداران شبه قاره هند بوده است.
آری! مولانا با نشستن در کلاس درس مولانا کفایت الله به دریا می‌پیوندد و با ریزه‌کاری‌ها، ظرافت‌ها و تدبیرهای سیاسی و اسلامی مولانا کفایت‌الله آشنا شدند و کسانی که با تاریخ هند و مبارزه با انگلیس آشنا هستند، می‌دانند مفتی کفایت الله و مولانا حسین احمد مدنی چه شخصیت‌های علمی و سیاسی بی‌بدیلی هستند.

ورود به عرصه سیاست

مولانا در اوضاع خفقان بار زمان پهلوی به وطن آمد تا به مردم

خطه‌ی خویش، که بر ذمه‌اش حق خویشاوندی دارند و از نظر محرومیت حرف اول را می‌زنند، خدمت نمایند، ایشان در زمان تحصیل آنچنان بر قله فقاهت نشست که سرآمد روزگار شد، اما نه برای رساله‌نویسی و خط‌نگاشتن بلکه درلابه‌لای اوراق کتب، سعادت خود و انسانیت را می جست.

او با این انگیزه به بلوچستان آمد تا آن سرزمین حمّیت و عصّبیت و قوم‌گرائی را به دیار نوع‌دوستی و دین‌پروری مبدّل نماید و ممّر ایام او را به زاهدان فراخواند و از اینجا بود که مولانا با سعی خویش در راه خدمت‌رسانی به وادی سیاست گام نهاد.

سیاست لایه‌های گوناگون دارد، هزاران پیچ و خم و گردنه و راه‌های ناهموار و افق‌های ناپیدا، و سیاست اسلامی بسی دشوارتر و هراس‌انگیزتر و پرگردنه‌تر و باریك‌تر و حساس‌تر از دیگرسیاست‌ها و روش‌هاست، لذا می‌طلبد سالك این راه بسا هوشیارتر و تیزبین‌تر باشد.

صدور فتوا علیه شرکت قوم بلوچ در سرکوب مخالفان طرح اصلاح ارضی

یکی از فعالیت‌های قابل توجه ایشان، اقدام سریع برای جلوگیری از مشارکت اقوام بلوچ در طرح‌ها و خیانت‌های غیرملموس پهلوی بود که تحت عنوان «اصلاحات ارضی» در کتب تاریخ مسجّل است.

یکی از مناطقی که دچار هرج و مرج زیاد شد، مناطق قشقایی فارس بود که به علت ظلم حاکمان و شیوع بیماری طاعون، مردم دچار خسارات زیادی شده و شروع به راهزنی نموده (بودند) این خود انگیزه‌ای برای حمله شاه به این منطقه شد.

شاه برای این لشکرکشی از اقوام مختلف استفاده نمود و یکی از آن اقوام که وی نگاه ویژه‌ای نسبت به تبحر آنها در جنگ‌های چریکی داشت اقوام بلوچ بود.

در اینجا بود که مولانا عبدالعزیز با بینشی دقیق و اعتقادی راستین و فقاهت سرآمد خویش، با صدور فتوای « هر آن کس که در این جنگ بمیرد، مرگش اسلامی نخواهد بود» تا حد توان خویش از جنگی خانمان‌سوز و بنیاد برافکن جلوگیری نمود.

تاسیس حزب اتحادالمسلمین

فعالیت دیگر مولانا که برخاسته از اندیشه‌های سیاسی ـ اسلامی وی می‌باشد، تاسیس «حزب اتحادالمسلمین» است.

در سال ۱۳۵۷ که ایران به سبب منهدم‌شدن تاج و تخت سلطنت پهلوی دچار کشمکش‌ها و رویدادهای گوناگون شده بود و امکان این بود که دچار چالش‌های سیاسی متعدد شود و تبدیل یک دولت به دولتی دیگر با منهجی متضاد خواه ناخواه، چالش‌های متعددی را فراروی خود خواهد دید، در این بحبوحه مولانا با تأسیس حزب اتحاد المسلمین و صدور قطعنامه و بیانیه‌های متعدد ـ که بعضی از آنها پیرامون پذیرش نظام جمهوری اسلامی بوده ـ ، نقش بسزایی را ایفا نمودند. ایشان در این راستا زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شدند و بیشتر خواسته‌های مولانا معطوف به رفع تبعیض منطقه‌ای و دینی بود.

وی با تاسیس حزب اتحادالمسلمین و صدور قطعنامه‌ها و بیانه‌ها و با عملکردهای روشن بینانه خود فهماند: علمای دین حرکتی را که آغاز کرده‌اند بر اساس تفکر نشأت گرفته از کتاب و سنت بوده و بس، نه اقتباس از فرهنگ و مکاتب دینی مسیحی و یهودی و یا مکتب‌های ضددینی کمونیستی و لائیک و یا مکاتب منحرفه اسلامی.

حمایت همه جانبه از انقلاب اسلامی

آری! او به حق مرد سیاست بود و اندیشه‌ی سیاسی وی برخاسته از کتاب و سنت، و در اندیشه‌ی سیاسی خود پذیرای هیچ حکمی بغیر ما انزل الله نبود هرچند که در خود صبغه‌ی دینی داشت.

براین باور بود که نظام حاکمه‌ی کشور و بالاخص قوانین آن باید مستنبط و مأخوذ از دو منبع اصلی اسلام ـ قرآن وسنت ـ باشد و به خاطر همین بود که در اوایل انقلاب که شعارهای وحدت و سیاست ناب اسلامی به افلاك رسیده بود مولانا تأکید داشتند و همگان را امر می کردند تا نظام جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسند و خاك و مرز آن را دوست بدارند و حمایت همه‌جانبه‌ی ایشان از این نظام یکی از فعالیت‌های سیاسی مهم ایشان بود.

نقل شده زمانی که ایشان برای مداوا به انگلستان رفته بودند، اطرافیان بختیار با مولانا تماس گرفته بودند و پیشنهاد همکاری به ایشان را دادند که در مقابل، تمام امکانات به مولانا داده می‌شود، اما ایشان نپذیرفتند و ضمن رد کردن خواسته آنها با قاطعیت گفتند: اگر شما تمام دنیا را به من بدهید، همه دنیای شما را با یک بند کفش بلوچ صحرانشین عوض نمی کنم. من هرگز به وطن و خاك خود خیانت نمی کنم. من فرزند مولانا عبدالله هستم، شخصیتی که در تمام شرایط خوب و بد منطقه با مردم بود و به دین و دولت و مردم خیانت نکرد.

حفظ وحدت

یکی از نکات بارز در اندیشه‌های مولانا عبدالعزیز وحدت کلمه و جلوگیری از تفرقه بود. ایشان در تمام ابعاد دینی و سیاسی خود سعی بر این داشتند تا نگذارند خللی در صفوف مسلمانان ایجاد شود، و وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی دچار گسست گردد. و این مهم هم در قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب مد نظر است چنانکه از ایشان نقل شده که فرموده‌اند: الحمدلله ثم الحمدلله در این استان چه بعد از انقلاب و چه قبل از انقلاب وحدت و اتحادی که بین این دو گروه اسلامی برقرار بوده فکر

می کنم در استان‌های دیگر نبوده است، این استان در وحدت و همدلی نمونه و الگوی عملی بسیار خوب بوده است.
چنانکه رابطه‌ی صمیمانه و تنگاتنگ ایشان با آیت الله کفعمی، جامعه

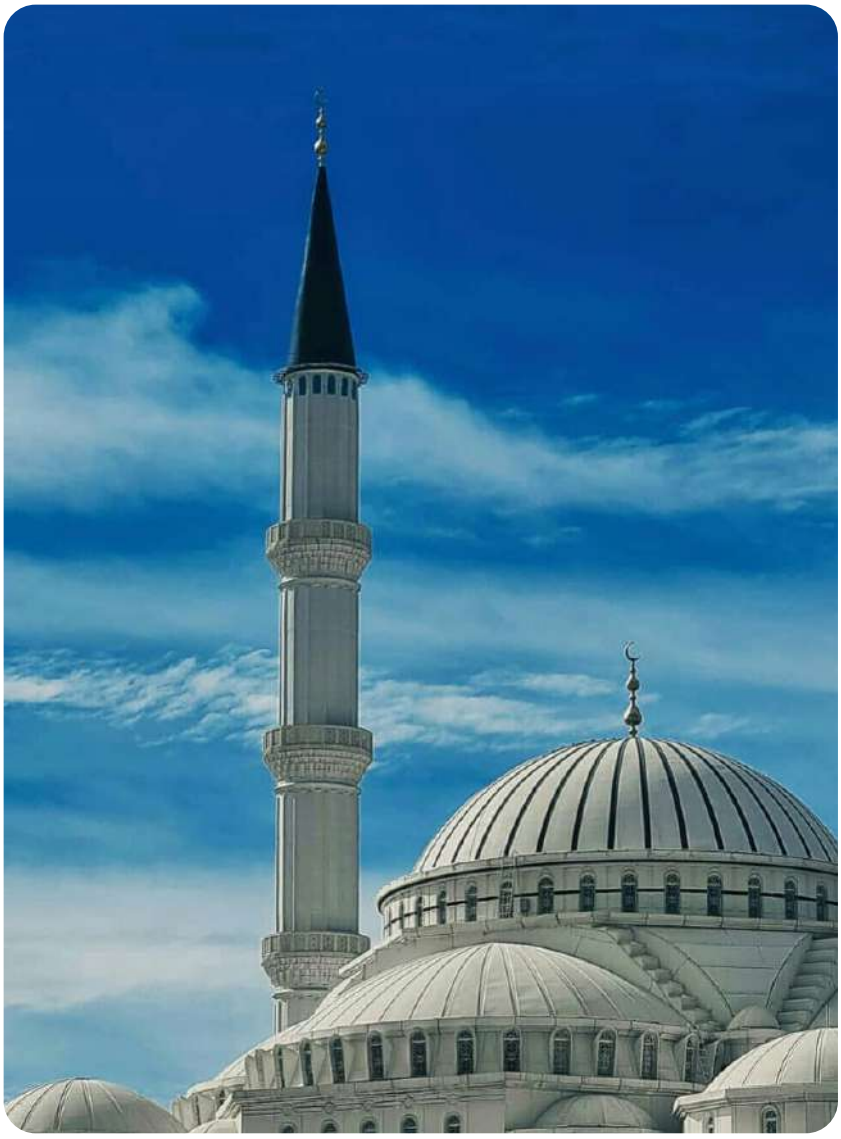

آن زمان زاهدان را عاری از هرگونه اختلاف مذهبی نموده بود. مولانا در فرازی دیگر می فرمایند: در تمام این شهرستان‌ها و دادگاه‌ها و دادگسترهای سابق طاغوتی شما حتی نمی‌توانید یک پرونده که نسبت به اختلاف شیعه و سنی باشد، پیدا کنید.
یا نقل شده که روزی بین دو تن از طلافروشان زاهدان که یکی شیعه مذهب و دیگری سنی مذهب بود

اختلافی پیش آمد . شیعه اصرار داشت تا برای قضاوت نزد مولانا عبدالعزیز بروند. نقل شده وقتی که به خدمت مولانا رسیدند، مولانا از آن شخص پرسید: اگر قضاوت بر خلاف خواسته تو بود، آیا باز هم می پذیری؟ او پاسخ مثبت داد. و مولانا بعد از شنیدن حرف‌های طرفین حکم به نفع طلافروش شیعه مذهب داد. آنجا بود که آن شخص بلند شد و گفت: من می‌دانستم که حق من نزد مولانا ضایع نمی شد. شایان ذکرست که امام خمینی عنایت ویژه ای به مولانا عبدالعزیز داشتند، چنانکه نقل شده زمانی که مولانا در بیمارستان قلب تهران بستری بودند،

امام خمینی نیز در همین بیمارستان بستری بودند و هر کس از مقامات دینی و کشوری به عیادت امام خمینی می‌آمد، به او سفارش می کرد که به عیادت مولانا عبدالعزیز هم بروند. حاج احمد خمینی همیشه به مولانا سر می‌زد و حال ایشان را می‌پرسید و می گفت: هر وقت کاری داشتید به من اطلاع بدهید.

مخالفت با تجزیه‌طلبان و جلوگیری از اجرای طرح آن‌ها

یکی از رویدادهایی که در اوایل انقلاب نظر سران دولت را معطوف به خود کرد، افکار جدایی‌طلبی و استقلال‌طلبی بعضی از اقوام بود که در جهت خاموش‌کردن آن، سرمایه‌های هنگفت عظیم انسانی و مالی صرف شد و مولانا با مطلع شدن از این افکار، بطور صریح آن‌ها را رد نموده و بر این افکار و صاحبان آنها خط بطلان کشیدند و مردم را به پذیرش جمهوری اسلامی فراخواندند. حتی ایشان طی مصاحبه‌ای که با رادیو BBC داشتند، مخالفت خود را با تجزیه طلبی ابراز داشتند. این عملکرد مولانا نیز از فعالیت‌های مثمرالثمر ایشان در جهت حفظ نظام بوده که به حق، وظیفه دینی و ملی خویش را به نحو احسن ادا نموده و مانع از شروع جنگ‌های جدایی‌طلبی شدند. نمایندگی در مجلس خبرگان رهبری و پیگیری اصل دوازدهم قانون اساسی مولانا در زمان انقلاب و تدوین قانون اساسی ایران به عنوان نماینده جامعه اهل سنت بلوچستان به مجلس خبرگان رفته و در جلسات متعدد خواستار حفظ حقوق اقلیت‌ها و بالاخص جامعه‌ی اهل‌سنت شدند. ایشان بطور کل خواستار این بودند که اهل سنت به صورت قانونی و اصولی در تمامی ارکان این نظام مشارکت داشته و از هرگونه تبعیض و تفرقه ممانعت شود، چنانکه انتقاد مشهور ایشان در مجلس خبرگان زبانزد عام وخاص است.

ایشان در انتقاد خود بر این قسمت از اصل دوازدهم که « دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری است و این اصل الی الأبد غیر قابل تغییر است.» با قاطعیت تام در مقابل آن ایستادگی نمودند و با بیان ایراداتی، تمام مسئولین و کسانی را که خواهان این اصل بودند زیر سؤال و نقد خویش برده و فرمودند: دین رسمی ایران اسلام است و پیروان هر کدام از مذاهب در هر منطقه‌ای اکثریت داشته باشند، مقررات محلی و محاکم قضایی، چه مدنی و چه جزایی آن منطقه طبق مذهب آنان خواهد بود، البته با عدم سلب حقوق مذاهب دیگر و در احوال شخصیه و تعلیم و تربیت مسلمانان در هر منطقه ایران طبق مذهب خود عمل کنند.

گرچه مولانا و همفکران ایشان بر این اصل اعتراض نمودند، لیکن این اصل پابرجا ماند و شاید این خود اولین قدم در ایجاد تفرقه و تبعیض بود.

پس از آن همه گفتگوها و اظهار نظرهای متعدد، بعد از اینکه به پیشنهادات و اعتراضات ایشان و سایر همفکران شان در مجلس خبرگان توجهی نشد، ایشان تصمیم به کناره گیری از این منصب نمودند. به همین خاطر تهران را ترک گفته و عازم زاهدان شدند. از آنجا که وجود مولانا و نظرات راهگشای ایشان نقش مهمی داشت به همین خاطر مسئولان سیاسی در تلاش بودند تا ایشان را مجددا به مجلس خبرگان بازگردانند، اما ایشان نپذیرفتند. چرا که بر اساس وعده‌هایی که مسئولان پیشتر داده بودند، ایشان توقع و انتظار نداشتند که فقط یک مذهب به رسمیت شناخته شود. لذا عطای این منصب سیاسی را به لقایش بخشیده و به مجلس خبرگان بازنگشتند و استعفا دادند و وقتی با وعده و وعیدها روبرو شدند؛ این جمله تاریخی را گفتند: «من حاضر نیستم به مردمی که به من رای داده‌اند، خیانت کنم».

تشکیل شورای مرکزی اهل‌سنت (شمس)

یکی دیگر از اقدامات بلندپایه مولانا تشکیل شورای مرکزی اهل‌سنت (شمس) به همراهی دوست شفیق خود علامه کاک احمد مفتی‌زاده رحمه الله بود.

علامه مفتی‌زاده نیز همانند مولانا به بررسی مشکلات مردم می‌پرداخت، به علاوه از طریق مکاتبات، تماس تلفنی، فرستادن نمایندگان و گاهی با حضور خود به شدت مشغول رایزنی با مسئولین و شورای انقلاب بود تا با مشاوره، ارائه راهکار و اولویت‌بندی امور آشفته بوجود آمده را عادی سازد.

مولانا با مشارکت این مرد فهیم در سال ۱۳۵۹با تاسیس شورای شمس خدمت دیگری را جهت پیشبرد اهداف جامعه اهل سنت رقم زدند و این شورا تا زمان انحلال خدمات شایانی را انجام داد و در این طریق با افراد رده بالای کشوری و لشکری جلساتی را تشکیل داده و در اکثر مراحل پیروز میدان بودند که از آن جمله می‌توان به درخواست‌شان پیرامون ساخت مسجد اهل سنت در تهران اشاره نمود که توانستند مجوز ساخت آن را بگیرند، گرچه بر اثر تنگ‌نظری مسئولین این مسجد هرگز اجازه ساخت نیافت و ام القرای جهان اسلام همچنان و بعد از گذشت قریب به نیم قرن از عمر انقلاب و با وجود حضور میلیونی اهل سنت دراین کلان شهر، تا هنوز بدون حتی یک مسجد اهل سنت باقی مانده است!

وقتی افراد تنگ نظر و افراطی پیشرفت چشم گیر آنها را دیدند، سدّ راه آنان شدند و با انحلال و تجزیه این شورا، مانع از انجام سایر اقدامات خیرخواهانه آنها شدند و افراد آن را به طرق متعدد از هم جدا نموده و شورا را علناً منحل نمودند.

مولانا عبدالعزیز مرد سیاست بودند و سیاست دینی با جان ایشان عجین شده بود. سیاست را جدای از دین و دیانت نمی‌دانستند، تفکری دینی که ایشان در دیوبند، مرکز مبارزه با سیاست‌مدار مکار جهان یعنی انگلیس آموختند، بدون سیاست معنا نداشت و نمی‌توانست گرهی از کار مردم بگشاید.

مولانا با منبر نشستن از سیاست کناره‌گیری نکرد، چنانکه بعضی از پندارگرایان براین باورند، بلکه با به کاربردن سیاست صحیح اسلامی که برگرفته از گستره‌ی مکتب اسلام بود شهر زاهدان را که بنا بر شهادت همگان و تاریخ، مرکز عصبیت و قوم‌گرائی بود، به شهر حافظان قرآن تبدیل نمود.

این عالم ربانی در سالهای واپسین عمر خود بخاطر رنجی که از بیماریهای متعدد بردند، چند سفر به انگلیس و آمریکا برای مداوا رفتند و نهایتا ایشان در سحرگاه چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳٦٦ مصادف با ١٦ ذی الحجه ١٤٠٧ در مشهد چشم از جهان فرو بستند. بعد از انتقال پیکر ایشان به زاهدان، جمعیت عظیمی در مراسم تشییع پیکر ایشان حضور داشتند و بعد از انتقال به دارالعلوم مکی بعد از تغسیل نماز جنازه بر ایشان ادا شد و طی مسیر به سمت زادگاه ایشان، مردم خاش نیز بر ایشان نماز خواندند و در شهر ایرانشهر هم مردم، به امامت مولانا قمرالدین بر ایشان نماز گزاردند و نهایتا در روستای زادگاهش در پایین دست قبر پدرشان به خاک سپرده شدند. رحمه الله رحمة واسعة

برخی از منابع:

خواجه نوری ، بازیگران عصر طلایی ، انشارات جاویدان ،ص۱

ندای اسلام ،ویژه نامه انتخابات ۱۳۸٤،ص٤

امینی ،حسن ،مصاحبه با راه ما نشریه داخلی مکتب قران کردستان شماره ٥٤، پاییز و زمستان ۱۳۸٤ ص ۲۷

سلطانی لرگانی شهرام ،قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ،مصوب ۱۳۵۸ ،انتشارات آرون ،چاپ دوم ص۲۷سال ۱۳۷۹

بزرگزاده، عبدالباسط ملازاده، نورالنساء، زندگی نامه حضرت مولانا عبدالعزیز، مؤلف،اول، ۱۳۸۷

بزرگزاده، عبدالباسط ملازاده، صد خاطره..، مؤلف، اول، ۱۳۸۷

بیوگرافی عطاء خراسانی

رحمه الله

ترجمه:نورمحمد خسروی

عطاء بن ابی مسلم خراسانی، کنیه‌اش ابو ایوب است. او تابعی، فقیه، مفسر قرآن، مجاهد و یکی از راویان حدیث نبوی است. در شهر بلخ به سال ٦٠ هجری قمری به دنیا آمد. نسبش ولایی، یعنی غلام آزاد شده «مهلب ابی صفره» می‌باشد. امر قضاوت و فتوا را در خراسان عهده دار بود. برای طلب علم به شام سفر کرد و در دمشق و بیت المقدس سکنی گزید. در امر عبادت، فتوا و جنگاوری زبانزد دیگران شد. به مدینه منوره سفر کرد و تفسیر را نزد «زید بن اسلم» فرا گرفت. نسبت به تفسیر و علوم قرآن توجه ویژه‌ای داشت، روایات زیادی از او در کتب تفسیر و علوم قرآن موجود است. تالیفاتی که جامع سخنان وی در این زمینه است، به رشته تحریر درآمده است. درعلم تفسیر احادیث مرسل زیادی را از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت می کرد. هم راوی حدیث بود، هم تعداد زیادی از تبع تابعین از او روایت حدیث می کردند.

سفر جهت کسب علم

از خراسان برای طلب علم کوچ کرد، خود چنین می گوید: «هنگامی که قصد سفر از خراسان را نمودم با علمای آن بلاد درباره اینکه به همراه خانواده کجا سکنی گزینم، مشورت کردم که همه‌شان گفتند: به منطقه شام برو و آنجا اقامت گزین.» (تاریخ کبیر ۲/ص ۱۰۷) از خراسان به مقصد شام بیرون شد. در مسیر، گذرش به عراق مخصوصاً بصره افتاد که از اهل آن بلاد احادیثی را فرا گرفت و نهایت در قدس استقرار یافت. با مکحول هذلی (محدث، فقیه، حافظ و عالم اهل شام) نیز ملاقات داشت. یک مرتبه نیز در زمان خلافت ولید بن عبدالملک (ششمین خلیفه اموی) به مدینه منوره سفر کرد و علم تفسیر را نزد زید بن اسلم (تابعی، محدث، مفسر و فقیه) فرا گرفت. عطاء خراسانی می گوید: «در حالی به مدینه پا گذاشتم که بیشتر اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و سلم) دیگر وجود نداشتند. در مراسم حج نیز حضور پیدا کرد و پشت سر عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی ملقب به عمر ثانی) نماز گزارد.» (اقوال عطاء خراسانی در تفسیر ص ٦٨و٦٩)

وفات و وصیت

قبل از وفاتش چندین مرتبه مریض شد که محمد بن واسع (فقیه، محدث، پارسا و زاهد) به ملاقاتش رفت

و نهایتا در اریحا (شهری در استان ادلب کشور سوریه امروزی) در بیت المقدس در سال ۱۳۵ هجری قمری دفن شد.

قبل از وفاتش وصیت مفصلی را نمود که ابتدایش چنین است: «من شما را نسبت به دنیا وصیت نمی کنم زیرا شما نسبت به دنیا وصیت شده‌اید و به آن حریص هستید، بلکه وصیت من به شما نسبت به آخرت است. بدانید! هیچ بنده‌ای هرچند شریف و ثروتمند باشد و به نسبش افتخار کند و بگوید من فلانی فرزند فلانی هستم رها نخواهد مگر اینکه خداوند او را از آتش جهنم برهاند، آنکس که خداوند او را از آتش برهاند، رها و آزاد شده است. و کسی را که خداوند او را از آتش نرهاند در چنان مهلکه‌ای افتاده که هیچکس تا به حال بدان مبتلا نشده است، پس در سرای عمل برای سرای پاداش تلاش کنید و در سرای فنا برای سرای بقا کوشش کنید.

مهارت در فقه

عطاء چنین می گفت: معتمدترین اعمالم از دیدگاه خودم پخش علم است. عبدالرحمن بن زید یادآور شده که عطاء فقیه خراسان بود. او می گوید: هنگامی که عبادله (جمع واژه عبدالله یعنی عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص) وفات نمودند در تمام شهرها موالی (غلامان آزاد شده) عهده‌دار فقه شدند: عطاء بن ابی رباح فقیه مکه، طاووس فقیه یمن، یحیی بن ابی کثیر فقیه یمامه، حسن بصری فقیه بصره، ابراهیم نخعی فقیه کوفه، مکحول بن ابی مسلم فقیه شام وعطاء خراسانی فقیه خراسان گردیدند جز شهر مدینه که خداوند متعال برای این شهر فقیه قریشی بدون تعصب، سعید بن مسیب (سید التابعین) را اختصاص داد. (معجم البلدان ۲/ ص ۳۵٤)

ابو نعیم اصبهانی می گوید: عطاء فقیهی کامل و واعظی عامل بود. برای سفرهای علمی توشه می گرفت تا اینکه در راستای روایت حدیث اطمینانش بیشتر شود. یعقوب بن شیبه می گوید: عطاء خراسانی شخصیتی مشهور، دانشمند و عالم است و به فتوا و جهاد معروف می‌باشد.(همان منبع) ابن عبدالبر می گوید: از زمره علمای دانشمند است، داستان‌های نیکو و عجیبی درباره فضایلش موجود است.

اهتمام به تفسیر و علوم قرآن

آثار زیادی در زمینه تفسیر و علوم قرآن از او روایت شده است. به اسباب نزول توجه خاصی داشته است. در زمینه «ناسخ و منسوخ»، «تنزیل القرآن»، «ترتیب سوره‌ها» و «بیان مکی و مدنی» تالیفاتی داشته است، همان گونه که به استخراج احکام فقهی از آیات و بیان غریب القرآن اهتمام ورزیده است. او همچنین آگاه به قرائت‌های ده گانه نیز بوده است.(اقوال عطاء خراسانی در تفسیر صص ۱۳۳ تا ۱٦۹)

تکیه‌گاهش در تفسیر قرآن، خود قرآن، احادیث نبوی واقوال صحابه بخصوص سخنان عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) بوده است. بر لغت عرب نیز اعتماد نموده است و بسا اوقات به داستان‌های اسرائیلی نیز استشهاد نموده همانطور که به ضرب المثل‌ها و سایر داستان‌ها در زمینه تفسیر استشهاد کرده است. (همان منبع ص ۹٦) مفسرین مورد اعتماد همچون عبدالله بن وهب، عبدالرزاق صنعانی، ابن منذر نیشابوری، محمد بن جریر طبری وابن ابی حاتم، اقوال و روایات زیادی را از عطاء خراسانی با طرق متعدد نقل کرده‌اند.

عبادتش مشهور بود. کثرت قیام شبش معروف است. عبدالرحمن بن یزید می‌گوید: با عطاء خراسانی در جهاد شرکت می‌کردیم و در مجاورت هم به استراحت مشغول می‌شدیم، او شب زنده‌داری می‌کرد سپس سرش را از خیمه بیرون می‌آورد و افراد را با اسم‌هایشان خطاب می‌کرد و می‌گفت: ای عبدالرحمن! ای هشام! ای فلان! قیام شب و روزه روز آسان‌تر از نوشیدن چرکاب، پوشیدن لباس آهنین و خوردن زقوم (در جهنم) است.

روایات عطاء خراسانی در تفسیر به چهار گونه است: ۱ـ روایاتی که بصورت مرسل از صحابه کرام همچون عبدالله بن عباس و سایرین نقل می کند. ۲ـ روایاتی که شخصا از تابعینی همچون سعید بن مسیب، ابی سلمة بن عبدالرحمن بن عوف و عاصم بن ضمرة شنیده سپس روایت می کند. ۳ـ روایات اسرائیلی. ٤ـ سخنان و دیدگاه‌های خودش در تفسیر آیات.

روایت حدیث

از اصحاب کرام: انس بن مالک، ابو دردا، عبدالله بن عباس، مغیرة بن شعبة، معاذ بن جبل و ابوهریره (رض)، احادیث را به صورت مرسل روایت کرده است.(تهذیب الکمال ۲/ صص ۱۰۷ تا ۱۱۲). از تابعینی همچون حسن بصری، سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، عروة بن زبیر و عطاء بن ابی رباح، روایت حدیث نموده است.(همان منبع) و جمع کثیری همچون مالک بن انس، حماد بن سلمة، سفیان ثوری، هشام بن یحیی و یونس بن راشد از وی نقل حدیث کرده اند.(همان منبع)

جرح و تعدیل (مخدوش کردن عدالت و عادل شمردن) درباره وی ابن ابی‌حاتم از پدرش نقل می کند: عطاء خراسانی ثقة (مطمئن) صدوق (بسیار راستگو) است. پرسیدم به او احتجاج می‌شود؟ گفت: بله.(همان منبع) امام ترمذی می گوید: او ثقة است. اشخاصی همچون مالک و معمر

از او روایت کرده‌اند، نشنیده‌ایم که هیچ یک از علمای گذشته نقصانی را از وی یاد کرده باشند. (سیر أعلام النبلاء ٦/ صص ١٤٠ تا ١٤٣) دار قطنی می‌گوید: او ثقة است جز اینکه عبدالله بن عباس را ملاقات نکرده است. (تهذیب الکمال ٢/ صص ١٠٧ تا ١١٢) محمد بن سعد بغدادی می‌گوید: عطاء خراسانی ثقة است. به سرزمین شام آمده و اهل شام از او روایت کرده‌اند، همچنین انس بن مالک و دیگران نیز از وی روایت کرده‌اند. ابن تیمیه می‌نویسد: عطاء خراسانی ثقة و مشهور است.(الفتاوی الکبری ٦/ ص ٤٥) احمد بن حنبل می‌گوید: عطاء خراسانی ثقة است.(معجم البلدان ٢/ ص ٣٥٤) یعقوب بن شیبه می‌گوید: مالک بن انس ـ که افراد را غربال می‌کرد ـ به همراه ابن جریج و حماد بن سلمة از عطاء روایت کرده‌اند. (همان منبع)

روایاتش در کتب حدیث

مسلم بن حجاج (صاحب صحیح مسلم) و مؤلفین سنن چهارگانه (ترمذی، ابو داود، ابن ماجه و نسائی) روایات عطاء خراسانی را در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند.(تهذیب الکمال ٢/ صص ١٠٧ تا ١١٢) امام ذهبی نقل روایات عطاء توسط امام بخاری را انکار کرده و می‌گوید: آن عطائی که در صحیح بخاری ذکر شده است عطاء خراسانی نیست بلکه عطاء بن ابی رباح می‌باشد. (سیر أعلام النبلاء ٦/ صص ١٤٠ تا ١٤٣)

عبادت

عبادتش مشهور بود. کثرت قیام شبش معروف است. عبدالرحمن بن یزید می‌گوید: با عطاء خراسانی در جهاد شرکت می‌کردیم و در مجاورت هم به استراحت مشغول می‌شدیم، او شب زنده‌داری می‌کرد سپس سرش را از خیمه بیرون می‌آورد و افراد را با اسم‌هایشان خطاب می‌کرد و می‌گفت: ای عبدالرحمن! ای هشام! ای فلان! قیام شب و روزه روز آسان‌تر از نوشیدن چرکاب، پوشیدن لباس آهنین و خوردن زقوم (درجهنم) است. (همان منبع) نیز می‌گفت: قیام شب حیات بدن، نور دل، روشنایی دیده و نیروی اعضای بدن است، آن هنگام که شخص برای تهجد بیدار می‌شود صبحگاه شادان بلند

عطاء چنین می‌گفت: معتمدترین اعمالم از دیدگاه خودم پخش علم است. عبدالرحمن بن زید یادآور شده که عطاء فقیه خراسان بود. او می‌گوید: هنگامی که عبادله وفات نمودند در تمام شهرها موالی (غلامان آزاد شده) عهده‌دار فقه شدند: عطاء بن ابی رباح فقیه مکه، طاووس فقیه یمن، یحیی بن ابی‌کثیر فقیه یمامه، حسن بصری فقیه بصره، ابراهیم نخعی فقیه کوفه، مکحول بن ابی مسلم فقیه شام و عطاء خراسانی فقیه خراسان گردیدند جز شهر مدینه که خداوند متعال برای این شهر فقیه قریشی بدون تعصب، سعید بن مسیب (سید التابعین) را اختصاص داد

شده به گونه‌ای که این خوشحالی را در خود احساس می‌کند، اما آن هنگام که خواب بر او غلبه کند و به خواب رود صبحگاه اندوهگین و شکسته قلب می‌گردد گویا چیزی را گم کرده است و حقا که سودمندترین اشیاء را گم کرده است. (تقریب التهذیب ٢٠/ صص ١٠٧ تا ١١٢) بر ذکر و یاد خداوند تشویق می‌نمود و می‌گفت: فاصله بین مغرب و عشاء لحظهٔ غفلت و فراموشی بندگان است، حال آنکه آن لحظه هنگام نماز اوابین (رجوع به سمت خداوند) است.(سیر أعلام النبلاء ٦/ صص ١٤٠ تا ١٤٣)

تالیفات

عطاء خراسانی به شخصه کتابی را تالیف ننموده است و از طرفی تالیف در زمان وی شایع نبوده است، اما کتبی که به وی نسبت داده شده است در واقع بعضی از علماء مطالب او را جمع آوری کرده و به وی نسبت داده‌اند.

بعضی از تالیفاتش عبارتند از: «تفسیر قرآن کریم» که امروزه وجود ندارد؛ فقط اوراق خطیش در دار الکتب الظاهریه دمشق موجود است که محمد بن نصر رملی آن را روایت کرده و در اوراق مختلفی جمع آوری نموده است. «الناسخ والمنسوخ» که نسخه خطیش در کتابخانه اسد در دمشق موجود است. مستشرق آلمانی بروکلمان یاد آور شده که منقولاتی از این کتاب در تفاسیر علمای متاخر موجود می باشد. «تنزیل القرآن» که این کتاب هم امروزه ناپدید است.

منابع

١- أقوال عطاء الخراساني في التفسير، الصاوي، محمد بن عبدالجواد بن محمد، نسخه pdf، سایت وای باک مشین، ٦ نوامبر ٢٠١٨.
٢- التاريخ الكبير، ابن ابي خيثمة، تحقيق: صلاح بن فتحي، نسخه pdf، سایت وای باک مشین، ٦ نوامبر ٢٠١٨.
٣- تقريب التهذيب، ابن حجر العسقلاني، تحقيق: محمد عوامة، نسخه pdf، سایت وای باک مشین، ١٣ نوامبر ٢٠١٨.
٤- تهذيب الكمال، المزي، نسخه pdf، سایت وای باک مشین، ٢١ اکتبر ٢٠١٨.
٥- سير أعلام النبلاء، نسخه pdf، سایت وای باک مشین، ٢٩ مارس ٢٠١٨.
٦- الفتاوى الكبرى، ابن تيمية، تحقيق: الأخوين عبدالقادر عطا، نسخه pdf، سایت وای باک مشین، ١٣ نوامبر ٢٠١٨.
٧- معجم البلدان، الحموي، نسخه pdf، سایت وای باک مشین، ٦ نومبر ٢٠١٨.

****

****

*****

گلی از گلستان سعدی (۳)

نگاهی به (باب سوم در قناعت)

حسین سلیمان‌پور

خدا را ندانست و طاعت نکرد
که بر بخت و روزی قناعت نکرد
قناعت توانگر کند مرد را
خبر کن حریص جهانگرد را
(بوستان سعدی)

سعدی رحمة الله علیه باب سوم کتاب گلستان خودش را در مورد «قناعت» بسته است. قناعت را «گنج بی‌پایان» گفته‌اند و براستی هیچ چیز نمی‌تواند جای قناعت را در وجود انسان بگیرد. قناعت است که آدم را از حرص و آز و آروزهای بی‌پایان می‌رهاند و زندگی را برایش رضایت‌بخش و شیرین می‌کند.

در تعریف قناعت گفته‌اند: قناعت، رضایت به کم و حسن تدبیر معاش است، بدون دوست داشتن زیاده از حد زندگانی و اعتدال. و نیز گفته‌اند: قناعت از ماده «قنع» و به معنای «اکتفا کردن به اندک» و ضد اسراف‌کاری است. در اصطلاح شرعی: صفتی است که با تکرار و تمرین در انسان بصورت ملکه‌ای در می‌آید که باعث خشنودی و راضی شدن به چیز کم و نگه داشتن نفس از زیاده‌خواهی می‌شود.

به نظر سعدی شیرین سخن تنها چیزی که می‌تواند چشم و شکم انسان را سیر کند قناعت است. داستان حرص آن بازرگان که در جزیرهٔ کیش با سعدی هم‌سخن می‌شود، نمونهٔ بارزی از این بیان است. جواب سعدی اما به او بسیار زیبا و قابل تامل است:

بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بندهٔ خدمتکار. شبی در جزیرهٔ کیش مرا به حجرهٔ خویش در آورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن که: فلان انبازم (همکار) **به ترکستان و فلان بضاعت** (مال) **به هندوستان است و این قبالهٔ فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمین.** (کفیل)

گاه گفتی: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتی: نه! که دریای مغرب مشوش (طوفانی) **است. سعدیا! سفری دیگرم در پیش است، اگر آن کرده شود بقیت عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم: آن کدام سفر است؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسهٔ چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینهٔ حلبی به یمن و برد** (جامه) **یمانی به پارس، و زآن پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم. انصاف از این ماخولیا**(سخنان پریشان) **چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند! گفت: ای سعدی! تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده. گفتم:**

آن شنیدستی که در اقصای غور
بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را
یا قناعت پر کند یا خاک گور

سعدی می‌گوید: اگر می‌خواهی به ملک قناعت دست یابی، باید همواره نگاه تو به پایین‌تر از تو باشد نه به بالاتر. چه اگر نگاه تو به بالاتر از تو بود، همواره به زندگی از خودبرتران غبطه می‌خوری و در نتیجه

از زندگی خویش لذت نمی بری و همواره تلخ‌کام می‌شوی. می‌گوید:

هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان در هم نکشیده، مگر وقتی که پایم برهنه مانده بود و استطاعت پای پوشی (کفش) **نداشتم. به جامع کوفه در آمدم دلتنگ، یکی را دیدم که پای نداشت. سپاس نعمت حق به جای آوردم و بر بی‌کفشی**

صبر کردم.

مرغ بریان به چشم مردم سیر
کمتر از برگ تره بر خوان است
وآن که را دستگاه و قوت نیست
شلغم پخته مرغ بریان است

سعدی یادآور می‌شود که ملک قناعت زمانی زوال می‌یابد که انسان گرفتار حرص و طمع گردد. تا قناعت است، انسان سرفراز است و چون قناعت برداشته شد، زندگی تنگ و تلخ می‌شود:

درویشی را شنیدم که به غاری در نشسته بود و در به روی از جهانیان بسته و ملوک و اغنیا را در چشم همت او شوکت و هیبت نمانده.

هر که بر خود در سؤال گشاد
تا بمیرد نیازمند بود
آز بگذار و پادشاهی کن
گردن بی طمع بلند بود

یکی از ملوک آن طرف اشارت کرد که توقع به کرم اخلاق مردان چنین است که به نمک با ما موافقت کنند. شیخ رضا داد، به حکم آن که اجابت دعوت سنت است. دیگر روز ملک به عذر قدومش رفت. عابد از جای برجست و در کنارش گرفت و تلطف کرد و ثنا گفت.

چو غایب شد، یکی از اصحاب پرسید شیخ را که چندین ملاطفت امروز با پادشه که تو کردی خلاف عادت بود و دیگر ندیدیم، گفت نشنیده‌ای که گفته‌اند:

هر که را بر سماط بنشستی
واجب آمد به خدمتش برخاست

سعدی معتقد است انسان‌های قانع، جوانمردند و جوانمردی به بذل و بخشش است و هر که بخشنده‌تر، جوانردتر:

حاتم طایی را گفتند: از تو بزرگ همت‌تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟

گفت: بلی! روزی چهل شتر قربان کرده بودم امرای عرب را، پس به گوشهٔ صحرایی به حاجتی برون رفته بودم، خارکنی را دیدم پشته فراهم آورده. گفتمش: به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط (سفره) **او گرد آمده‌اند؟ گفت:**

هر که نان از عمل خویش خورد
منت حاتم طایی نبرد
من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.

در پایان بد نیست سخن بی‌نظیر سعدی در بوستان در باب قناعت را ذکر کنم. سعدی می‌گوید: اینکه می‌گویند در قدیم الایام ابدال و مردان خدا سنگ را تبدیل به طلا می‌کردند سخن بیهوده‌ای نیست. در واقع آنان خود را در چنان مقامی از قناعت و بی‌نیازی قرار داده بودند که ارزش طلا و سنگ نزدشان یکی بود و همانقدر که سنگ بی‌ارزش است، طلا هم در نزدشان بی‌مقدار بود.

شنیدی که در روزگار قدیم
شدی سنگ در دست ابدال سیم
نپنداری این قول معقول نیست
چو قانع شدی سیم و سنگت یکی است
چو طفل اندرون دارد از حرص پاک
چه مشتی زرش پیش همت چه خاک

****

***

برخیز و چاره کن، فصلی دوباره کن

ترجمه مقاله کتاب: ابدأ كتابة حياتك

اتفاقات گذشته هر چند به ظاهر بازدارنده باشند و مشکلات هر اندازه فراوان، نمی‌توانند سد راه افراد موفق قرار گیرند.

برخیز ای انسان و صفحه‌ی جدیدی از زندگی خودت را آغاز کن.

بلند شو تا دنیای امروزت را با امید و آرزو بسازی و از دنیای دیروز، دنیای غم‌ها، رهایی یابی.

بلند شو و زندگیت را از نو شروع کن.

فرض کن در کاری به نتیجه‌ی مطلوبی نرسیده‌ای و یا (خدای نخواسته) مرتکب جرمی شده‌ای، یا در مسابقه‌ای شکست خورده‌ای و یا به دام بلایی گرفتار شده‌ای، هرگز به خودت اندوه راه مده، زیرا زندگی فراتر از یک لحظه شکست است. برخیز و به مسیر خود ادامه بده. هنوز وقت هست. هرگز به گذشته‌ها اجازه نده تا تو را اسیر غم‌هایش کند. مگذار لحظه‌ها با اتفاقات زودگذر، مانع پیشرفت تو شوند.

بلند شو، لحظه‌های زندگی همواره حتی برای کفر پیشگان با آغوش باز در انتظار است.

خدای رحمان می‌فرماید: «قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ.» (انفال/۳۸)

به کافران بگو: اگر [از کفرشان] دست بردارند گذشته‌هایشان آمرزیده می‌شود.

رحمت بی‌کران الهی، کسانی را که دچار غفلت گشته‌اند به بازگشتی دوباره فرا می‌خواند.

عن أبي موسى عبد الله بن قيس الأشعري ـ رضي الله عنه ـ عن النبي ـ صلى الله عليه و سلم ـ قال: «إن الله تعالى يبسط يده بالليل ليتوب مسيء النهار، ويبسط يده بالنهار ليتوب مسيء الليل حتى تطلع الشمس من مغربها.» (رواه مسلم.)

خداوند رحمان دست (بی‌چون) خود را در شب می‌گشاید تا توبه‌ی گنه‌کار روز را قبول کند و در روز دست (بی‌چون) خود را باز می‌کند تا توبه گنه‌کار شب را بپذیرد، تا آن‌گاه که خورشید از جانب مغرب به در آید. (یعنی تا تحقق آخرین علامت وقوع قیامت، در توبه باز است.)

حتی کسانی که بر نفس خویش ستم روا داشته‌اند، خداوند متعال آنان را نیز به فراخنای رحمت خویش فرا می‌خواند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.» (زمر/۵۳)

[ای پیامبر، از سوی من] بگو: ای بندگانی که بر خود اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید نشوید، به راستی خداوند همهٔ گناهان را می‌بخشد. بی‌گمان اوست آمرزگار مهربان.

پس ناامیدی نباید راهی در تو داشته باشد.

برخیز و به این سخن امام غزالی ـ رحمه الله ـ گوش فرا بده: «به آرزوهایی که زاده‌ی غیب هستند دل نبند، زیرا چنین آرزوهایی هیچ سودی برایت در بر نخواهند داشت.»

شالوده و اساس زندگی آینده‌ات در حقیقت سه چیز است و در واقع همین اموراند که خوب و بدِ آینده‌ات را رقم خواهند زد:

۱ـ وقتی که هم‌اکنون در اختیار توست و گویا جلویت مجسم است.

۲ـ قلبی که در سینه‌ات گذاشته شده است.

۳ـ و شرایط سخت و آسان که به دورت حلقه زده‌اند.

فرصتی برای تأمل و انتظار باقی نمانده است.

خدای من! پس کی؟

چه کسی به تو گفته است: «انسان گذشته‌ای داشته که اکنون ندارد!»

چه کسی در ذهنت چنین ترسیم نموده که موفقیت صفحه‌ای‌ست سفید و نانوشته که هیچ نکته‌ی سیاهی در آن راه ندارد!

چه کسی تو را بدین توهم واداشته که زندگی خالی از اشتباه و خطاست.

بالفرض اگر این جمله درست هم باشد، تنها مصداق آن، پیامبران الهی هستند و بس.

مگر خدای سبحان به تو این چنین نفرموده است: «ای فرزند آدم! هرگاه مرا یاد کنی و امیدت تنها به من باشد، تو را بی‌درنگ می‌آمرزم.»

ای فرزند آدم!

اگر گناهانت به اندازه‌ی پری آسمان

باشد و از من طلب آمرزش نمایی، همه‌ی گناهانت را می‌بخشم، و اصلا برایم مهم نیست.
ای فرزند آدم!
اگر به اندازه‌ی این زمین پهناور خطا و اشتباه به دربار من بیاوری، به‌شرطی که به من شرک نورزیده باشی، به همان اندازه بخشش و آمرزش به تو عنایت خواهم نمود.
بلند شو و این غم و اندوهی را که بر قلبت مستولی شده از خودت دور بگردان. برخیز و هر گونه ثقل و سنگینی را از قلبت بزدای. بلند شو و به سوی حیاتی دوباره گام بردار.
هرگز به خودت سستی و تنبلی راه مده.بلند شو! زمین وسیع‌تر از قید و بند آرزوهاست.
مگر داستان آن مرد قاتل را نشنیدی که صد نفر را به قتل رساند و سپس درپی روزنه‌ی امیدی شد تا خودش را از بند این گناه بزرگ رهایی بخشد.
«عن أبي سعيد سعد بن مالك بن سنان الخدري عن نبي الله قال: «كان فيمن كان قبلكم رجل قتل تسعة وتسعين نفسًا، فسأل عن أعلم أهل الأرض فدُل على راهب فأتاه فقال: إنه قتل تسعة وتسعين نفسًا، فهل له من توبة؟ فقال: لا، فقتله فكمل به مائة، ثم سأل عن أعلم أهل الأرض، فدُل على رجل عالم، فقال: إنه قتل مائة نفس، فهل له من توبة؟ فقال: نعم، ومن يحول بينه وبين التوبة؟ انطلق إلى أرض كذا وكذا، فإن بها أناسًا يعبدون الله تعالى فاعبد الله معهم، ولا ترجع إلى أرضك، فإنها أرض سوء، فانطلق حتى إذا نصف الطريق أتاه الموت، فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة العذاب، فقالت ملائكة الرحمة: جاء تائبًا مقبلاً بقلبه إلى الله تعالى، وقالت ملائكة العذاب: إنه لم يعمل خيرًا قط، فأتاهم ملك في صورة آدمي، فجعلوه بينهم -أي حكمًا- فقال: قيسوا ما بين الأرضين، فإلى أيتهما كان أدنى فهو له، فقاسوه فوجدوه أدنى إلى الأرض التي أراد، فقبضته ملائكة الرحمة.» (متفق عليه).
امام مسلم ـ رحمه الله ـ در صحیح خود نقل کرده که پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و سلم ـ فرمود: در زمان گذشته شخصی بود که نود و نه نفر را به قتل رساند، آنگاه پرسید: داناترین فرد کره زمین چه کسی است؟ گفتند: فلان راهب.
نزد راهب آمد و گفت: من تاکنون نود و نه نفر را به قتل رسانده‌ام، آیا می‌توانم توبه کنم؟ گفت: خیر! مرد راهب را نیز به قتل رساند و یکصدمین قتل خود را با کشتن وی تکمیل کرد!
سپس سؤال کرد: داناترین فرد کره زمین کیست؟ گفتند: فلان عالم، نزد وی رفته و گفت: تاکنون صد نفر را به قتل رسانده‌ام، آیا می‌توانم توبه کنم؟ عالم گفت: آری، کسی نمی‌تواند مانع توبه‌ی تو گردد، ولی به فلان سرزمین کوچ کن، زیرا آنجا سرزمین خوبان است، میان آنها برو و با آنان خداپرستی کن و هرگز به سرزمین گذشته‌ات برنگرد که مملکت ناصالحان است!
به‌سوی آن دیار به راه افتاد، ولی در میانه‌ی راه مرگش فرا رسید، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب بر سر قبض روح وی به اختلاف پرداختند، فرشتگان رحمت گفتند: او توبه کرده و با کوچ کردن به دیار صالحان بسوی الله شتافته است. فرشتگان عذاب گفتند: او هیچ‌گاه کار خیری انجام نداده است، فرشته‌ای در صورتِ آدمی نزد آنان آمد، آنان وی را حَکَم قرار دادند، گفت: مسیری را که آن شخص پیموده، با باقیمانده‌ی آن مسیر مقایسه کنید، به هر کدام از سرزمین‌ها نزدیک‌تر بود، به آن مملکت تعلق دارد، پس از مقایسه پی‌بردند به دیار صالحان نزدیکتر است، پس فرشتگان رحمت وی را قبض روح نمودند!
در روایت دیگری از حدیث صحیح آمده است: «خداوند به این سرزمین [سرزمین بدان] گفت که دور شو و به دیگری [سرزمین خوبان] گفت که نزدیک شو. آنگاه گفت: فاصله‌ی میان آن‌ها را اندازه بگیرید. چون اندازه گرفتند یک وجب به منطقه مردان صالح نزدیک‌تر بود. پس خداوند گناهانش را آمرزیده و او را مورد رحمت خویش قرار داد».
در روایت دیگر آمده که وی سینه‌ی خود را به طرف آن سرزمین (خوبان) گردانید.
آری! به گام‌هایی که به سوی توبه طی نمود، توجه کن ؟! چقدر برای او نویدبخش بود؟! و چه خبرهای خوشی را برایش به ارمغان آورد؟!
و مانند این داستان بلکه فراتر از آن داستان شادی پروردگارت نسبت به توبه‌ی گنهکار است، در برابر شخصی که در مسیرِ راه توشه و سواری‌اش را گم کرده وَ پس از ناامیدی کامل، دوباره بدان دست می‌یابد.
متن حدیث چنین است:
«لله أشد فرحًا بتوبة عبده من أحدكم براحلته التي عليها طعامه وشرابه فأضلها في أرض فلاة، فاضطجع قد أيس منها، فبينما هو كذلك إذا هو بها قائمة على رأسه فلما رآها أخذ بخطامها وقال من شدة الفرح: اللهم أنت عبدي وأنا ربك أخطأ من شدة الفرح.»
خداوند از توبه‌ی بنده‌ی خویش بیشتر از آن خرسند می‌شود که یکی از شما شتری را در بیابان گم کرده است و زاد و توشه او با آن است و به طور کلی از دست‌یابی به آن مایوس گشته و در سایه‌ی درختی ناامید دراز کشیده است که ناگهان شترش در جلوی چشمان او هویدا می‌گردد و آن شخص لگام شترش را گرفته و از فرط شادمانی زبانش می‌لغزد و چنین می‌گوید:
« اللهم أنت عبدي وأنا ربك»
خدایا تو بنده‌ی من و من رب توام!
و در آخر پیامبر خدا ـ صلی الله علیه و سلم ـ با این جملات تو را در برابر لغزش‌هایت دلداری و تسلی می‌دهد:
«والذي نفسي بيده لو لم تذنبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذنبون فيستغفرون الله فيغفر لهم» (رواه مسلم)
«قسم به کسی که جانم به دست اوست، اگر شما گناه نکنید، خداوند شما را بر می‌دارد و گروهی دیگر را خواهد آورد که گناه کنند و در پیشگاه خداوند طلب آمرزش کنند تا خداوند آنان را بیامرزد».

****
****
***

عذاب یا مغفرت؟

احسان شجاعی

با آمدن فصل زمستان، دل‌ها و چشم‌ها روشن‌تر و نگاه‌ها متفاوت‌تر می‌شود، همه دنبال لباس گرم و منتظر بارش برف و باران هستند.
پسربچه‌ها و دختربچه‌ها دعوای لباس گرم و شال و کلاه دارند، آنان لباس‌های رنگارنگ مختلف و گوناگونی می‌پوشند که صد البته نعمت خداست و خداوند می‌فرماید: ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شما است. اما نباید این را فراموش کرد « وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ» لباس پرهیزگاری بهتر است!
زمستان برای بسیاری از مردم فصلی دوست داشتنی و زیباست، آن‌ها منتظر آمدنش هستند. مردم روستا و دهکده برای اینکه با نزول رحمت الهی به کشاورزی بپردازند و مردم شهر به امید اینکه شاید این رحمت‌های آسمانی از آلودگی هوای شهر آنها بکاهد و بتوانند نفسی که راز بقای زندگیست در هوای آزاد و پاک بکشند.
اما زمستان با این همه زیبایی و خاطره انگیز بودنش مکافاتی را هم در پی دارد.
از سردی خشک و سوزنده گرفته تا نبود امکانات در برخی مناطق و بیماری و افتادگی که در رأس همه است. با به پایان رسیدن پاییز برخی از مردم، دچار مریضی می‌شوند. یا به قول معروف این بلا را تجربه می‌کنند.
اغلب در طول سال، سه موج شیوع بیماری و سرماخوردگی به وجود می‌آید. اولین موج با شروع فصل بهار اتفاق می‌افتد و دومین موج، شروع پاییز و آغاز سال تحصیلی است و آخرین موج آن با اولین سرمای زمستانی به وجود می‌آید.
اینک بد نیست از منظر دینی نگاهی به بیماری بیندازیم:
از ابوسعید و ابوهریره - رضی الله عنه - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: هیچ خستگی و بیماری و اضطراب و اندوه و ضرری به مسلمان نمی‌رسد حتی یک خاری، به پایش نمی‌خلد مگر اینکه خداوند آن را کفاره گناهانش می‌گرداند و بخشی از گناهان او را می‌بخشد.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث انواع آسیب‌ها و دردهایی که بر مسلمان وارد می‌شود، اعم از روحی یا جسمی را بیان کرده است، هر چه انسان از آن رنج می‌برد و او را به درد می آورد، در برابر آن ثواب دارد و برای گناهان او کفاره می‌شود.
این حدیث را امام نووی - رحمه الله - در باب صبر ذکر کرده است و دلیل آن تسلی خاطر مؤمن است. پس هر چقدر هم که مصیبت و ضرر و بیماری برای او باشد، اگر این را به خاطر آورد، بلای او را آسان می‌کند، و معلوم است که اگر انسان ثواب آن را بداند، مصیبت کمتر می‌شود.
نکته‌ای دیگری که دربارهٔ اثر بیماری در تقرب به خداوند متعال حائز اهمیت است، خاصیت آن در رجوع به درگاه الهی است. خداوند در آیه ۴۲ سوره انعام تضرع و خاکساری به درگاه خود را یکی از نتایج بیماری‌ها و سختی‌ها معرفی کرده، می‌فرماید: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُون»
و به‌یقین، ما به‌سوی امّت‌هایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم و آنان را به تنگی معیشت وبیماری دچار کردیم تا به تضرع کشیده شوند» و یا در انتهای آیه ۴۸ سوره زخرف درباره امت موسای نبی یعنی بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «وَ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون؛ و به عذاب گرفتارشان کردیم، امید که (به‌سوی من) بازگردند.»
این نوع سنت خداوند در برخورد با بیماران، برخوردی کریمانه و از سر رحمت است تا بشر را به فطرت خداجوی خود بازگرداند و از این رهگذر او را مورد تربیت و تزکیه قرار دهد تا بشریت را در راستای برنامه‌های خویش به کار گیرد. هرچند در وهلهٔ اول هر نوع بیماری و گرفتاری برای انسان ناخوشایند است، اما در باطن، دستاوردی تربیتی را به دنبال دارد.
با این حال از آنجا که انسان‌ها با حکمت مسائل آشنا نیستند، باید از هر نوع بیماری و گرفتاری به خداوند متعال پناه برند.
خلاصه اینکه با توجه به آموزه‌های اسلامی، مفاهیم مختلفی از بیماری استنباط می‌شود که ابتلا و آزمایش، مصلحت الهی، کفاره و تطهیر گناهان، تنبیه و تأدیب، رشد و کمال، تلنگر، توجه به خداوند، اجر و پاداش و عنایت الهی در پی‌دارد نه عذاب و بلا، که بر سر زبان‌های عامه مردم افتاده است، چرا که خداوند یا از روی رحمت به بنده خود چیزی می‌بخشد یا بر اثر حکمت که خودش می‌داند و بس.

ضرورت تربیت و تزکیه در جامعه امروز

ابراهیم یوسف پور

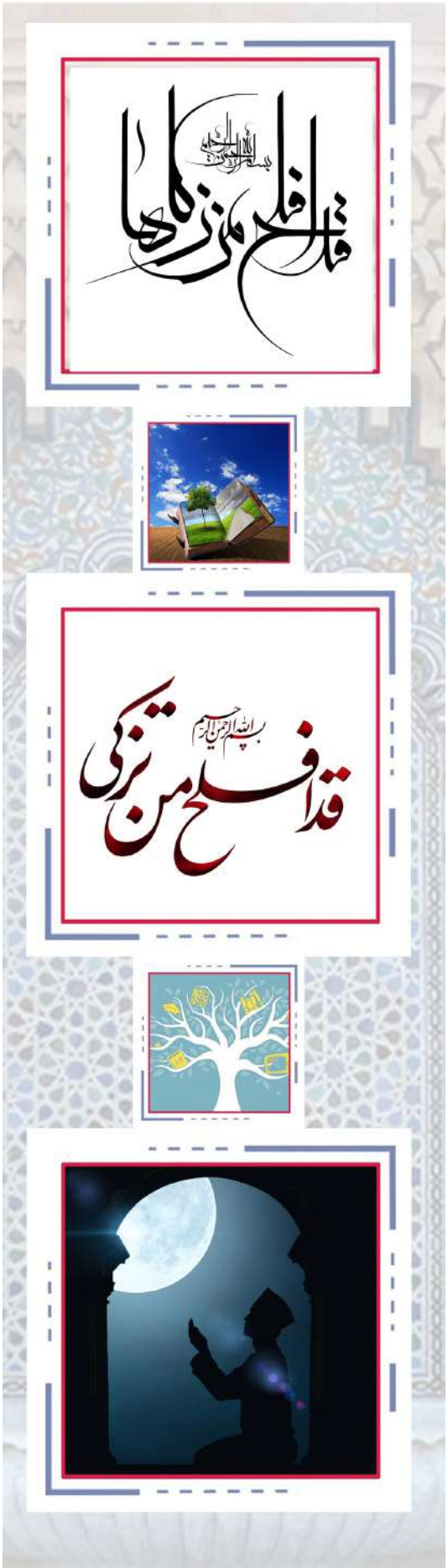

به نام آن‌که جان را فکرت آموخت چراغ دل زنور جان برافروخت

شکر و سپاس پروردگار هستی، ذات یگانه‌ای که همتایی ندارد و دریای جلالش کرانی و مدح و ثنایش را حدی نیست. و درود و سلام بر سردار دو جهان و یاران بی‌بدیل ایشان باد، و تمام کسانی که از آنان به نیکی تا قیامت پیروی می‌نمایند.

انسان موجودیست ممتاز و زیبا در صورت و سیرت، چون خالق هستی وی را برای شناخت خویش آفریده و مسیر زندگی‌اش را فراتر از این جهان قرار داده است و او را موجودی جاودانه آفریده و مرگ پایان زندگی او نیست. از جانب دیگر، انسان تنها این جسم خاکی نیست، بلکه آمیخته‌ای از جسم و روح است، لذا انسان از دو بُعد حیوانی و ملکوتی آفریده شده است و این دو بُعد در دنیا لازم و ملزوم یکدیگرند و در واقع جسم، مرکبی (سواری) برای روح است، اگر در مسیر درست و صحیح گام بردارد، روح به سرمنزل مقصود که رَوح و رضوان است خواهد رسید.

پس به این نکته پی‌می‌بریم که شناخت و معرفت الهی اساس آفرینش انسان است. امروزه مادیت و ماده‌گرائی در همهٔ عرصه‌های زندگی انسان جولان می‌دهد و خاکستری از پوچی را بر همه چیز و همه کس افکنده است و انسان نیز اصل آفرینش خویش را فراموش کرده و پدیده‌های ظاهری دنیا بر چشم حقیقت بین وی پرده انداخته و نور معنویت در جامعه بشری رو به خاموشی گراییده است.

در خلق و خوی و سرشت پاک انسان تبدیلی و دگرگونی ایجاد شده و ناهنجاری و بی‌ارزشی‌ها، مکان ارزش‌ها را اشغال کرده است. آنچه که انسان را از این منجلاب پستی و فرومایگی نجات می‌دهد، توجه به تربیت و تعالیم الهی است که به وسیله‌ی انبیاء ـعلیهم السلامـ به بشریت عنایت شده است

آری! تربیت یا تزکیه یکی از مهمات دین مبین اسلام است. در این جستار مختصر، مروری گذرا بر اهمیت تزکیه در ابعاد مختلف خواهم داشت. بعون الله

تزکیه از نظر لغوی و اصطلاحی

تزکیه از نظر لغوی از ریشه «زکاة» گرفته شده و به معنای نمو، رشد، برکت، پاکی و اصلاح آمده و فعل آن از ریشه(زکا یزکو) می‌باشد. در اصطلاح نیز، تزکیه، پاکی نفس از اوصاف رذیله (موانع رشد) و آرایش آن به صفات جمیله (شرایط رشد) معنا شده است.

(دائرة المعارف بزرگ اسلامی،۲۸۱/۱۵)

تعریف دیگر تزکیه از نظر اصطلاحی به زبان استاد ابوالحسن ندوی ـ رحمه الله: «علمی که وظیفه آن اصلاح و تربیت نفس و آراستن آن به فضایل شرعی و پاک گرداندن درون از رذایل اخلاقی را به عهده دارد و انسان را به قلّه ایمان و رسیدن به درجهٔ احسان و مزّین

نمودن اخلاق به خلق و خوی نبوی فرا می‌خواند و فرد را به تبعیت از پیامبر-صلی الله علیه وسلم- در ویژگی‌های درونی متوجه می‌سازد. در یک جمله تزکیه رشد، احسان و فقه باطن است.»

استاد سعید حوی -رحمه الله- تزکیه را این گونه تعریف می‌کند: «پاک گردانیدن نفس از امراض و آفات و دست یافتن به مقامات معنوی و آراستن نفس به اسماء و صفات پسندیده است و در کل تزکیه عبارت است از تطهّر(پاک گرداندن)، تحقّق(دست یافتن)، تخلّق(آراستن)». و نیز می‌فرماید:« نجات دادن نفس از آلودگی‌ها و هواهای نفسانی و غرایز حیوانی که انسان را به پرتگاه‌های نابودی می‌کشاند و همچنین نجات نفس از کشمکش‌ها و درگیری‌هایی که با حق و حقیقت دارد و در نهایت رهایی از ظلمت‌هاست و این محور رسالت تمام انبیاست. (التزکیه،/١٦، مؤلف نبیل حامد المعاذ، مترجم جهاندار امینی)

تزکیه از دیدگاه اسلام

معنای قرآنی تزکیه نیز تناسب فراوانی با ریشه لغوی آن دارد. قرآن مجید فلاح و تزکیه را قرین هم می‌داند و در سوره شمس، آشکارا تحقق فلاح را برای اهل تزکیه تضمین می‌کند. از نظر قرآن کسانی که نفس خویش را تزکیه نکرده‌اند، بی‌گمان در خسران‌اند. هدف ارسال پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- نیز تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت است، اگرچه در آیات الهی غالبا تزکیه مقدم بر تعلیم کتاب و حکمت آمده است.(دائرة المعارف بزرگ اسلامی،۵/۲۸۱)

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه/٢)

«خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند . او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.»

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا . وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا».(شمس/٩،١٠) «(قسم به همه اینها !) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى».(الأعلى/١٤) «قطعاً رستگار می‌گردد کسی که خویشتن را (از کثافت کفر و معاصی) پاکیزه دارد. در دعاهای پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- این‌چنین آمده است: «اللهم آت نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكاها أنت وليها ومولاها اللهم إني أعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا يستجاب لها». (صحیح مسلم/٢٧٢٢)

«پروردگارا! به من تقوی نفسی عطا کن و پاکش کن که تو بهترین کسی هستی که پاکش نموده، تو متصرف و مولایش می‌باشی. پروردگارا! من از علمی که نفع نمی‌رساند، و دلی که (از تو) نمی‌ترسد و نفسی که سیر نمی‌شود، و دعائی که قبول نمی‌گردد، بتو پناه می‌جویم.»

اهمیت تزکیه در جامعه

جوامع بشری امروزه به علت عدم تزکیه و اصلاح سازنده به سوی پرتگاه و باتلاق‌های فساد و تباهی در عقیده، فکر، اخلاق و سیاست حرکت می‌کنند. و سرچشمه تمام معضلات اجتماعی از قبیل بزه‌کاری، فساد اخلاقی، نابهنجاری‌های رفتاری و کردار بد، نبودن تزکیه در جامعه است.

انسان امروزی در گرداب دوروئی و نفاق در معاشرت و معاملات و در سطح وسیعتر در اداره کشورهای و حکومت‌ها و در عملکرد سیاستمداران گرفتار شده است. راه برون رفت از این خفقان و نابسامانی برای ملت‌ها و جوامع بشری اصلاح و تزکیه است.

استاد ابوالحسن ندوی -رحمه الله- درباره‌ی اهل تزکیه چنین می‌گوید: «آنان مجددان و داعیان به سوی پیام نبوی در هر عصر و زمانی هستند که روح جدیدی از ایمان و احسان را در امت می‌دمند. پیوند دهنده قلب‌ها به خداوند و جسم‌ها به روح‌ها، جامعه به اخلاق، علما به ربانیت هستند. به مردم، در مقابل با شهوت‌ها و فتنه‌های مال ومنال و زرق و برق دنیا، قوت و نیرو می‌بخشند و به خواص، توانایی مقابله با ملوک و وعده و وعیدهای آنان و جرات گفتن حق در مقابل سلاطین جور و ستم و ارزیابی و حساب‌کشی از امیران و صاحبان امور را، می‌بخشند. (التزکیه،/١٩، مؤلف نبیل حامد المعاذ، مترجم جهاندار امینی).

بدون شک اگر افراد با تقوی و پرهیزگار و تزکیه شده و کسانیکه به درجه احسان و فقه باطن رسیده‌اند، در جامعه نبودند، کاخ ایمانی و روحانی جامعه اسلامی فرو می‌ریخت، و اجزای آن از هم می‌پاشید و امواج خروشان مادیات، اندک ایمان باقی مانده ملت را می‌بلعید و رابطه دل‌ها با خدا و پیوند زندگی با روح و تعلق اجتماع با اخلاق گسسته می‌شد. (ربانیت نه رهبانیت،علامه ندوی، ترجمه عبدالقادر دهقان/٦١)

اهمیت تزکیه در جهان امروز

تمدن پوشالی غرب و دسیسه‌های یهود عنود بر پیکر انسانیت پنجه انداخته و سعی وتلاش می‌نماید تا آن را بدرد و بنی نوع انسان را به وادی هلاکت و بر بادی رهنمون سازد.

آنچه قابل توجه است این است که انسان برای رهائی از چنگال نفس‌پرستی و فساد ماده راهی جز روی آوردن به آموزه‌های دینی ندارد. وگرنه در گرداب فساد و تباهی غرق خواهد شد.

آری! تمام جریانات فکری و اصلاحی در طول تاریخ در صدد اصلاح افراد جامعه بودند تا امنیت

روحی، روانی و فیزیکی در جامعه حکمفرما گردد. ولی متأسفانه بستر ناامنی بر همه چیز و هر کس سایه افکنده و محافل خانوادگی، سیاسی و امور اقتصادی و اجتماعی را فرا گرفته است. طوری بستر ناامنی به همه سرایت کرده که انسان بعضی اوقات از خودش هم می‌ترسد. فساد به مانند زنجیری بر روابط و امور روزمره‌ی زندگی انسان پیچیده شده که فکر و مشاهده به حیرت می افتد.

در جهان امروز یکی از اسباب اضطراب‌افزا که به ناامنی بیشتری دامن زده، وسائل ترقی و تکنولوژی بروز جهانی است. در واقع جامعه امروز در این زمان نیاز به نگرشی جدید و جدی به امر اصلاح و تزکیه افراد دارد و ضروریست که برای این مهم اسلامی و دینی گام استوار بردارد تا در مقابل طوفان‌ها سهمگین فساد و ایمان‌سوز عصر ارتباطات از خود استقامت نشان دهند.

در این باره استاد ندوی ـ رحمه الله ـ می گوید:«(نبودن تزکیه) یک خلأ در جامعه است که پر کردنش واجب است. به نحوی جای خالی دعوتگران به سوی خدا و ربانیت و شاغلان به امر تربیت و تزکیه نفس و تلاشگران ایمان و اصلاح باطن را پر نمائیم. انجام این کار بسیار لازم و ضروری می‌باشد، زیرا در واقع این خلاء و شکاف بزرگی است که اثرات و پیامدهای ناگوار آن در زندگی فردی و اجتماعی ما، بسیار دور رس و ریشه‌دار خواهد بود».(ربانیت نه رهبانیت،علامه ندوی، ترجمه عبدالقادر دهقان/٦٤)

ارتباط تزکیه روحی با انسان ایده‌آل

انسان برای اینکه به تعالی روحی و معنوی برسد ناگزیر است تربیت اسلامی را بپذیرد و در سایه‌سار تعالیم روح‌بخش دین رشد نماید تا حقائق کمال انسانی در وی هویدا گردد وگرنه انسان بدون تربیت و تزکیه اسلامی هیچ شرافت و کرامتی در وی نیست و فقط و فقط انسان نمائی بیش نیست و صورت و ظاهر انسانی را یدک می کشد.

این که می‌بینید خلاف آدمند
نیستند آدم غلاف آدمند
گر به صورت آدمی انسان بودی

احمد و بوجهل خود یکسان بودی

علامه ندوی ـ رحمه الله ـ می گوید: «آنچه شایان ذکر است و جلب توجه می کند این است که آن نیروی معنوی و روحی و شخصیت توانا و برجسته و اخلاص و ربانیت و عشق و عاطفه و شجاعت و شهامت که ما برای فداکاری و جانبازی، جهاد و مبارزه و تجدید و اصلاح و فتح و تسخیر به آن نیاز داریم ـ در اکثر اوقات ـ بدون تصفیه روح و تهذیب نفس و ریاضت و عبادت پدید نیامده و بظهور نخواهد پیوست، از این رو است که می‌بینیم کسانی که در تاریخ اسلام نقش مؤثری در تجدید فکری و تربیتی جامعه و جهاد داشته‌اند از مقام بلند روحی برخوردار بوده‌اند.

وجود کسانی که بتوانند در اوضاع عادی و شرایط مساعد ملتی را رهبری کنند و در زمان صلح و آرامش، سپاه و نیرو تجهیز نمایند، بسیار است و در هر زمان چنین افرادی یافت می‌شوند و برای این کار نیازی به شخصیتی فوق العاده و یقینی ممتاز نیست، اما کسی که در شرایط حساس و بحرانی و در لحظاتی که ملت در آستانه فروپاشی روحی و اخلاقی قرار دارد و امیدی برای عادی شدن اوضاع معنوی جامعه وجود ندارد، بتواند ملت را رهبری کند بسیار کم و نایاب است زیرا در آن هنگام فقط کسی می‌تواند در میدان قدم نهد که بر اساس رابطه خصوصی و اتکای با خدا و قوّت ایمانی و روحی، در سینه‌اش یقین ممتاز و شعله عشق فروزان باشد چنان‌که هر گاه بر امت این اوضاع فاسد غلبه کرده و تاریکی آنرا فرا گرفته و اسباب ظاهری هر گونه تغییر و تحول را نا ممکن می‌نموده است، در چنان موارد مردی مبارز و صاحب یقین و عشق وارد میدان شده و با نیروی عاطفه و اقدام بموقع و دلیرانه، مسیر زندگی را عوض کرده و امت را از فروپاشی نجات داده است و این گفتهٔ خداوند تحقق پیوسته است که:«یخرج الحی من المیت» و «یحیی الأرض بعد موتها».(ربانیت نه رهبانیت،علامه ندوی، ترجمه عبدالقادر دهقان/۱۹۱،۱۸۸)

در این برهه از زمان یکی از خدمات ارزنده این است که بشریت سرگردان و پریشان را در یابیم و آنان را با آموزه‌ها و ارزش‌های والای ایمانی و اسلامی آشنا نمائیم و در تربیت و تزکیه آنان کوشا باشیم، نهال محبت و تزکیه الهی را در قلبشان بکاریم تا در پرتو آن به کمال انسانی نایل آیند و از آرامش و سکون در سایه تقوا لذت ببرند و در مقابل طوفان فساد و تباهی که ارمغان غرب و ماتریالیسم جهانی است در امان باشند. از خداوند منّان مسئلت دارم که نسلی خدایی و اسلامی را تربیت کند و شکوه و عظمت از دست رفته اسلام را دوباره به آن باز گرداند.(و ما ذلك علی الله بعزیز).

در پایان از پندنامه عطار نیشابوری چند بیتی را در این مضمون ذکر می کنم.

هر که او با صالحان همدم شود
در حریم خاص حق، محرم شود
ای پسر، مگذار راه شرع را
اصل یابی گربگیری فرع را!
از شریعت گر نهی بیرون قدم
در ضلالت افتی و رنج و الم
هر که در راه ضلالت می‌رود
از جهالت با بطالت می‌رود
حق طلب، وز کار باطل دور باش
در سخا و مردمی مشهور باش
هر که نگزیند صراط مستقیم
در عذاب آخرت ماند مقیم
در ره شیطان منه گام، ای اخی
تا نگردی خوار و بدنام، ای اخی
برخلاف نفس کن کار، ای پسر
تا نیفتی زار، در نار سقر

****
****
***
*

با مغزها

قاسم حسینی

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله

در سفری که همین تازگی خدمت استاد بزرگوارم حضرت شیخ الاسلام حفظه الله داشتم، ایشان نسبت به حوادث اخیر دو آیه تلاوت فرمودند که بهترین روش را برای برون رفت از این مشکلات نشان می‌داد. و از آنجا که این اولین بار نبود که با چنین صحنه‌ای از ایشان و دیگر بزرگان مواجه می‌شدم، اندکی به فکر فرو رفتم که چه رازی است که یک عالم از آیه یا حدیثی که من چندین سال است حفظم و معنی و زیر و زبرش را می‌دانم، استدلالی می‌کند که من انگشت به دهان می‌مانم.

کمی فکر کردم، به ذهنم آمد که امثال من، با ظاهر علم درگیرند و بزرگان به عمق آن رفته‌اند. تصمیم گرفتم موضوع را اندکی مورد بررسی قرار دهم و مقاله‌ای بنویسم باشد که برای خودم و خوانندگان محترم مفید واقع شود.

برای شروع، در نرم افزار قرآنی که داشتم کلمهٔ «اولو الألباب» را جستجو کردم. با صحنهٔ عجیبی روبرو شدم، نزدیک به ۱۰ آیه را مقابل چشمانم می‌دیدم که با عبارت‌های نزدیک به هم می‌گفتند فقط اولوالألباب از قرآن پند می‌گیرند. برای نمونه دو سه آیه اینجا می‌آورم و بحث را ادامه خواهم داد:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» [البقرة: ٢٦٩]

«هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» [آل عمران: ٧]

«أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» [الرعد: ١٩]

أولو الألباب

شاید این کلمه را خواننده گرامی قبلا با ترجمه «صاحبان خرد» دیده باشد. این، ترجمهٔ رایج و درست این کلمه است. اما برای درک بهتر معنی به لغت مراجعه می‌کنیم؛ أولو: همان صاحبان (دارایان) یک چیز را گویند. الباب: جمع لُب است. به اصل و عصاره یک چیز، مغز بادام و... و به عقل انسان لب می‌گویند.

پس از بررسی این تعریف چنان در ذهنم تداعی شد که ایشان به مغز رسیده‌اند و ما درگیر پوستیم.

شیرینی دین

برای من همیشه سوال بود که آن حلاوت (شیرینی) دین که از آن سخن گفته می‌شود و در کتب می‌بینیم چیست؟ چرا من احساس نمی کنم ؟

از سخنان بالا جواب سوال اندکی پیداست؛ اما برای روشن‌تر شدن مطلب بنده مثالی می‌زنم که به گمان خودم تفاوت دینداری ما و دینداری بزرگان را کاملا واضح می‌کند و راز آن حلاوت را آشکار می‌سازد.

کودک خردسال می‌بیند پدرش با لذت تمام مشغول خوردن است، نزدیک می‌رود. در مقابل پدر ظرفی پر از بادام است دیدن ذوق پدر فرزند را به اشتها می‌آورد، بادامی برمی‌دارد، در دهان می‌گذارد پس از اندکی تلاش جز آزردگی دهان و دندان چیزی نصیبش نمی‌شود. نا امید می‌شود که پدر وارد عمل می‌شود. بادام را گرفته یک مغز در دهانش می‌گذارد. پس از این فرزند دوباره به سوی بادام می‌رود. این بار می‌آزماید، نتیجه همان است. پوستی برمی‌دارد، نتیجه بدتر است! بالاخره با گذشت زمان متوجه می‌شود که پدر هسته را می‌خورد و او باید هسته را بخورد، اما شکستن یاد ندارد

و چـون یـاد می‌گیـرد، تـوان نـدارد و تـا سـرانجام بـزرگ شـده بـه مرحلـه‌ای می‌رسـد کـه خـودش مغـز را درآورده و می‌خـورد. تمـام ایـن مـدت کـه کـودک تـوان کافـی بـه دسـت آورد، بایـد از دسـت بزرگتـر خـود مغـز دریافـت کنـد و بخـورد.

چنیـن اسـت حـال مـا. بنـده، کـودک خردسـالم. دیـن، بـادام. و پـدر، بـزرگان دیـن و وارسـتگان. و سـال‌های عمـر مراحـل تزکیـه و اصـلاح. حـالِ مـا بـا یکدیگـر متفـاوت هسـت ماننـد

کـودکان کـه دوسـاله بـا سـه سـاله، سـه سـاله بـا چهـار سـاله، چهـار بـا پنـج و... هـر یـک در درک و توانایـی متفاوت‌انـد؛ برخـی تـوان ندارنـد و عـده‌ای هـم تـوان در آوردن مغـز را دارنـد، امـا تنبلـی و غفلـت می‌کننـد.

مسیر اصلاح

نـه بنـده مربـی هسـتم و نـه واقـف بـه مسـیر اصـلاح. فقـط در ایـن نوشـته می‌خواهـم اندکـی از راهکارهـای قرآنـی بـرای أولـو الألبـاب شـدن را بنویسـم.

۱. سـخنان را شـنیدن از بهتریـن آنهـا پیـروی کـردن

«الَّذِيـنَ يَسْـتَمِعُونَ الْقَـوْلَ فَيَتَّبِعُـونَ أَحْسَـنَهُ ۚ أُولَٰئِـكَ الَّذِيـنَ هَدَاهُـمُ اللَّهُ ۖ وَأُولَٰئِـكَ هُـمْ أُولُـو الْأَلْبَـابِ» [الزمـر: ۱۸]

...آنـان کـه سـخن‌ها را می‌شـنوند و از بهترینـش پیـروی می‌کننـد. الله، چنیـن کسـانی را هدایـت بخشـیده اسـت؛ و چنیـن کسـانی، خردمندنـد.

۲. وفاداری به پیمان الله و پیمان مخلوق

«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ» [الرعد: ۲۰]

آنان که به پیمان الله وفا می‌کنند و پیمان نمی‌شکنند.

۳. وصـل کـردن آنچـه الله خواسـته (ماننـد رابطـه خویشـاوندی) و تـرس از الله و آخـرت (در تمـام تصمیـم گیـری هـا)

«وَالَّذِيـنَ يَصِلُـونَ مَـآ أَمَـرَ اللَّهُ بِـهِ أَن يُوصَـلَ وَيَخْشَـوْنَ رَبَّهُـمْ وَيَخَافُـونَ سُـوٓءَ الْحِسَـابِ» [الرعـد: ۲۱]

و کسـانی کـه پیوندهایـی را کـه الله بـه برقـراری آن دسـتور داده اسـت، برقـرار می‌دارنـد و از پروردگارشـان می‌ترسـند و از حسـاب سـخت و دشـوار بیـم دارنـد.

۴. صبـر و شـکیبایی بـرای رضایـت الله، برپایـی نمـاز، انفـاق پنهـان و آشـکار و پاسـخ بـدی بـا نیکـی

«وَالَّذِيـنَ صَبَرُوا ابْتِغَـآءَ وَجْـهِ رَبِّهِـمْ وَأَقَامُوا الصَّلَـوةَ وَأَنفَقُـوا مِمَّـا رَزَقْنَـهُمْ سِـرًّا وَعَلَانِيَـةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَـنَةِ السَّـيِّئَةَ أُولَـٰٓئِكَ لَهُـمْ عُقْبَى الدَّارِ» [الرعـد: ۲۲]

و آنـان کـه بـه رضـای پروردگارشـان شـکیبایی نمودنـد و نمـاز را برپـا داشـتند و از آنچـه بـه ایشـان داده‌ایـم، در نهـان و آشـکار انفـاق کردنـد و بـدی را بـا نیکـی پاسـخ می‌دهنـد. سـرانجام نیـک سـرای آخـرت، از آنِ چنیـن کسـانی اسـت.

۵. بـه یـاد الله بـودن در همـه حـال و تفکـر در آفرینـش و اسـرار آن

«الَّذِيـنَ يَذْكُـرُونَ اللَّهَ قِيَـٰمًا وَقُعُـودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِـمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِـي خَلْـقِ السَّمَـٰوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَـا مَـا خَلَقْـتَ هَـٰذَا بَـاطِلًا سُـبْحَـٰنَكَ فَقِنَـا عَـذَابَ النَّـارِ» [آل عمـران: ۱۹۱]

کسـانی کـه ایسـتاده و نشسـته و یـا در حالـی کـه بـر پهلوهـا آرمیده‌انـد، الله را یـاد می‌کننـد و در آفرینـش آسـمان‌ها و زمیـن می‌اندیشـند (و می‌گوینـد:) ای پـروردگار مـا! ایـن را بیهـوده نیافریـده‌ای؛ تـو پاکی.پـس مـا را از عـذاب دوزخ محافظـت بفرمـا.

ایـن چکیـده‌ای از برداشـت یـک کـودک اسـت کـه در تـلاش بـادام شکسـتن اسـت. امیـدوارم پـروردگار همـه مـا را از أولـو الألبـاب بگردانـد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

****

****

***

*

طالب العلم: مصطفی احمدی

اسلام، گمشده ی بشریت

بسم الله والصلاة والسلام علی رسول الله، اما بعد:
از آنجایی که به تحقیق و بررسی در موضوع اسلام عزیز بسیار علاقه‌مندم، سعی نمودم در این نوشتار یکی از خصوصیات و ویژگی‌های آیین مبارک اسلام را بنویسم. مسئله‌ای که همیشه مدنظرم بوده، مسئلهٔ «تمدن اسلامی» است.
اهمیت موضوع از آنجاست که اطلاع حاصل کردن از مسیر صحیح، جز با درک و نگاه عمیق در تمدن اسلامی ممکن نیست.
نه تنها بدین خاطر که تمدن اسلامی بخشی از تاریخ بوده و نه به این دلیل که اسلام، تمدن گذشته و تمدن جدید را به هم پیونده داده است، بلکه به این علت که دست‌آوردهای مسلمانان در مسیر پیشرفت انسانیت از اهمیت خاصی برخوردار بوده و امکان اطلاع از دست آوردهای بشری در گرو بررسی اسلام است.
اهمیت این موضوع زمانی دوچندان می‌شود که می‌بینیم هجمه‌ها به سمت اسلام و مسلمین شدت می گیرد، به طوری که در فضاهای حقیقی و مجازی مشاهده می‌کنیم مسلمانان را به عقب ماندگی و بی‌فرهنگی متهم می‌کنند!
در این حالت وظیفه مسلمانان است که به اصول خود برگشته و تاریخ خود را مطالعه کنند و اسباب برتری و رشد خود را بدانند، زیرا همان سببی که باعث اصلاح امت در ابتدای کار شد، در آخر هم همان سبب، امت را نجات می‌دهد. همانطور که روشن و هویداست، هدف مهم از بررسی تاریخ و تمدن اسلامی، ترمیم نقصان‌ها و

برگرداندن امت به مسیر درست است.
ابتدا به تعریف تمدن می‌پردازیم. «تمدن» عبارت است از مجموعه آداب، عادات، باورها و عقاید هر ملت.
جهان در طول تاریخ شاهد تمدن‌های متعددی بوده است. تمدن‌هایی که شرق و غرب را درنوردیده و هر کدام دوران اوج و افول را تجربه کرده‌اند. اما جهان تاکنون تمدنی مانند تمدن حال حاضر به خود ندیده است. تمدنی که پایه و اساس آن بر احساس بی‌نیازی از خداوند و چنگ زدن به مادیگرایی بنا شده است!
امروزه غرب، با رفتن به سمت سکولاریسم و خوی مادیگرایی و جنگ و خونریزی، جامعه را دچار مشکلات خطیری همچون انحطاط اخلاقی، فروپاشی بنیان خانواده، اضطراب فکری، نا امنی و... کرده و با این کار خود ثابت کرده است که صلاحیت پیشوا بودن را ندارد.
لازم به ذکر است که هیچ انسان منصفی منکر دست آوردهای مثبت و ثمرات مفید تمدن غرب در

زندگی بشر امروزی نیست.
شیخ یوسف قرضاوی ـ رحمه الله تعالی ـ می‌نویسد: «بشر به تمدنی نیازمند است که دین را عرضه کند و دانش را نگیرد، روح و معنویت را بدهد و از مادیت محروم ننماید، ایمان به آخرت را در دلش جای دهد و از دنیا بی‌بهره نگرداند.»
این چنین صفاتی تنها در فرهنگ ناب اسلامی یافت می‌شود که برنامه‌ای مبتنی بر دو ویژگی «تکامل و توازن» را به انسانیت عرضه می‌کند.
فرهنگ اسلامی در همهٔ عرصه‌های زندگی جلودار قافله بوده است و در حقیقت قرن‌ها بود که حتی رقیبی نداشت. اکنون به تعدادی از دست‌آوردهای مسلمانان در زمینه‌های مختلف اشاره می کنیم:
علم طب (پزشکی): طب یکی از مهم‌ترین زمینه‌هایی‌ست که طی قرون متمادی توجه بی‌شماری از دانشمندان مسلمان را به خود جلب کرده است. آن‌ها علم پزشکی را از علمای روم و یونان فرا گرفته و در آن به تحقیق و بررسی بیشتر پرداختند تا جایی که هر کدام به عنوان متخصصی بلند پایه شناخته شدند.
علی بن عیسی الکحال (متوفی ۴۳۰هـ) بزرگترین چشم پزشک زمانه خود به شمار می‌رفت. ابوالقاسم زهراوی(متوفی۴۰۳هـ) کسی است که اولین وسایل جراحی (تیغ جراحی و..) را اختراع کرد. کتاب قانون ابن سینا تا قرن ۱۸میلادی در دانشگاه‌های اروپا تدریس می شد.
نجوم (ستاره شناسی): علاوه بر تشویق اسلام به کسب دانش، نقش ویژه‌ای که علم نجوم در شعایر دینی همچون یافتن جهت قبله و تعیین اوقات نماز داشته، مسلمانان را واداشت تا از همان آغاز بی‌وقفه به مطالعه نجوم علاقه و اشتغال داشته باشند. یکی از مهمترین ابزارآلات نجوم شناسی «اسطرلاب» است. این وسیله با آن که نامش یونانی است، اما از اختراعات مسلمانان است.
از جمله دانشمندان مسلمان در این زمینه می‌توان به عبدالرحمان صوفی (متوفی۳۷۶هـ) و ابوالوفاء بوزجانی (متوفی۳۸۸هـ) اشاره کرد.
جغرافیا: مسلمانان از قرن سوم هجری مشغول به مطالعه و تألیف در زمینه جغرافیا شدند. آنها توانستند کروی بودن زمین را اثبات کنند. همچنین اولین کسی که خطوط طولی و عرضی را بر نقشهٔ کرهٔ زمین وضع کرد، دانشمندی مسلمان به نام ابوعلی مراکشی (متوفی ٦٦٠هـ) بود.
علمای مسلمان پا را از این فراتر گذاشته و کتاب‌های بزرگی را در این مورد تالیف کردند. از جملهٔ آنها می‌توان به کتاب گرانسنگ علامه یاقوت حموی به نام «معجم البلدان»اشاره کرد.
گوستاو لوبون می‌گوید: کتاب‌هایی که در زمینه جغرافیا از مسلمانان به ما رسیده، بسیار مهم است و تعدادی از آنها به عنوان پایه علم جغرافیا در اروپا به حساب می‌آمدند.
این ها مشتی از خروارها دست آورد اسلام عزیز برای جامعه بشری است.
فرهنگ اسلامی آنقدر جامع و کامل بوده که حتی غربی‌ها در این زمینه کتاب نوشتند. یکی از دانشمندان غربی می‌گوید: «دینی قابل پذیرش است که با پیشرفت حرکت می‌کند و از زمانه عقب نمی‌ماند و آن، دین اسلام است چرا که در کتاب مسلمانان می‌توان علم، دین، اخلاق، تاریخ، اجتماع و.. را یافت.»
به امید روزی که دوباره مسلمانان تاریخ درخشان خود را شناخته و دوباره به اوج شکوه و عزت برسند.
و ما ذالك علی الله بعزیز

****
******
***

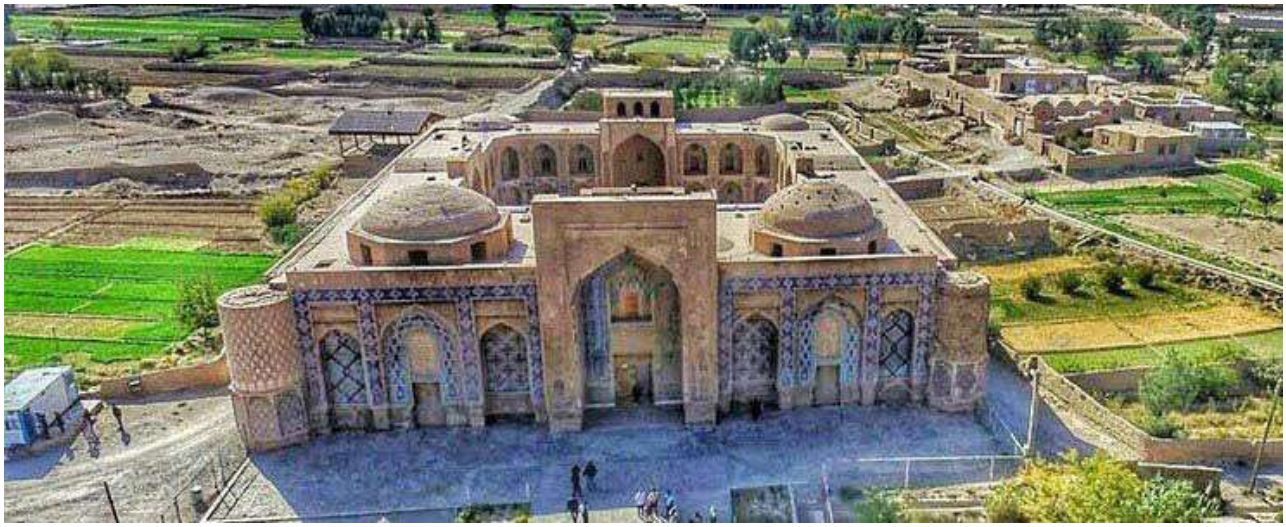

نظامیه بغداد، قلب جهان اسلام

طالب العلم: سعید احمدی

تاسیس مدارس نظامیه در نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری به وسیله «خواجه نظام الملک طوسی» وزیر مقتدر عصر سلجوقی یکی از رویدادهای مهم علمی و مذهبی در تاریخ اسلام به شمار می رود. تاسیس این مدارس با دوران سلطنت «آلپ ارسلان سلجوقی» دومین پادشاه بزرگ این سلسله مقارن بوده است.

یکی از شخصیت‌های مهم دستگاه سلجوقیان، خواجه نظام الملک طوسی بود که با استفاده از قدرت سلجوقیان ملوک الطوایفی را که مدت‌های زیادی بر قسمت‌های وسیعی از ممالک اسلامی حکومت داشت سرنگون کرد و با پیوند دادن این قدرت‌ها، حکومتی یکپارچه به وجود آورد. تنها امری که خواجه را از آغاز دوره وزارت بیمناک و هراسان کرده بود، نهضت نامرئی و درعین‌حال سریع «فرقهٔ اسماعیلی» (اسماعیلیه) در شرق اسلام و حوزهٔ فرمانروایی او بود. از آن جایی که خواجه یکی از هواداران سرسخت خلافت عباسی بود، به هیچ وجه نمی‌خواست اعتقاد به خلفای فاطمی مصر که از دشمنان آل عباس بودند، در حوزهٔ فرمانروایی او صورت گیرد؛ از این رو تمام سعی و تلاش خود را متوجه ریشه‌کن کردن عناصر اسماعیلی نمود. از سوی دیگر به فکر تاسیس مراکزی افتاد که از هر جهت بتواند با آرزوهای او در تحقق بخشیدن به مبارزه با فرقه‌های مختلف جامه عمل بپوشاند. از این جهت مدارس نظامیه را به منظور اقدامی متقابل در برابر «جامع الازهر» قاهره، که مرکز فعال علمی و تبلیغاتی فاطمیان مصر بود، تاسیس کرد؛ به این شکل چندین نظامیه در سراسر مملکت بنا کرد که مهمترین آنها نظامیه بغداد بود.

نظامیه بغداد یکی از بزرگترین و مشهورترین مدارسی بود که به دستور خواجه نظام الملک در اوایل نیمهٔ قرن دوم قرن پنجم هجری در مدینه السلام بغداد پایتخت خلافت عباسی تأسیس گردید. خواجه به خاطر تعصب شدید مذهبی و اعتقاد خاصی که به خلفای سنی مذهب عباسی داشت، تصمیم گرفت دارالخلافه بغداد را به عنوان مرکز تبادل آرا و عقاید مذهبی و حاکم بر جمیع شئون اجتماعی مسلمانان در آورد، از این جهت کوشید که با صرف مبالغ زیاد در بنای این مدرسه و انتخاب اساتید دانشمند و بنام و تعیین راتبه و مستمری برای مدرسان و طلاب و دیگر برنامه‌های ابداعی، نظامیه بغداد را به عنوان یکی از بزرگترین پایگاه‌های مذهبی و تبلیغاتی شرق اسلام در آورد تا بدین وسیله بتواند با تبلیغات شدید و مؤثر، با اسماعیلیه که به سرعت شگفت‌آوری در حال رشد بود و از سوی جامع الازهر قاهره، مرکز خلافت فاطمی ـ که مذاهب اهل سنت را تهدید می‌نمود ـ حمایت می‌شد، به مبارزه برخیزد.

محل نظامیه

این مدرسه در قسمت شرقی بغداد در ساحل دجله و در وسط بازار معروف به سوق الثلاثاء نزدیک دروازه باب الأزج و پیوسته به مدرسه مرجان بنا شد.(۱)

مشخصات ساختمانی و وسعت نظامیه

ابن جبیر اندلسی که در سال ۵۸۰ هجری قمری از این مدرسه بازدید کرده نوشته است: «مدرسه نظامیه در سال ۵۱۴ هجری قمری تجدید بنا گردید و در بین ۳۰ مدرسه

بغداد، نظامیه از همه بزرگتر و زیباتر بود.»(۲)
نظامیه بغداد دارای فضای وسیع و ایوان‌های بزرگ مخصوص اقامت فقها و مدرسان مسجد، غرفهٔ مخصوص موذن و دربان، کتابخانه، مخازن خصوصی لوازم سوخت و روشنایی و دیگر مایحتاج بوده است. وسعت نظامیه را می‌توان از این واقعه فهمید که در شوال ۴۸۶ هجری قمری مجلس وعظی توسط واعظ شهیر امام اردشیر عبادی انجام گرفت که امام محمد غزالی رحمه الله مدرس نظامیه در این مجلس حضور داشت و تعداد حاضرین در این مجلس را ۳۰ هزار نفر تخمین زدند.(۳)

اعتبارات مالی نظامیه

خواجه نظام الملک ۶۰۰ هزار دینار برای مصرف ساختمان مدارس و کمک به اهل علم اختصاص داده بود.(٤) بنا به نوشته ابن جبیر خواجه دویست هزار دینار از مال خویش را در راه بنای این مدرسه صرف کرد و سالانه ۱۵ هزار دینار به نفقه شاگردان اختصاص داد.(۵)

شرایط تدریس در نظامیه

۱ـ مدرس باید از نظر علمی، عالی‌ترین مدارج علمی زمان خود را می داشت. انتخاب امام ابو اسحاق شیرازی به عنوان نخستین مدرس نظامیه، اهمیت این منصب را به همگان آشکار ساخت؛ زیرا وی اعلم دانشمندان شافعی و سرآمد آنان بود و مراتب علمی و اخلاقی او برای همه واضح بود. یکی دیگر از مدرسین والامقام نظامیه امام محمد غزالی بود که ایشان یکی از مشهورترین علمای زمان خود بود و تا آن هنگام حدود ۷۰ کتاب و رساله در زمینه‌های مختلف علوم تألیف کرده بود.

۲ـ مدرس باید از نظر اخلاقی و اجتماعی در سطح عالی می‌بود و قالب استادان نظامیه در درجه‌ای از زهد و پارسایی رسیده بودند که با وجود برخورداری از مواهب مادی و معنوی و حمایت بی‌دریغ ارکان دولت، در نهایت سادگی معیشت را به سر می‌بردند و این تنها از عزت نفس بود که آنان را در عالی‌ترین مراتب اجتماعی قرار داده بود.

۳ـ یکی از شرایط بسیار مهم و واجب‌الرعایه برای مدرس اعتقاد و پیروی از مذهب شافعی بود، چنانکه امام احمد بن علی بن برهان (۵۱۸ هجری قمری) ابتدا مذهب حنبلی داشت و برای احراز مقام مدرسی نظامیه به مذهب شافعی گروید.

حقوق و مزایای مدرسان

در مدارس نظامیه به ویژه نظامیه بغداد، موقوفات زیاد و وجوه نقدی قابل‌ملاحظه‌ای به منظور پشتوانهٔ مالی مدرسه در نظر گرفته شده بود که سهم عمدهٔ آن به حقوق مدرسان اختصاص داشت و عواید موقوفات نظامیه که قسمت عمده آن به مدرسان اختصاص داشت، زیاد بوده است، به صورتی که پس از پرداخت حقوق گزاف مدرسان و هزینه تعمیرات مدرسه، باز هم چندی از آن باقی می ماند که به شاگردان فقیر نیز کمک می‌شد.(٦)

معارفه با استادان

یکی از مراسمات شکوهمند و بی‌سابقه در نظامیه بغداد

اقامه مجالس جشن از طرف مدرّس جدید و تازه وارد به منظور معارفه با استادان پیشین مدرسه بود، چنان که وقتی امام محمد غزالی رحمه الله به مقام تدریس در نظامیه منصوب گردید، دوستانش از وی درخواست نمودند مجلس ضیافتی جهت آشنایی با مدرسین پیشین ترتیب دهد.(۷)

روش القاء درس

مدرس به هنگام درس خلعت مدرسی که لباسی سیاه رنگی بود می‌پوشید و عمامه‌ای بر سر می‌نهاد و در حالی که دو معید (مکرر) در دو طرف استاد ایستاده بودند، با سنگینی و وقار تمام به تدریس می‌پرداخت و طلاب در پای کرسی به گفتار استاد گوش فرا می‌دادند. هر جا که احساس می‌شد صدا به طلاب نرسیده یا درس را متوجه نشده‌اند، معیدان شروع به بازگویی مطلب استاد می کردند.

ساعات درس و ایام تعطیلی

ساعات درس به فصول سال، کیفیت در مرتبه علمی

استاد و نیز به اوضاع سیاسی و مذهبی بغداد بستگی داشته است. سبکی دربارهٔ امام احمدبن برهان (۵۸۰ هجری قمری) مدرس نظامیه نوشته است: وی در تمام ساعات روز و پاسی از شب تا سحرگاهان و وقت انشاء و پس از آن هم به تدریس اشتغال داشت و طالبان علم از اطراف و اکناف ممالک اسلامی در حلقه درس او حضور می‌یافتند. عده‌ای از وی خواستند کتاب«احیاء العلوم» امام غزالی رحمه‌الله را برایشان تدریس کند. ایشان گفتند: وقتی برای این کار ندارم، سرانجام حاضر شدند جلسه درس نیمه‌های شب منعقد گردد.(۸)

از عادات مدارس اسلامی که در نظامیه بغداد نیز موسوم بوده است استفاده طلاب و مدرسین از ایام تعطیلی بوده است، این ایام غیر از روزهای جمعه اعیاد مذهبی را هم شامل می‌شد.

زبان درسی

زبان رسمی تعلیم و تعلم در نظامیه بغداد همان زبان عربی یعنی زبان دینی و علمی در تمام بلاد اسلامی بوده است و برخی از استادان نظامیه در زبان‌های دیگر نیز تسلط کامل داشته‌اند از آن جمله: امام ابوبکر زریر نحوی معروف به وجیه (۶۱۲ هجری قمری) که مدرس نحو نظامیه بغداد بود، نوشته‌اند که وی تمام زبان‌های فارسی، ترکی، حبشی، رومی، ارمنی و زنگی را خوب می‌دانست و هر گاه دانشجوی غیر عرب نزد وی مطلبی می‌خواند که معنای آن برای او مفهوم نبود، موضوع را به زبان محلی آن دانشجو تفسیر و توجیه می نمود.(۹).

رشته های تحصیلی در نظامیه

در آغاز تاسیس نظامیه بغداد هدف خواجه نظام الملک این بود که در آنجا تنها فقه شافعی و حدیث و قرائت قرآن تدریس گردد، اما بعداً به تدریج دامنهٔ رشته‌های تحصیلی در این مدرسه توسعه یافته و مواد درسی شامل فقه، اصول، حدیث، تفسیر، علوم قرآنی، کلام، علوم ادبی، صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع و امثال آن و علوم ریاضی شد.

تعداد مدرسین نظامیه

چنانکه از کتب تاریخ بر می‌آید، تعداد مدرسین نظامیه را ۷۹ نفر ذکر کرده‌اند که از معروف‌ترین آنها می‌توان امام ابو اسحاق شیرازی، جمال الدین ابراهیم بن علی بن یوسف (۴۷۶ هجری قمری)، امام ابونصر صباغ عبدالسید بن محمد بن عبدالله واحد (۴۷۷) امام ابوحامد محمد بن محمد طوسی (۵۰۵ هجری قمری) را نام برد.

معیدان نظامیه

یکی دیگر از ویژگی‌های مدارس اسلامی این بود که در هر کلاس درسی دو تا از طلاب به عنوان معید در دو سمت استاد حضور داشتند؛ یکی برای اینکه القائات استاد را با صدایی رسا تکرار نمایند تا مطالب کاملا به گوش همهٔ طلاب حاضر در کلاس درس برسد؛ دوم آنکه پس از ختم درس و خروج استاد، تقریرات وی را برای آن دسته از طلابی که نیازمند راهنمایی بوده‌اند بازگو نمایند و آنان را در فهم قسمت‌های مشکل درس کمک کنند. تعداد معیدان در نظامیه را ۴۷ نفر ذکر کرده‌اند.

دوره تحصیلی

مدت تحصیل و احراز شهادت نامه در نظامیه بغداد مانند دیگر مدارس اسلامی محدود به زمان معین نبوده است، بلکه به کیفیت دروس و میزان معلومات طالب و استاد مربوط بوده است. طلاب پیش هر استادی که کتابی را می‌خواندند و به فراخور ذهن و استعداد خود کتاب را به پایان می رساند، آن استاد گواهی می‌نمود که فلان شخص این کتاب را نزد او خوانده است و از عهدهٔ درک مطلب و غموض مسائل آن برآمده است. چنانکه امام ابومنصور جوالیقی (۵۴۰ هجری قمری) مدت ۱۷ سال نزد خطیب تبریزی (۵۰۲ هجری قمری) مدرس ادب نظامیه بتحصیل اشتغال داشت و چنان در علوم ادبی تبحر یافت که بعداً به عنوان مدرس علوم ادبی در نظامیه به جای استاد خود منصوب شد.

مراحل رکود و انحطاط نظامیه

نظامیه بغداد بیش از سه قرن با شهرت و اعتباری بی‌نظیر همچنان به عنوان یک مرکز فعال علمی و مذهبی در شرق اسلامی درخشید، اما طولی نکشید که با تأسیس مدرسه عالی مستنصریه که در سال ۶۳۱ هجری قمری با تشکیلات و امکانات، گسترده‌تر از نظامیه بود، زمینه‌ای برای رکود تدریجی مدرسه نظامیه فراهم شد و پس از آن با حمله هلاکو خان مغول در سال ۶۵۶ هجری قمری و کشتار های بی‌رحمانه‌اش سلطه و غلبه عرب در دارالخلافه کم شد و این باعث شد مذاهب اهل سنت ضعیف شوند، زبان عربی در بین مسلمانان کمرنگ گردد و در نتیجه مدرسه نظامیه که مرکز دانشمندان و دانش پژوهان بود، اعتبار پیشین خود را از دست داده و موقوفات و عواید آن به تاراج برود!

منابع

۱ـ مختصر بغداد ص ۸۱

۲ـ رحله ابن جبیرص۲۱۵-۲۱۶

۳ـ المنتظم ج ۹ ص ۷۵

٤ـ سراج الملوک ص ۱۲۸

۵ـ رحله ابن جبیر ص ۲۱۵

٦ـ رحله ابن جبیر ۱۵-۲۱۶

۷ـ تاریخ الجامعات ص ۲۹۰ فرار از مدرسه ص ۸۷

۸ـ طبقات السبکی ج٦ ص ۳۰

۹ـ تاریخ الجامعات ص ۱۷۳

نعمتی بزرگ به نام خانواده

طالب العلم: محمدعادل بالش زر

نعمت بزرگ:

خداوند متعال چیز مهمی به ما داده که خوشبختی و سکون و آرامش در آن است و آن خانه و خانواده است. خداوند می‌فرماید: «وَ اللهُ جَعَلَ لَكُم مِن بُيُوتِكُم سَكَنًا» (النحل ۸۰) «خداوند خانه‌هایتان را جای آرامشتان قرار داده است.» در واقع خانواده، هسته‌ای اساسی برای جامعه و رشد آن به شمار می‌رود.

تاریخ خانواده:

یگانه سازمان اجتماعی که با دوام و همگانی است و از دیرباز در زندگی بشر ما قبل تاریخ وجود داشته و حتی قبل از عبادتگاه و دولت و هر سازمانی که برای تمرکز فعالیت آدمی به وجود آمده است، خانواده می‌باشد.

اهمیت خانواده در نزد خداوند

خدای متعال خواست که خانواده آغاز بشریت باشد، این آغاز می‌شد با تعداد زیادی از مردها و زن‌ها شروع شود، ولی خداوند خواست با خانواده شروع شود. از یک گِل و از یک رحم.

خداوند متعال در مورد خانوادهٔ بسیاری از پیامبران صحبت به میان آورده است. به عنوان مثال: آدم و حوا، ابراهیم و همسرش، موسی و داستان ازدواجش، ابراهیم و اسماعیل، داود و سلیمان، موسی و هارون و عیسی و پسرخاله‌اش یحیی و محمد مصطفی و ازواج مطهراتش.

چرا خانواده این همه اهمیت دارد؟

خداوند بنی‌آدم را برای اصلاح در زمین آفرید، ولی این کار ساده نیست، این مسؤلیتی است که آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها از بدوش کِشیدن آن ترسیدند:« إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (احزاب ۷۲) «ما امانت خویش را برآسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم که نپذیرفتند آن را بردارند و از آن ترسیدند، انسان آن را برداشت.»

به خاطر سخت بودن مأموریت و رحمت خدا نسبت به ما، خداوند خانواده را برای ما آفرید و آن را منبعی از مجموعه‌های عواطف و احساسات قرار داد.

مسئولیت فرد در خانواده‌اش

بسیاری از مردان امروز رغبتی به ازدواج ندارند، اگر ازدواج فقط برای رفع غریزه جنسی باشد که راه‌های ساده‌تری وجود دارد و چرا باید این همه رنج و مسؤلیت را تحمل کرد! اوضاع بسیاری از کشورهای غربی چنین است.

در اروپای امروز که فسادگوی سبقت را از سایر ملتها ربوده است، اگر کمک‌های مادی دولت برای متزوجین نبود، کمتر پسر و دختری به ازدواج روی می‌آورند. اندیشهٔ دوست پسر و دوست دختر جای زن و شوهر را گرفته است.

اندیشهٔ ترک ازدواج منجر به ایجاد احساس فرد گرایانه شده است، که در آن انسان جز به خود به دیگران نمی‌اندیشد.

اما اسلام که دین جاویدان خداوند است، خانواده را پایهٔ ساختن امت قرار داده است و چون خانواده اصلاح پذیرفت، جامعه اصلاح

می‌شود و چون این رکن فاسد شد، فاتحهٔ جامعه خوانده شده است.

بنده‌های خوب خدا چه می‌گویند؟

خداوند تعالی توصیف می کند برای همه جهانیان که بندگان خوب من چه کسانی هستند.

«الذین یقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذریتنا قرة أعین واجعلنا للمتقین إماماً» (الفرقان ٧٤)«آنان که می‌گویند: ای پروردگارما از همسران و فرزندان مان دلهای ما را شاد دار و ما را پیشوای متقیان گردان.»

حال برای اینکه یک رهبر متقی برای خانواده‌مان بشویم و آن عشق و محبت را به خانه برگردانیم، باید همراه و کنار خانواده مشغول عبادت خداوند شویم.

چرا امروزه خانواده‌های ما از این خجالت می کشند که همه دور هم جمع بشوند و عبادت کنند!

چرا همهٔ اعضای خانواده دور هم جمع نمی‌شوند و عبادت خداوند را نمی کنند!

شما تصور کنید که یک مرد و زن نصف شب از خواب بیدار شوند و دو رکعت نماز بخوانند و دستانشان را بالا ببرند و دعا کنند، به نظر شما، آن خانه چه خانه‌ای می‌شود؟ چه اتفاقی درآن خانه می‌افتد؟ و چه عشق و محبتی در دل آن دو نفر جاری می‌شود؟ از همه مهمتر وقتی خداوند متعال از آن بالا نگاه می کند و می‌بیند که یک خانواده، این وقت شب از خواب بیدار شده‌اند و کنارهم جمع شده او را عبادت می کنند، چقدر خوشحال می‌شود؟

راه‌های زیادی برای عبادت خداوند در کنار و همراه خانواده است که برخی عبارتند از:

۱ـ خواندن قران با همدیگر، حتی اگر اندک باشد.

۲ـ خواندن نماز با همدیگر، حتی اگر دو رکعت هم باشد.

۳ـ ذکر خدا با همدیگر، حتی اگر چند دقیقه باشد.

٤ـ دعا با همدیگر

٥ـ غذا خوردن خانواده با همدیگر

اگر این چند مورد را انجام دهیم، آن عشق و محبت و صفایی که آرزوی آن را داری، در خانه پدیدار می‌شود و خانوادهٔ ما یک خانواده بهشتی می‌شود.

ارتباط تقوا با خانواده

ارتباط منزل بزرگترین آزمایش برای تقوای توست، چون این یک محک واقعی است. به عنوان مثال آزمایش را در این میبینی که دیگر زنت را آزار نمی‌دهی، سخن نیش‌دار به او نمی گویی و به عنوان یک پدر نمونه الگویی برای فرزندت شدی. این از نشانه‌های تقوا است، چون بزرگترین تقوا، تقوای منزل است، ولی با کمال تأسف بعضی از مسلمانان در عصر حاضر به ظاهر شکل خارجی بسنده کرده‌اند. این یک فهم اشتباه از تقوا و خوشنودی خداوند تعالی است.

قرآن کریم، مسلمان را صرفاً مسؤل اصلاح خود قرار نداده، بلکه مسئولیت و کوشش در راه اصلاح فرزندان، عزیزان، خویشاوندان و فامیل را نیز بر دوش وی گذاشته است.

چه کسی می‌تواند بیشتر از سرور کائنات ـ صل الله علیه و سلم ـ پای‌بند احکام الهی باشد؟ ولی نخستین حکم تبلیغی که بعد از نبوت(بعثت)بر وی نازل گردید، این بود که (أنذرعشیرتک الأقربین) (الشعراء ٢١٤)

علاوه بر پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و سلم ـ سنت همهٔ انبیاء همین بوده است که تبلیغ را از خانواده خود شروع و همراه با پای‌بندی به احکام الهی، تمام توجه خود را صرف تربیت دینی افراد خانواده خود نمایند.

تباهی نظام خانواده

افرادی که به آمریکا و اروپا رفتند می‌دانند که صبح در خانه‌ها قفل‌زده می‌شود و شوهر به سر کارش می‌رود و در مورد همسرش هیچ اطلاعی ندارد. همسر از شوهرش بی‌خبر است و همسر از شوهرش. پدر از پسر و پسر از پدر هیچ اطلاعی ندارد و مادر از دخترش بی‌خبر است.

زندگی را طوری درست کرده‌اند که کاملاً شیرازه خانواده از هم گسیخته شده و هرگز به این فکر نکردند که بچه‌ها هیچ نیازی به حضور در مراکز پرورشی ندارند، بلکه نیاز بچه‌ها این است که در بغل و آغوش مادران پرورش یابد، در نتیجه سیستم خانوادگی‌شان تباه و نابود شده است.

اینها دنبال مساواتی بودند که زنان را از خانه‌ها بیرون کرده تا درآمد و شغل بیشتری پیدا شود، اما حاصلش این شد که نظام خانوادگی‌شان تباه شده و از بین رفته است.

ثروتمندان مواظب خانواده هایشان باشید

امروز نزد ثروتمندان مد شده است که مردان یا زنانی را به خدمت می‌گیرند تا کار های داخلی خانه‌های‌شان را انجام دهند! شوهر از خانه‌اش بیرون می‌شود و زن جوانش را داخل خانه با خادم جوانش تنها می‌گذارد در حالی که هیچ کس دیگری هم داخل خانه نیست! از طرفی زن جوان هم خودش را از دید خادم نمی‌پوشاند! بعضی با هم روبرو هم می‌شوند،

مثلا زن، خادم جوان را صدا می‌زند و به او دستوری می‌دهد و شیطان هم در رگ انسان مانند خون در جریان است.
پیامبر ـ صلی الله علیه و سلم ـ می‌فرمایند: «وقتی که مردی با زنی خلوت می‌کند، سومی آنها شیطان است.» شیطان این خادم جوان را در

چشمان زن عزیز می‌گرداند و آن زن را معشوق این مرد قرار می‌دهد تا اینکه بالاخره جنایتی صورت می‌گیرد. چه بسا خادم فردی خوشرو و خوش‌برخورد باشد و اتفاق می‌افتد که شوهر این زن، انسانی سالخورده یا فردی زشت چهره یا فردی ضعیف یا انسانی بد اخلاق و عصبی باشد، اگر ترس از خدا بر آن دو مسلط نباشد، به نظر شما نتیجه چه می‌شود؟!
قرآن کریم برای ما از تجربه‌ای سخن می‌گوید که سیدنا یوسف علیه السلام آن را آزمود، آنگاه که در خانهٔ عزیز مصر بود. یوسف با چه فتنهٔ گمراه کننده‌ای مواجه گردید؟
تویی که خادم جوان می‌گیری

جزیره‌ای جدای از هم

من می‌خواهم وضعیت یکی از خانواده‌های امروزی را که به‌نظرشان پیشرفته و به روز هستند برای‌تان ترسیم کنم.
پدر مشغول مشاهدهٔ کانال خبر است، برخی از فرزندان ماهواره می‌بینند. یکی از فرزندان مشغول مشاهده فیلم ویدیویی با موبایل است، پسر کوچک ساعت‌های متوالی مشغول بازی با پلی استیشنی است که پدر برایش خریده تا او را مشغول کند و مزاحم او نشود. دختر با دوستش چت می‌کند، پسر بزرگ در اتاقش را بسته و تلفنی با دوست دخترش صحبت می کند، مادر در آشپزخانه مشغول آماده کردن تقاضاهای پی در پی خانواده

این را بدان که همین کارهاست که باعث می‌شود بنیاد خانواده به نابودی کشیده شود و محبت زوجین را به بیزاری از همدیگر تبدیل کند. شخصی که از خدا می‌ترسد چگونه به خودش اجازه می‌دهد که زن و دخترش با مرد بیگانه خلوت نمایند!

است و در این بین هرازگاهی نگاهی به شبکه‌های اجتماعی دارد. به نظر شما این‌ها کنار هم زندگی می‌کنند و می‌توان گفت یک خانواده‌اند؟! این فرو پاشی‌ست که منجر به نابودی می‌شود.
اگر خانواده ضایع شود، اندکی بعد، امید به زندگی هم از بین می‌رود.
خلاصه این که نخستین علاج موثر انحراف فکری و عملی نسل جوان باید از خانه آغاز گردد، زیرا اگر در مسلمین جذبهٔ صحیح توجه صادق و حقیقی تربیت افراد خانواده پدید آید، خود به خود جامعه اصلاح می شود.

منابع مورد استفاده در مقاله:
تفسیر معارف القرآن
تفسیر تبیین الفرقان
تفسیر نمونه
تفسیر نور
تفسیر راهنما
خانواده در اسلام
خانواده در قرآن
خوب و بد زندگی خواهران غرب
خانواده متعادل
روش های پس اندازی ثواب در بانک آخرت
ورود شیطان ممنوع
محمد از دیدگاه خاورشناسان
خوشبختی اینجاست
مواعظ اصلاحی مفتی تقی
گفتگوی قرآنی با رویکرد تربیتی
خانه ای بر اساس تقوا
فیمینیسم
شخصیت مسلمان معاصر
بهشت در خانه
آرامش در زیر سایه قرآن
فضای مجازی
اصلاح و خودسازی
فرهنگ دهخدا

حجامت

طالب العلم: حامد مستعد

ای طَبیبِ عاشقان و ای چراغِ آسْمان
عاشقانَ را دست گیر و چارهٔ رَنْجور کُن

این چُنین رویِ چو مَهْ در زیرِ ابر، اِنْصاف نیست
ساعتی این ابر را از پیشِ آن مَهْ دور کُن

مقدمه

عن جابر رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لكل داء دواء فإذا أصيب دواء الداء برئ بإذن الله» رواه البخاري.

ترجمه: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: خداوند متعال برای هر دردی درمانی گذاشته است که چون درمان شود، به خواست خداوند شفا می یابد. قال رسول الله عليه وسلم: «إِنَّ أَفضَلَ مَا تَدَاوَيتُم بِهِ الحِجَامَةُ» رواه مسلم

ترجمه: بهترین درمان مریضی ها حجامت است.

حجامت مداوایی است که متأسفانه اهل علم و قلم در مورد بیان آن بسیار سستی کرده‌اند و بعد از مجاهدت‌های ابو علی‌سینا و حکیم جرجانی و بعضی دیگر که در این عرصه کتاب‌های آنچنانی نوشته‌اند، بدلیل نفوذ فرهنگ غرب و طب هاریسون و سیسیل، تقریبا این عوامل رو به فراموشی رفته است، ما مسلمانان همیشه منتظریم که یکی از غربی‌ها، اعجاز احادیث را کشف کند سپس با خیال راحت به آن عمل کنیم!

حجامت چیست؟

حجامت در لغت به معنای ایجاد حجم و در عمل به معنای بادکش گذاری است که به طرق مختلف انجام می‌شود. این روش درمان که به طور کلی به دو صورت گرم و خشک و سرد و تر یا دو روش ناری(گرم) و غیر ناری(سرد) انجام می گیرد. در این روش درمان می‌توان، با ایجاد مکش بر روی پوست بدون خونگیری و یا همراه با خراش‌دادن سطح پوست بدن با تیغ جراحی و لیوان‌های یکبار مصرف استریل، خونگیری انجام داد.

پنج سنت در میان تمام انبیاء علیهم السلام

رسول اکرم ـ صل الله علیه و سلم ـ فرمودند؟ «خَمْسٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ : الْحَيَاءُ ، وَالْحِلْمُ ، وَالْحِجَامَةُ ، وَالسِّوَاكُ ، وَالتَّعَطُّرُ » (مسند ابن عباس)

ترجمه: پنج چیز سنت‌های رسولان است: حیاء، حلم، حجامت، مسواک زدن، و معطر کردن خویش.

جایگاه حجامت در دین اسلام

رسول خدا ـ صل الله علیه و سلم ـ در حدیث صحیح فرموده است: «إِنَّ أَفضَلَ مَا تَدَاوَيتُم بِهِ الحِجَامَةُ» رواه مسلم

ترجمه: بهترین درمان مریضی ها حجامت است.

در حدیث دیگری که یکی از معروف‌ترین حدیث‌هاست آمده است: «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: «حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِهِ أَنَّهُ لَمْ يَمُرَّ عَلَى مَلَإٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا أَمَرُوهُ أَنْ مُرْ أُمَّتَكَ بِالْحِجَامَةِ» (الترمذيّ (٢٠٥٢) ، وابن ماجه (٣٤٧٩)

ترجمه: در شب معراج پیامبر بر هر گروه از ملائکه که گذر می کرد دستور می‌دادند که به امتیان خود بگوید حجامت کنند.

حجامت از دیدگاه غربی‌ها

جامعهٔ انگلستان معتقداست، حجامت بیماری‌های مختلفی را می‌تواند درمان کند. اختلالات خونی نظیر هموفیلی و کم خونی، بیماری‌های روماتوئید مثل آرتریت و فیبر و ملاژیا، نازایی و بیماری‌های زنانه، بیماری‌های پوستی مثل گرمابه و آکنه، فشارخون زیاد، میگرن، افسردگی،

بیماری‌های ریوی مثل آسم و آلرژی و ...
پزشک آلمانی آقای (یوهان آبل) در کتاب خود که درسال ۱۹۹۷ چاپ شد، در مورد حجامت می‌گوید: من اعتقاد راسخ دارم که نه تنها امروز بلکه برای همیشه، امر حجامت را در درمان بیماری‌ها نباید نادیده گرفت.
وی می‌گوید: حجامت پدیده‌ای است که در خود تنظیم کردن عملکرد بدن انسان دخالت دارد، امری که هرگز روش‌های دیگری را نمی‌توان جایگزین آن کرد.
مطالعات ما نشان می‌دهد که در آلمان می‌توان ۷۵ درصد بیماری‌ها را با شیوه‌های درمان طبیعی از جمله حجامت مداوا کرد.
او در کتاب خود از بیمارانی نام می‌برد که تنها با یکبار حجامت، بیماری چندین ساله شان بهبود یافته است.

معرفی برخی مکان‌ها در بدن برای حجامت

۱ـ حجامت بین دو کتف: مکان آن توسط جبرئیل ـ علیه السلام ـ مشخص شده است و حجامت نافع یا عام نامگذاری شده است.
۲ـ حجامت چهاربندی: در گودی کمر که حجامت نجات بخش می‌نامند.
۳ـ حجامت سر: هرکس برای سر خودش در خط وسط، از ابروان تا جایی که انگشت ابهام به آن برسد یک وجب اندازه بگیرد که دقیقاً بالاترین نقطه سر می‌باشد.
٤ـ حجامت ساقین(پشت پا)
٥ـ حجامت أخدعین: در محل تلاقی گردن با شانه (بین دو رگ گردن)
٦ـ حجامت تحت الذقن: زیر چانه
۷ـ حجامت نقره: در گودی وسط گردن است و فقط زیر هفت سال مجاز است، زیرا برای بزرگسالان باعث نسیان و فراموشی می‌گردد.
۸ ـ حجامت پشت سر (قمحدوه): محل آن در پشت سر و روی استخوان اکسی پوت است.
۹ ـ حجامت بین پاشنه پا

فواید حجامت در برخی از نقاط بدن

۱ـ حجامت سر: در برخی روایات آمده که این نوع حجامت داروی هفت نوع بیماری بزرگ است، از جمله باعث رفع ضعف چشم و روشنایی آن می‌شود. در روایتی دیگر آمده رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از انجام این نوع حجامت یک صاع خرما به حجامت کننده می‌دادند.
از حجامت سر برای درمان بعضی سر دردها و مشکلات مغز استفاده می‌شود، خصوصا جهت مزاج‌های دموی که طبق روایات حجامت سر در درمان همهٔ دردهاست جهت بیماران دموی مزاج.
همچنین حجامت سر، درمان بیماری‌های اعصاب و جنون، تقویت چشم و تقویت مغز می‌باشد. این نوع حجامت باعث درمان بیماری‌های مغز، بیماری‌های چشم، سر گیچه‌های ناشی از غلبه خون، سنگینی سر، انواع سردردها، حرارت زیاد سر، ریزش موی سر(ناشی از حرارت)، شوره سر، افسردگی، جوش صورت ، سنگینی بدن، سینوزیت، جذام، درد کلیه، بعضی مشکلات اعضای تناسلی، از جمله آماس بیضه، جلوگیری از سفید شدن موی سر و ... می‌شود.
۲ـ حجامت پشت سر(قمحدوه): این نوع حجامت برای درمان اختلال تکلم، وسواس، ریزش مو و ابرو، سنگینی گوش، فلج، افزایش قد، اضطراب، آسم، تنظیم حس بویایی، کما، مشکلات مخچه، بیماری‌های چشم، برای درمان آسم، تنگی نفس، برونشیت، بیمار شیمیایی، نارسایی قلبی و ... بسیار سودمند است.
۳ـ حجامت أخدعین: برای درمان آرتروز گردن، دیسک گردن، سکسکه، دردشانه، سرفه‌های طولانی، آسم، آلرژی بسیار مفید است.
٤ـ حجامت پشت لاله گوش: این نوع حجامت باعث افزایش اشتها،درمان یرقان، درمان عفونت‌های دهان و دندان، آفت دهان، تیروئید، فلج، لکنت زبان، خروسک، آلوپسی، جلوگیری از سکته مغزی، ضعف جنسی، سرگیچه، سردرد، عفونت‌های گوش، کاهش شنوایی و کاهش جوش‌های صورت می‌شود.
٥ـ حجامت نقره: این نوع حجامت مختص اطفال است و انجام این نوع حجامت برای بزرگسالان به علت ایجاد فراموشی نهی شده است، مگر در شرایط و موارد خاص و با تشخیص پزشک که در آن حالت بزرگسالان می‌توانند از فواید ان بهرمند شوند.
حکیم ابوعلی سینا حجامت نقره را برای درمان بیماری‌های مانند مالیخولیا تجویز نموده است و از طرفی سنگینی سر را از بین می‌برد. این نوع حجامت باعث رفع سنگینی در ناحیه ابروها و چشم‌ها، درمان گل مژه، جرب چشم، دردها وآماس‌های گوش، بوی بد دهان، درمان حملات اضطرابی، توهمات مختلف (تداعی مکرر یک خاطره بد یا ترسناک)وترک اعتیاد و ... مفید است.
٦ـ حجامت لثه: حجامت لثه بیشتر برای از بین بردن عفونت و چرک دندان‌ها استفاده می‌شود، همچنین برای کاهش اثر سنوزیت سروبینی بسیار مفید است.
۷_ حجامت تحت الذقن(چانه): این نوع حجامت بر اساس تشخیص پزشک و نوعی بیماری در موضع خاصی انجام می‌شود. حجامت زیرچانه برای سرگیچه، عفونت‌های حفره دهان و دندان، عفونت لثه(پیوره)، آفت دهان، جوش صورت، بد رنگی و تیرگی پوست صورت نیز مفید است.
۸ـ حجامت خورشیدی یا عام یا نافع: از جمله فواید این

نوع حجامت تقویت سیستم ایمنی بدن، ایجاد سبکی و شادابی، بهبود خواب، تنظیم غدد مترشحه داخلی بدن، درمان حساسیت‌های مختلف(آلرژی) سم‌زدایی در مسمومیت‌های مختلف، کاهش غلظت خون، کاهش دردهای شانه‌ای و گردنی و پشت، بهبود گردش خون و لنف، تنظیم چربی‌ها و قندخون، تنظیم فشار خون، کمک به درمان مشکلات قلبی و اعصاب، سکته‌های مغزی و قلبی، کاهش دردهای قفسه سینهف رفع عوارض یائسگی و اختلالات قاعدگی، تاثیر این نوع حجامت به حدی است که توصیه می شود حداقل سالی دو بار این حجامت را اجرا کنید.

۹ـ حجامت کبد: این مدل از حجامت باعث رفع اختلالات کبدی اعم از غلظت خون، فشار خون و چربی اضافه می‌گردد و مناسب برای درمان آماس، حرارت جگر، انواع هپاتیت، درمان آکته و جوش‌های منتشر، این حجامت از باارزش‌ترین حجامت‌های ناحیه تنه است که در بهبود عملکرد کبد و درمان بیماری‌های مرتبط با آن بسیار مؤثر است.

۱۰ـ حجامت کلیه: برای درمان سنگ کلیه، عفونت کلیه، نارسایی کلیه، دردهای مزمن کلیوی، دیابت گرم و فشارخون کلیوی بکار می‌رود.

۱۱ ـ حجامت چهاربند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر این حجامت نیز توجه ویژه‌ای داشتند و پشت کمر خود را حجامت می‌کردند و آن را حجامت رهاننده می‌نامیدند.

این نوع حجامت برای رهایی از مشکلات سیاتیک، کمردرد، ورم پروستات، دیسکوپاتی، هیپومنوره (کاهش خونریزی قاعدگی) هومورئید، رفع مشکلات جنسی، مشکلات رحمی، مشکلات ادراری و تناسلی و ... استفاده می‌شود.

ابن سینا می‌گوید ساکرال (چهاربند) در زیر ۱۸ سال باعث بلندی قد و رشد آن تا ۱۰ سانتی متر می‌شود که بهتر است ۳ بار در بهار و ۲ بار در پاییز انجام شود.

۱۲ـ حجامت بالای زانو: برای درمان درد زانو، ورم مفصل، ضرب دیدگی زانو، هماتوم (جمع شدن خون در بخشی از بدن) برای درمان فشار خون، بیماری عروق، خار پاشنه، خارش شدید بدن، ترک اعتیاد، بیماری قلبی، سردی اندام تحتانی، واریس، خواب رفتن پا، نقرس و ... می‌توان از این نوع حجامت استفاده نمود.

بهترین فصل برای حجامت

بهترین فصل برای حجامت فصل بهار است و برای پیشگیری از بیماری ها، ابان ماه نیز خوب است، البته اگر نیاز باشد در هر زمانی می توان حجامت کرد.

بهترین روزها برای حجامت

از نظر روزهای هفته یکشنبه، دوشنبه و سه شنبه در درجه اول قرار دارند و سپس روز شنبه در درجه دوم است و از حجامت در روزهای چهارشنبه و جمعه نهی شده است.

بهترین ساعات حجامت

بهتر است صبح بعد از خوردن صبحانه از هنگام طلوع آفتاب تا قبل از گرم شدن هوا باشد، یا بعد از ظهر و شب یا هنگام ورود از وقت مغرب به وقت عشاء که یک زمان معنوی است.

بهترین سن برای حجامت

حجامت در هر سنی ممکن است، حتی از موقعی که داخل شکم مادر است با حجامت روی نقطه‌ای از شکم مادر می‌توان از جنین مقداری خون گرفت. در واقع می‌توان از زمان کودکی تا ۶۰ سالگی حجامت را انجام داد. اما برای مردان از سن بیست سالگی به بعد ضرورت بیشتری پیدا می‌شود و برای زنان بعد از سن یائسگی بیشتر ضروررت دارد. (در صورتی که بیماری نباشد و عادت ماهیانه منظم باشد، چون عدم حیض باعث ماندن خون فاسد در بدن است).

حجامت محدودیت سنی ندارد، اما فواصل زمانی انجام آن در سنین مختف متفاوت است. مثلاً حجامت برای فرد ۴۰ ساله هر ۴۰ روز و برای فرد ۶۰ ساله هر ۶۰ روز یکبار تجویز می‌شود.

فواید و اثرات و مکانیسم کلی حجامت

۱ـ تخلیه فاسد ۲ـ تصفیه و پاکسازی خون ۳ـ تنظیم هورمون های بدن۴ـ تعدیل هورمونی ۵ـ پیشگیری از انواع سرطان‌ها ۶ـ تقویت سیستم دفاعی بدن ۷ـ تنظیم کننده سیستم عصبی بدن ۸ـ تسریع عمل گردش خون و پیشگیری از خستگی قلبی ۹ـ کاهش و رفع درد و گرفتگی عضلانی ۱۰ـ جلوگیری از سکته‌ها ۱۱ـ متوازن ساختن اخلاط بدن ۱۲ـ کاهش چربی مضر خون و افزایش چربی مفید خون ۱۳ـ مهار کننده آسیب و مرگ سلولی ۱۵ـ متابولیسم قند ۱۶ـ تنظیم کننده اعمال بدن(رگولاتور) ۱۷ـ تنظیم وظایف کبد ۱۸ و...

منابع :

صحیح بخاری

سنن ترمذی

سنن ابن ماجه

حجامت درمانی(دکتر بابک محمودی)

قانون در طب(ابوعلی سینا)

عقل علم وعمل (دکتر بابک محمودی)

فضای مجازی و اینترنت

هویت گم‌گشته

طالب العلم: توحید سلامتی

هویت عبارت است از مجموعه خصوصیات و مشخصات اساسی، اجتماعی، روانی، فرهنگی، فلسفی، ریستی و تاریخی.
اما مقصود ما در اینجا، هویت دینی جوان مسلمان است.
امروزه جوان مسلمان در پی الگوها و مکاتب فکری غلط و منحرف گام بر می‌دارد. از جوان کوچه و بازار که دلبسته فلان فوتبالیست یا فلان شخصیت هالیودی است، تا به اصطلاح روشن فکران که پیرو فمینیسم، ناسیونالیسم، آتئیسم و.... است.
امروزه جوان مسلمان در پی الگو های غربی است اما واقعیت غرب چیست؟
۱ـ اخلاق در غرب
اخلاق در اروپا از فلسفه یونان و روم باستان که خود متأثر از فلسفه یونان است نشأت گرفته است.
فیلسوف نام آشنا و بزرگ ارسطو رهبر این تفکر و اخلاق بود. اما نظام اخلاقی وی بر چه اساسی بنا شده بود؟
نظام اخلاقی ارسطو مبنی بر جدایی یونان از غیر یونانی بود، میهن دوستی و میهن‌پرستی بر تمام فضایل اخلاقی که حکمای یونان آن را قبول داشتند، مقدم بود، به طوری که ارسطو تنها به میهن‌پرستی و میهن دوستی اکتفا نکرد، بلکه پا را فراتر گذاشت و گفت: «باید یونانیان با غیر یونانیان همانند حیوانات رفتار کنند!»
(کندوکاوی در اوضاع جهان و انحطاط مسلمانان / ص ۲۱۸)
۲ـ عداوت با علم
با به قدرت رسیدن کلیسا و پاپیسم، نظام دیکتاتوری دینی بر اروپا حاکم شد و آنان به سرکوب دانشمندان می‌پرداختند، قتل گالیله و دیگر دانشمندان گواهی بر این ادعا است. (کندوکاوی در اوضاع جهان و انحطاط مسلمانان / ص ۲۳۲)
۳ـ مادی گرایی
تمدن اروپایی بر پایهٔ مادی‌گرایی بنا شده است و تمام اهداف اخلاق و نظام فرهنگی آن در رسیدن به آرزوها و اهداف مادی و زودگذر دنیا بنا شده است. دین هم اگر منفعت مادی داشته باشد، مهم و گرنه طرد می شود.
روزنامه نویس مشهور آمریکایی در کتاب خود (در درون اروپا) می‌گوید: انگلیسی‌ها شش روز بانک‌های انگلیس را می پرستند و روز هفتم به کلیسا می‌روند.
(کندوکاوی در اوضاع جهان و انحطاط مسلمانان / ص۲۴۰)
٤ـ سقوط اخلاقی
تضعیف دین و مکارم اخلاقی منجر به سقوط نظام اخلاقی می‌شود. همان طور که مشاهده می‌کنیم هر روز اخبار عجیب و غریب از فساد اخلاقی در غرب

منتشر می‌شود؛ از آزادی ازدواج با محارم در فرانسه تا فاجعه تولد بی‌سابقه نوزادان مجهول النسب در اغلب کشورهای غربی.
اما موضوعی که امروزه مطرح است، همجنس‌گرایی است.
فاجعه‌ای بیمناک که سیل فساد و بی‌بندوباری را به جامعه تقدیم کرده است.
این حرکت غیر اخلاقی فطرت انسانی را هدف گرفته است و به شدت مورد توجه و استقبال غربیان است، بطوری که تبلیغات آن بی‌شمار شده و از هر ترفندی برای نشر آن استفاده می‌کنند.
بر کسی پوشیده نیست که اروپایی‌ها از نظر علم و دانش بسیار پیشرفته هستند، اما علم و دانش آن‌ها فقط برای تجمل گرایی و مادی گرایی است.

۵ـ قضاء علم و اخلاق

به یقین می‌توان گفت که علم و اخلاق در اروپا مانند دو کفهٔ ترازو هستند، هر کدام سنگین‌تر شود ازآن یکی کاسته می‌شود. اما نگاهی بیندازیم به دوره‌ای که مسلمانان پیشتازان علوم مختلف در دنیا بودند،اندلس اسلامی گواهی برآن است. آقای چاوکات موکاری نویسنده، محقق و استاد دانشگاه در کتاب خود درباره تأثیر تمدن اسلامی بر اروپا می نویسد: «اسلام منجر به ظهور علمای بزرگ در چندین رشته از جمله ریاضیات، پزشکی، نجوم، تاریخ، جامعه شناسی و فلسفه شده است.»
اسپانیای مسلمان به لطف همکاری هماهنگ و پر بار، بین دانشمندان یهودی و مسیحی و مسلمان نقش مهمی در انتقال این میراث غنی ایفا کرد.

٦ـ از چاله به چاه

علامه ندوی رحمه الله به نقل از استاد ابوالأعلی مودودی می‌فرماید: آنان در حل مشکلات و امورشان به پزشکی می‌مانند که درد را با درد درمان می‌کند و خار را با خار می‌کند، خواستند سرمایه داری را از بین ببرند که کمونیسم ازآن زاده شد. خواستند دموکراسی را ریشه کن کنند که دیکتاتوری سر بر آورد. خواستند مشکلات تمام جامعه را حل کنند که ناگهان فمنیسم پدید آمد. خواستند قوانین و مقرراتی بگذارند که مفاسد اخلاقی را ریشه کن کنند که به طغیان، سرکشی و تبه‌کاری منتهی شد. (کندوکاوی در اوضاع جهان و انحطاط مسلمانان / ص ۲۸۹)
به راستی که قرآن حقیقت جامعه غربی را چه زیبا به تصویر می‌کشد: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم٢٦) «و مثل کلمه کفر (و روح پلید) مانند درخت پلیدی است که ریشه‌اش به قلب زمین نرود بلکه بالای زمین افتد و (زود خشک شود و) هیچ ثبات و بقایی ندارد.»
بشر غربی امروز توانسته مثل پرندگان در آسمان پرواز کند، مثل ماهیان در اعماق اقیانوس شنا کند، در سیارات مختلف جستجو کند اما هنوز نتوانسته مثل انسان زندگی کند.

۷ـ الگویی کامل برای تمام جهانیان

قرآن کریم اعلام می‌کند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» کسی که کوچکترین آشنایی با سیرت آن حضرت ـ صلی الله علیه و سلم ـ داشته باشد، متوجه حقانیت این ادعای عظیم می‌شود، چرا که ایشان هم فقر و ثروت، هم یتیمی و هم خانواده، هم تجرد و هم تأهل، هم شهروندی و هم رهبری را چشیده و در هر کدام از این حالات الگویی کامل برای بشر هستند.
ولتر یکی از نامدارترین نویسندگان فرانسه در این باره می‌گوید: محمد ـ صلی الله علیه و سلم ـ بی گمان فردی بسیار بزرگ بود، وی جهانگشایی توانا، قانون‌گذاری خردمند، سلطانی دادگر و پیامبری پرهیزگار بود. او بزرگترین نقشی که ممکن بود در مقابل چشمان مردم عادی ایفا کند را در روی زمین ایفا کرد. (اسلام از نظر ولتر ص۲۸)
رسو ل الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ تنها کسی است که نتوانست انسانیت را به غایت اخلاق، شرافت، اصالت و برابری برساند.
او رهبری قاطع و سخت‌کوش بود و تحت هیچ شرایطی از آرمان خود نمی‌گذشت، چراکه شاهدیم روزی قریش به وسیله عموی ایشان به ایشان پیشنهاد جاه، مال و همسر دادند، اما چنین فرمود:« قسم به خدا ای عمو! اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند تا از این کار دست بکشم، هرگز چنین نخواهم کرد، تا اینکه خداوند این دعوت را پیروز گرداند یا اینکه در راهش بمیرم.»
قرآن و احادیث گواه بر کرامت اخلاق ایشانند، ایشان بزرگترین مرشد بشیرت‌اند، و رحمت و مهربانی را برای جامعه بشری به ارمغان آوردند.
رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ در حدیثی می‌فرمایند:«هر کس که به کوچک ما رحم نکند و حق بزرگتر ما را نشناسد، از ما نیست» ایشان اعلام می‌دارند که شرط بودن در زمرهٔ امت من، اخلاق است، چیزی که گمشده بشر امروزی است.
جرج برنادر شاو بزرگترین نویسنده انگلستان بعد از شکسپیر می‌گوید:

من معتقدم اگر کسی مانند پیامبر اسلام فرمانروایی مطلق جهان را احراز کند، طوری در حل مشکلات و مسائل توفیق خواهد یافت که صلح و سعادتی که بشر به شدت به آن احتیاج دارد، برای او تأمین خواهد کرد. (عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن/ ص۷۲)

پر واضح است تنها کسی که لایق پیروی است رسول الله صل الله علیه و سلم است. کسی که حتی بزرگان غرب به منجی بودن آن اعتراف کرده‌اند. اما افسوس که امروز جوان مسلمان از این رهبر و الگوی بر حق خود فاصله گرفته و پیرو خس و خاشاک‌های مجازی شده‌اند. باید به خود بیاییم و اندیشه کنیم که چه کسی را الگو قرار دهیم. الگوی حقیقی کسی است که «ویل دورانت» فیلسوف و تاریخ‌دان مطرح آمریکایی در وصفش می‌گوید: «اگر به تأثیر گذاری این مرد بزرگ در میان مردم نگاه کنیم باید گفت: «محمد ـ صلی الله علیه و سلم ـ از بزرگترین بزرگان تاریخ است.» (پنج گام دین/ ص۱۳۷)

مهم‌ترین خطری که یک امت را تهدید می‌کند و در معرض هر خطری قرار می‌دهد و به منافقین دیگران اجازه می دهد آن را بازیچه خود قرار دهند، عدم آگاهی آن امت، همسو شدن با هر موجی، پیروی از هر سلطه گری و سکوت بر هر فاجعه و تحمل هر ستمی است. و اینکه هر چیزی را سرجایش نگذارد، دوست را از دشمن وخیرخواه را از فریبکار تشخیص ندهد، از هر سوراخ چند بار گزیده شود، از رویدادها درس نگیرد، زمامش را به کسانی بسپارد که همواره فریبکاری، خیانت، تبعیض خودخواهی، ناتوانی، بزدلی، حماقت و کودنی کار آنها بوده است.

به کسانی که همواره سبب شکست و ذلت وی بوده اند اعتماد کند و جان، مال، ناموس و کلیدهای مملکت خویش را به آنان بسپارد و به سرعت زیان‌ها و مصیبت‌هایی را که از دست آنان تحمل شده است به فراموشی بسپارد.

شکی نیست که در نتیجهٔ چنین ساده لوحی، سیاستمداران حرفه‌ای و زمامداران خائن جرأت پیدا می‌کنند از سادگی، عدم آگاهی و جهالت امت سوء استفاده کنند و به خیانت ها و جنایت های خویش ادامه دهند.(کندوکاوی در اوضاع جهان و انحطاط مسلمانان)

در نتیجه ای جوان مسلمان بدان که تنها راه نجات تو و انسانیت، پیروی از مکتب حق محمدی است. همانطور که گابدرونا رهبر حزب راست افراطی مجارستان می گوید:«اسلام آخرین امید بشریت در ظلمت گلو بالیسم(جهان سازی) و لیبرالیسم(برابری طلبی اجتماعی و اقتصادی) است.

زمین می‌لرزد، دل می‌لرزد ، قلم می‌لرزد

حسین سلیمان پور

من ویرانگری زلزله و هول و وحشت‌اش را به چشم سر دیده و حس کرده‌ام، دی ماه سال ۸۲ در بم، روزی که همراه با کاروان «مؤسسه خیریه محسنین» برای کمک به زلزله‌زدگان، به بم رفتم. و دیدم آنچه دیدم؛ چیزهایی که نه جای گفتن است و نه توان آن.

دیروز که خبر رسید ترکیه و سوریه لرزید، دلم لرزید و هری ریخت، صحنه‌ای چون بم، و تصاویر درناکش بر پرده دلم ظاهر شد، ضجه‌ی کودکان، ناله‌ی مادران، آه پدران؛ و کودکی که در زیر تَلی از آوار، بدور از چشم‌همگان جان می‌دهد و پدری که برای نجات فرزندش کاری از دست او بر نمی‌آید.

دوباره یاد آن روزها افتادم در بم، یاد مادری که بر خاک فرزند دلبندش چنان ناله زد که از حال رفت. یاد پدری که برای تسکین فرزند بی‌مادر شده‌اش به سختی جلو سیلاب اشک را گرفته بود و غم‌ها را همچون خانه‌اش که بر سر او آوار شده بود، در درون خود آوار می‌کرد.

چشمانم را بستم، از خیالم بانویی گذشت که تازه، شوهرش، تنها تکیه‌گاه زندگی‌اش را از دست داده بود و کودکان خردسالش را بر روی زانو نشانده، حیران و پریشان، در اندوه شوهر از دست داده و در غم گلوگیر آینده کودکان محروم از پدر، به آینده‌ای نامعلوم می‌اندیشید.

و کودکی را می‌بینم، نجات یافته از زلزله و گیرافتاده در بی‌سرپناهی، داغ رفتگان و سرمای استخوان‌سوز زمستان، دست و دلش را کبود کرده است و شب‌های بلند بی‌سرپناهی را، کز کرده در کنار کورسوی آتشی از نفس افتاده، در انتظار طلوع صبحی دیگر به سر می‌برد تا درد دل پرغصه‌اش را به خورشید فروزان و گرمی‌بخش، قصه کند.

به خود می‌آیم، می‌بینم نشسته‌ام و کاری نکرده‌ام، وجدانم نهیب می‌زند که هلا! قدمی بردار! جهت تسکین خاطرم می‌گویم: کاری از دستم بر نمی‌آید، من در شرقم و او در غرب!

و باز می‌بینم نه، من می‌توانم مرهمی اندک بر زخم عمیقش بگذارم، حال که پای رفتن نیست، دست دادن یا زبان دعا کردن که هست.

مدح امیرالمؤمنین ابوبکر رضی الله عنه

دین حق را زابتدا زرسول — جز ابوبکر کس نکرد قبول
هر چه پیغمبرش زحق گفته — کرده باور زصدق و پذرفته
جسم او همچو روح صافی بود — با همه کس به طبع وافی بود
مشرق آفتاب صدق، دلش — اثر لطف ایزد آب و گلش
محـرم راز حضرت نبوی — عاشق نور روی مصطفوی

مدح امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه

قوت دین حق زعمّر بود — خانه دین بدو معـمّر بود
جگر مشرکان پر از خون کرد — کبرشان از دماغ بیرون کـــرد
از پی معـدلت میان، اوبست — کمر عدل در جهان، اوبـست
عادت بدعت از جهان برداشت — که کژی جز که در کمان نداشـت
برتر از چـرخ بود پایهٔ او — دیـو بگریخـــتی زسایهٔ او

مدح امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه

دین شرف یافته و دنیا زین — از جمـال وجود ذوالنورین
منبع جود و جـــامع قرآن — صدف دُرّ مکرمت عثمان
آنکه همت ورای کیوان داشت — جیب جان نور نقد قرآن داشـت
طلعتش بوده نور هر دیده — سرمـهٔ شرم داشت در دیده
دلش از حرص و حقد خالی بود — فلکش اخـــتر معـــالی بود

مدح امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه

بود حیدر درِ مـــدینهٔ علم — حافـــظ و خازن خزینهٔ علم
جان جود و جهان علـــم او بود — بحر فضل و مکان حـــلم او بود
زو ظـفر یافته مسلمانی — ملت کفر ازو به نقـصانی
«اقتلوالمشرکین» فرو خوانده — به سر تیغ حـــکم آن رانده
شور و شر در دیار کفرافکند — شاخ بدعت زبیخ و بن بـرکند

ANVAR

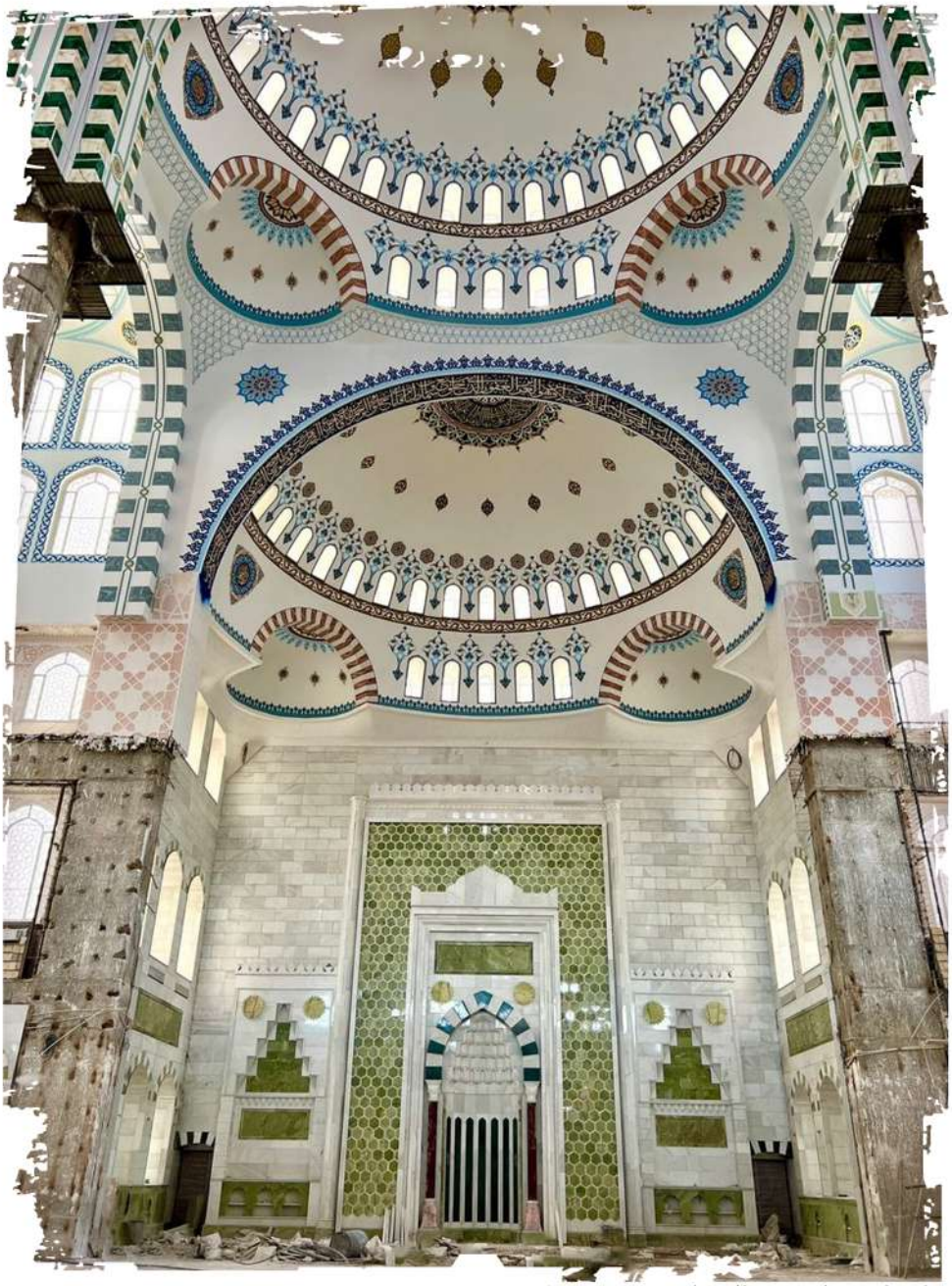

نمایی ازمحراب در حال ساخت مسجد مکی